

به نام خداوند بخشاینده مهربان

سبٹ اڪبر

حضرت امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام)

پیشوایان هدایت

۴

سبب اکبر

حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام)

گروه مؤلفان

(سید منذر حکیم با همکاری وسام بغدادی)

مترجم: عباس جلالی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

● پیشوایان هدایت - ۴، سبط اکبر، حضرت امام حسن مجتبی (علیه السلام)
نویسنده: گروه مؤلفان (سید منذر حکیم با همکاری وسام بغدادی)
مترجم: عباس جلالی
تهیه کننده: معاونت فرهنگی، اداره ترجمه
سایر همکاران: ویراستاری و بازنگری: مصطفی اسکندری;
نمونه خوانی و کنترل نهایی: مهدی گلفشان;
غلط گیری و صفحه آرایی: قاسم بغدادی;
طرح جلد: حسین صمدی
ناشر: مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)
نوبت و تاریخ چاپ: اول، ۱۳۸۴ ش. / ۱۴۲۶ ق. / ۲۰۰۵ م.
تعداد: ۵۰۰۰
چاپ: چاپخانه لیلا
نشانی الکترونیکی: E-mail: info@ahl-ul-bait.org
شابک: ISBN: 964-529-014-7
● حقوق چاپ برای مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام) محفوظ است.

پیش گفتار

در عصر کنونی، که عصر نبرد فرهنگ هاست، هر مکتبی که بتواند با بهره گیری از شیوه های مؤثر تبلیغ، به نشر ایده های خود بپردازد، در این عرصه پیشتاز خواهد بود و براندیشه جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نگاه جهانیان يك بارديگر به اسلام و فرهنگ تشيع و مکتب اهل بيت(عليهم السلام) معطوف شد، دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی، به ام القرای این فرهنگ ناب و تاریخ ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بيت(عليهم السلام) با درك ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطه فعال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد، تا از طریق برگزاری همایش ها و نشر کتب و ترجمه آثار و اطلاع رسانی در حوزه تفکر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بيت و اسلام ناب محمدی بپردازد. خدارا سپاس که با هدایت های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه ای (مدظله) در این میدان حساس و فرهنگ ساز، گام های مهمی برداشته شده و امیداست در آینده، این حرکت نورانی و اصیل، هرچه پویاتر و بالنده تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف زلال قرآن و عترت، بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

براین باوریم که عرضه درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بيت(عليهم السلام)، می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن و خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضد اخلاق و انسانیت را در آستانه «عصر ظهور» و تشنه حکومت جهانی امام عصر(علیه السلام) بسازد.

از این رو، از آثار تحقیقی و تلاش علمی محققان و نویسندگان در این مسیر استقبال می‌کنیم و خود را خدمتگزار مؤلفان و مترجمانی می‌دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی، تلاش می‌کنند.

* * *

خرسندیم که در نوبتی دیگر، یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهل‌بیت(علیهم السلام)، با عنوان «مجموعه اعلام الهدایه» که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می‌باشد و با همت و تلاش و خامه پرتوان استاد عباس جلالی به فارسی برگردانده شده است را تقدیم شما عزیزان کنیم و برای مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر، آرزوی توفیق داشته باشیم.

در همین جا، از همه دوستان عزیز و همکاران صادق در اداره ترجمه که در فراهم آوردن این اثر، کوشش کردند، صمیمانه تقدیر می‌شود. باشد که این گام کوچک، در میدان جهاد فرهنگی، مورد رضای صاحب ولایت قرارگیرد.

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت(علیهم السلام)

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضرت محمدین عبدالله(صلی الله علیه وآله وسلم) و خاندان والاتبارش درود بیکران باد.

خدا، انسان را آفرید و به او خرد و اندیشه بخشید؛ با خرد، حقیقت را در می‌یابد و آن را از باطل باز می‌شناسد و با اراده، مصالح خویش را بر می‌گزیند و اهدافش را تحقق می‌بخشد. وی، خرد را حجت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشمه فیض و هدایتش بر آنان فرو بارید. به انسان، نادانسته‌ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او، آشنا ساخت.

قرآن، ارکان، لوازم و راه های هدایت الهی را روشن ساخت، از سویی به بیان علل آن هاپرداخته و از سوی دیگر، از نتایج و ثمرات آن ها پرده برداشته است، آن جاکه فرمود:

(قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى);^(۱)

بگو: هدایت واقعی همان هدایت خداست.

(وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ);^(۲)

و خداوند، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

(وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ);^(۳)

و خداوند، سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

(وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ);^(۴)

هر کس به خدا تمسک جوید، در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

(قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا

لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ);^(۵)

بگو: خداوند به حق رهنمون می شود، آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود، مگر آن که هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه دآوری می کنید؟.

(وَيُرِي الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ

الْحَمِيدِ);^(۶)

آنان که از علم و دانش بهره مندند، آگاهی دارند که آنچه از ناحیه پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید، هدایت می کند.

(وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ);^(۷)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری، خداوند بزرگ سرچشمه هدایت حقیقی است، و اوست که بشر را به راه راست

و حق هدایت می کند. دانش نیز، این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود،

۱. انعام/ ۷۱.

۲. بقره/ ۲۱۳.

۳. احزاب/ ۴.

۴. آل عمران/ ۱۰۱.

۵. یونس/ ۳۵.

۶. سبأ/ ۶.

۷. قصص/ ۵۰.

بدان گردن می نهند. خداوند در سرشت انسان، میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد، آن گاه بر او منت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛ از این رو، می فرماید:

(وما خلقت الجنّ والإنس إلا ليعبدون)؛^(۸)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستش آفریدم.

و چون پرستش حقیقی، بی شناخت، صورت نمی بندد، به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قله کمال، پرستش همراه بینش است.

خداوند، انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن - که همواره همراه انسان هاست - ایمن نساخت. به همین دلیل، آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت، به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد، و همه عوامل انتخاب آگاهانه راه درست یا بیراهه
برای
فراهم آید.

از این رو نتیجه سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیده خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد. پیامبران، از آغاز بردمیدن تاریخ و در گذر زمان، مشعل هدایت ربانی را بردوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی - که تأییدگر عقل است - نیز گویای همین مطلب است که «زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود. حجت خدا، همواره - قبل و بعد و همراه - با خلق است، به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند، یکی از آن دو حتماً حجت خداست.» و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

(انما انت منذر ولكل قوم هاد)؛^(۹)

تو فقط بیم دهنده ای، و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان، مسئولیت هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیت آن ها بدین شرح است :

۸. ذاریات/ ۵۶.

۹. رعد/ ۷.

۱. وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد. از این رو، خداوند خود فرستادگان الهی را بر می‌گزیند، و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

(اللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ); (۱۰)

خدا آگاه‌تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و (اللّٰهُ يَجْتَبِيْ مِنْ رُّسُلِهِ مَنْ يَّشَاءُ); (۱۱)

خداوند از فرستادگانش هر که را بخواهد بر می‌گزیند.

۲. رسالت الهی را به بشر برسانند. ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیت کامل بستگی دارد، و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات، اهداف رسالت و مصونیت از اشتباه است:

(كَانَ النَّاسُ اُمَّةً وَّاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِيْنَ وَمُنذِرِيْنَ وَاَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ

لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فَيَمَا اَخْتَلَفُوا فِيْهِ); (۱۲)

مردم در آغاز، يك دسته بودند، خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آن‌ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت، میانشان داوری کنند.

۳. امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر، آماده سازند. قرآن با کاربرد دو واژه «تربیت» و «تعلیم» این مسئولیت مهم را به شکلی رسا اعلام می‌دارد:

(يُزَكِّيْهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ); (۱۳)

آنان را تزکیه می‌کند و به آن‌ها کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد.

تزکیه، یعنی تربیت به سوی کمال در خورآمدی که این تربیت به الگوی شایسته‌ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

(لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُوْلِ اللّٰهِ اُسُوَّةٌ حَسَنَةٌ); (۱۴)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴. رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد. چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به «عصمت» تعبیر می‌کنند.

۱۰. انعام / ۱۲۴.

۱۱. آل عمران / ۱۷۹.

۱۲. بقره / ۲۱۳.

۱۳. جمعه / ۲.

۱۴. احزاب / ۲۱.

۵. در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسر است و جز با بنای نهادی سیاسی بر اساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست. اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه، بسیار شجاع، فوق العاده مقاوم، آگاه به روحیات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری، سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی، می طلبد. موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیت های علمی تعبیر کرد، افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود، لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجه دشواری ها افکندند و از هیچ کوشش نیاسودند. خداوند تلاش پی گیر آنان را با رسالت آخرین پیام آور نور، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه وآله وسلم) تکمیل ساخت و امانت و مسئولیت هدایت بشر را بر عهده آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱. عرضه رسالتی کامل به بشر که دربردارنده عناصر دوام و بقاست.
۲. مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.
۳. تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب، پیامبر را رهبر، و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.
۴. ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحله اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵. ارائه چهره درخشانی از رهبری حکیمانه الهی که خود تجسم کامل آن بود. تحقق کامل اهداف رسالت، در گرو چند امر بود.

الف) رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان، حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب) تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان، برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهده مربیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی بر می آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار، چونان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برجسته ترین، به شمار آیند.

از این رو، خواست خدا چنین بود که نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد، و به نام مبارك آنان تصریح کند و رشته امور هدایت مستمر الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و

فربیکاران حفظ و نسل های بعد را بر اساس ارزش ها پیروانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود :

«إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله وعترتي وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض»؛

من دو [چیز] گرانسنگ در میان شما برجای می گذارم، تا زمانی که به آن ها متمسک و پای بند باشید، هرگز به گمراهی نمی افتید، آن دو کتاب خدا (قرآن) و عترت منند، و از یکدیگر جدایی نپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر، امامان معصوم (علیهم السلام) همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا، آنان را برای رهبری امت، پس از خود منصوب کرد. رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهره فراگیر و چند بُعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛ حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند. بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) رو به کاهش نهاد. از این رو، امامان معصوم (علیهم السلام) بی آن که از مسیر سنت هستی که بر روش رهبری و امت حکمفرماست، خارج شوند، به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و انقلاب شکوهمندش، قدرت آن ها را به تحرك واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمه نیز در استمرار سیره پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رو می آوردند. بدین سان، پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود، در راه اجرای دستورات الهی، استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی، بر دیگران پیشی گرفتند. زندگی آن ها سرشار از جهاد، شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه، عزت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت، به دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین، تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند. از این رو، می کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیره آنان، اثری سودمند فرا روی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - پایان می پذیرد، امید این که خدای متعال، گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

کتاب حاضر، به بررسی زندگی دومین پیشوای اهل بیت (علیهم السلام) پس از نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و چهارمین اختر سپهر عصمت و اسوه نور، امام حسن

مجتبی(علیه السلام) می پردازد که تمام زندگی ارزشمندش تجسم اسلام بود. وی نواده رسول خدا و سالار جوانان بهشتی و یکی از دو یادگاری است که از دودمان نبی اکرم به یادگار مانده و از شمار خاندانی است که خداوند، پلیدی را از آن ها دور و آنان را پاک و پیراسته قرار داده است. این امام همام طی روزگاران، نمادی برجسته و مشعلی پرفروغ به شمار می آید که ایمان و پاکی و روشنایی از وجود مبارکش پرتو افکن بود. جا دارد از کلیه کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف، بالاخص محقق حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای سید منذر حکیم حفظه الله تعالی سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائرة المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت، «فإنه حسبنا و نعم النصیر».

معاونت فرهنگی

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

قسمت اول

بخش نخست

امام مجتبی در يك نگاه

بخش دوم

نمایی از شخصیت امام مجتبی (علیه السلام)

بخش سوم

فضائل و جلوه هایی از شخصیت امام مجتبی (علیه السلام)

بخش نخست

امام حسن مجتبی (علیه السلام) در يك نگاه

وی امام ابو محمد حسن بن علی بن ابی طالب دومین پیشوای اهل بیت پس از نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) و به اتفاق ناقلان حدیث، سالار جوانان بهشتی و یکی از دو یادگاری است که دودمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از سلاله آن هاست.

این امام والا تبار از جمله چهار نور مقدسی است که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به اتفاق آنان با مسیحیان نجران به مباحله پرداخت و در زمره پیراستگانی است که خداوند پلیدی را از آن ها دور و از نزدیکان پیامبر (صلی الله علیه وآله) است که خداوند مردم را به دوستی و محبت آنان فرمان داده و یکی از دو امانت گرانسنگی است که هرکس بدانان چنگ زند، اهل نجات و رهایی و آن که از فرمان آن ها سرپیچی کند، به گمراهی و انحراف کشیده خواهد شد.

آن بزرگوار در دامن جدّ بزرگوارش نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله) نشو و نما کرد و از سرچشمه زلال رسالت و اخلاق و گذشت و عفو و بخشش آن حضرت بهره مند گردید و تا آخرین لحظات عمر شریف پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) در کنار آن حضرت به سر برد و هدایت و ادب و شکوه و جلالش را به میراث وی نهاد و شایستگی امامت و پیشوایی را که پس از پدر بزرگوارش انتظار آن می رفت، به او بخشید که بارها از این موضوع به صراحت سخن گفته بود، آن جا که فرمود:

«الحسن والحسين امامان قاما أو قعدا، اللهم اني أحبهما فأحب من يحبهما»؛

حسن و حسین دست به قیام بزنند یا نزنند، امام و پیشوا هستند، خدایا! من آن دو را دوست دارم و به دوستداران آن ها علاقه مندم.

افزون بر مجد و عظمت و اصالت، ارج و عظمت نبوت و امامت در وجود مقدس این امام گرد آمده بود؛ مسلمانان ویژگی هایی را که در جدّ بزرگوار و پدر ارجمندش مشاهده کرده بودند، در سیمای نورانی امام مجتبی نظاره گر بودند به گونه ای که دیدن وی، یادآور آن دو بزرگوار بود، به همین دلیل به وی عشق می ورزیدند و ارج و

احترامش می‌نهادند و پس از پدر ارجمندش و در دشواری‌های زندگی و مشکلات امور دینی مسلمانان، تنها مرجع آنان به شمار می‌آمد به ویژه آن زمان که مسلمانان دستخوش حوادث و رخدادهای تلخ و مرارت باری که نظیر آن را قبلاً سراغ نداشتند، گرفتار آمدند.

امام مجتبی (علیه السلام) در کلیه موضع‌گیری‌ها و مراحل زندگی‌اش که در راه خدا با آزار و اذیت و اعمال ناروای دشمنان، دست و پنجه در می‌افکند، برجسته‌ترین سَمْبُل فضایل بلند اخلاق نبوی به شمار می‌آمد و به برترین درجه صبر و شکیبایی و بردباری آراسته بود تا آن جا که مروان حکم - سرسخت‌ترین دشمن وی - زبان به اعتراف گشود و صبر و بردباری امام مجتبی را به کوه استوار تشبیه کرد. این امام بزرگوار در عفو و گذشت و کرم و بخشش و سخاوت به گونه‌ای زبانزد مردم بود که وی را از سایر اهل بخشش و کرم و سخاوت، متمایز می‌ساخت.

امام حسن (علیه السلام) پس از رحلت جانسوز جد بزرگوارش نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) تحت تربیت مادر بزرگوارش حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا (علیها السلام) و پدر ارجمندش سرور اوصیاء و پیشوای نکوسیرتان امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) قرار گرفت که این دو بزرگوار همواره با یغماگران خلافت جد امجدش در نزاع و کشمکش بودند. دیری نپایید که دومین صفحه تاریخ زندگی او با وفات جانگداز مادرش زهرا (علیها السلام) ورق خورد. رنج و گرفتاری‌ها و پیش آمدهای ناگوار، پدر ارجمندش علی بن ابی طالب را از هرسو در احاطه داشتند و امام مجتبی در کودکی همواره نظاره‌گر این همه رنج و محنت و گرفتاری پدر بود و تلخی و مرارت آن‌ها را فرو می‌خورد، ولی از جنبه درک و آگاهی بر اوضاع جامعه آن روز و دگرگونی‌های آن، به کارهایی برتر از آن چه در آن سن از او انتظار می‌رفت، دست می‌یازید، از همین رهگذر مردم شاهد توجه و عنایت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نسبت به امام مجتبی (علیه السلام) بودند، آن بزرگوار از ارج و احترام خاصی میان مسلمانان برخوردار بود.

امام مجتبی (علیه السلام) در دوران خلافت عمر، به سن جوانی پا نهاد و در کنار پدر ارجمندش به آشنا ساختن مردم با معارف دین و حل مشکلات آنان همت گمارد.

امام حسن (علیه السلام) در دوران عثمان نیز در کنار پدر بزرگوارش قرار داشت و در راه پیشبرد اسلام، خالصانه تلاش و فعالیت می‌کرد و در جهت پایان دادن به فساد و تباهی که در دوران خلافت عثمان پیکر امت اسلامی را رنجور ساخته بود، با پدر تشریک مساعی داشت. امام علی (علیه السلام) نیز مانند - دیگر صحابه - از نحوه عملکرد

عثمان و کارگزارانش ناخرسند بود، ولی به کشته شدن او رضایت نمی داد، به همین دلیل خود و فرزندانش در این راستا مواضعی اصلاحگرانه و حکیمانه اتخاذ کردند ولی حاشیه نشینان عثمان با دست نکشیدن از شیوه خود به منشئ ساختن اوضاع ادامه داده و غیر مستقیم مردم را به کشتن عثمان تحریک کردند و امام (علیه السلام) تا آن جا که دستورات الهی اجازه می داد در آرام کردن اوضاع تلاش کرد.

امام مجتبی (علیه السلام) در تمام عرصه هایی که پدر بزرگوارش به ایراد سخن می پرداخت و اقداماتی که انجام می داد در کنار آن حضرت و در تمام جنگ های آن بزرگ مرد، در رکاب پدر حضور داشت و آن گاه که معرکه سخت درگرفته و بحرانی می شد از پدر ارجمندش درخواست اجازه حضور در میدان کارزار و ادامه جنگ می نمود، ولی امیرمؤمنان (علیه السلام) از بیم این که مبدا با شهادت فرزندانش حسن و حسین (علیه السلام) دودمان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) از میان برود، بر عدم شرکت آن دو در جنگ و نبرد تأکید می ورزید.

امام حسن (علیه السلام) تا آخرین لحظات حیات پدر، در کنار آن بزرگوار قرار داشت، رنج و محنتی که پدر ارجمندش از مردم عراق می دید او را نیز رنج می داد و با نگرانی های وی نگران می شد. او با چشم خود می دید که معاویه مبلغان خود را برای ناسزاگویی به پدر و الا مقامش علی (علیه السلام) در سراسر کشور پراکنده ساخته و فرماندهان سپاه پدرش را با پول و مقام فریب داده و توانسته بیشتر آن ها را از اطراف امام (علیه السلام) پراکنده سازد تا آنجا که امام علی (علیه السلام) برای جدایی از آنان از خدای خویش آرزوی مرگ یا شهادت می کند [آری؛ او] سرانجام به فیض شهادت نائل آمد و امام حسن (علیه السلام) میان آن همه فشارها و سختی ها و بین مردم کوفه ای - که دست از یاری پدرش شسته - و باقیمانده قوای خوارج و جنگ طلبی های شامیان، تنها ماند.

با تصریح امیرمؤمنان (علیه السلام) به خلافت و جانشینی فرزندش امام مجتبی و تسلیم میراث نبوت به وی، مردم کوفه و مهاجر و انصار پیرامونش گرد آمده و برای احراز مقام خلافت با آن بزرگوار دست بیعت دادند. امام حسن (علیه السلام) افزون بر دارا بودن دانش و تقوی و عزم و اراده و لیاقت و شایستگی خلافت، خداوند وجود مقدس او را از هرگونه عیب و پلیدی مبرا ساخته بود. مردم کوفه و بصره در بیعت با آن امام همام بر یکدیگر سبقت گرفتند و اهل حجاز و یمن و فارس و مردم دیگر مناطقی که محبت اهل بیت را در دل داشته و با پدر بزرگوارش بیعت کرده بودند دست بیعت به امام دادند. زمانی که خبر بیعت مردم با امام مجتبی (علیه السلام) به معاویه و هوادارانش رسید، با تمام

حیله و نیرنگی که در اختیار داشتند، در صدد به تباهی کشاندن بیعت و آشفته ساختن اوضاع برآمدند.

امام حسن (علیه السلام) پس از پدر بزرگوارش زمام امور را به دست گرفت و در آن فضای آکنده از آشوب و توطئه، به شایسته ترین شکل ممکن به اداره امور پرداخت. فرمانروایان خود را بر شهرها گمارد و آنان را به اجرای عدالت و نیکی و مبارزه با ظلم و طغیان و سرکشی سفارش فرمود و راه و روشی را که پدر ارجمندش پیموده و ادامه روش جد بزرگوارش پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قلمداد می شد، پی گرفت.

با این که امام مجتبی (علیه السلام) از نفاق و حقه بازی معاویه و دشمنی و خصومت وی با رسالت جدش پیامبر و تلاشی که در راستای زنده کردن مظاهر جاهلیت انجام داده بود، به خوبی آگاهی داشت ولی بر ضد او اعلان جنگ نکرد، مگر پس از ارسال نامه هایی پیاپی که در آن وی را به وحدت و یکپارچگی صفوف مسلمانان فراخواند و بر او اتمام حجت نمود تا عذری برای معاویه باقی نماند.

هرچند امام حسن (علیه السلام) با معاویه مکاتبه کرد ولی به خوبی می دانست که معاویه نه تنها درخواست وی را پاسخ نخواهد گفت، بلکه در مورد وی موضعی بی شرمانه تر از موضع گیری گذشته او در مورد پدر بزرگوارش امیرمؤمنان (علیه السلام) خواهد داشت. به ویژه که معاویه در توطئه های خود برضد پدر ارجمند امام مجتبی، به پیروزی های موقتی دست یافته بود. امام حسن (علیه السلام) به خوبی آگاهی داشت که اگر معاویه راهی برای حیله و نیرنگ نیابد، قطعاً از موضع قدرت وارد خواهد شد. بنابراین، امام مجتبی (علیه السلام) می بایست برای جهانیان از تمام حقد و کینه ها، دشمنی ها و حیله و نیرنگ نهانی خاندان بنی امیه در مورد پیامبر اکرم و اهل بیت آن بزرگوار (علیهم السلام) و اسلام و مسلمانان، پرده بردارد.

معاویه نظر به ارتباط قوی خود با بسیاری از فرماندهان سپاه امام حسن (علیه السلام) کاملاً مطمئن بود که زمینه این کار برای او مهیاست. چنان که کوشید تا امام (علیه السلام) را با اعطای زر و سیم بفریبد و خلافت را پس از او در دست گیرد و افکار عمومی را به انحراف بکشانند. ولی موضع امام (علیه السلام) در برابر تهدیدهای معاویه هیچ گونه تغییری نیافت و معاویه دریافت که امام حسن (علیه السلام) در موضع گیری اصولی خویش سخت پایدار است. از این رو، برای نبرد با امام به تدارک تجهیزات پرداخت و مطمئن بود که جنگ به سود وی پایان خواهد پذیرفت و امام مجتبی (علیه السلام) و نیروهای مخلص و وفادارش کشته شده و یا به اسارت درخواهند آمد، ولی

پیروزی و ظفری این چنین، از توجیهی شرعی که معاویه تلاش می کرد آن را به رخ توده مسلمانان بکشد، برخوردار نبود. به همین دلیل معاویه ترجیح داد خود را درگیر جنگ با امام حسن (علیه السلام) ننماید و در این راستا به حيله و نیرنگ و دروغ پردازی و خرید مردم و پراکنده ساختن سپاهیان امام (علیه السلام) متوسل شد و امام (علیه السلام) پس از آن که اکثریت سپاه و فرماندهانش از یاری وی دست برداشتند، و تنها گروه اندکی از خاندان و یاران وفادار حضرت با او باقی مانده بودند، چاره ای جز گزینش راه صلح و آشتی

با معاویه ندید. به همین سبب آن بزرگوار در آن فضای پر التهاب، برای جلوگیری از آشفته‌گی بیشتر اوضاع، از خلافت چشم پوشید. بنابراین، گزینش صلح از ناحیه امام (علیه السلام) در جهت تحقق منافع و اهداف برجسته و بلند آیین مقدس اسلام، در اوج حکمت و دوراندیشی آگاهانه سیاسی صورت می پذیرفت.

امام حسن (علیه السلام) پس از ماجرای صلح با معاویه از ناحیه آن دسته از پیروان و هواداران خویش که جام صبرشان از جور و ستم معاویه لبریز شده بود، به شدت مورد نکویش قرار گرفت با این که شرایط بسیار دشواری که امام (علیه السلام) را مجبور به پرهیز از جنگ و کناره گیری از قدرت نمود، بر بیشتر آنان پوشیده نبود و بسیاری از بزرگان و سران مسلمانان با آگاهی از حقد و کینه بنی امیه نسبت به اسلام و مبلغان و دعوتگران وفادار آن و آشنایی با تلاش هایی که امویان در راستای زنده کردن انواع مظاهر جاهلیتی که توسط اسلام منکوب شده بود، داشتند حادثه صلح را ضربه ای سخت و سهمگین بر پیکر مسلمانان تلقی کردند.

ولی امام (علیه السلام) با صلح مشروطی که برقرار کرد به معاویه میدان داد تا از حقیقت طرح های جاهلی خود پرده بردارد و ماهیت وی را به توده مسلمانان ناآگاه، بشناساند. از همین رهگذر تا آن زمان که این صلح و آشتی کوس رسوایی سیاست حيله گرانه ای را که معاویه در برابر دشمنانش سپر خویش قرار داده بود به صدا درآورد، برای امام (علیه السلام) به عنوان يك پیروزی به شمار می آمد و آن گاه که معاویه خود، در آشکار شدن حقیقت انحراف آمیزش ایفای نقش کرد، در واقع طرح و برنامه امام (علیه السلام) به موفقیت دست یافت. زیرا معاویه صریحاً اعلان داشت که مبارزه و جنگ او، جنبه دینی ندارد، بلکه برای دست یابی به حکومت و سلطه گری به مسلمانان، دست به این کار زده است و در آینده به هیچ يك از مواد پیمان نامه وفادار نخواهد ماند.

معاویه با این اعلان و اقدامات بعدی که در راستای سرکوب خط و مشی امام علی(علیه السلام) و فرزندان نیک خصال وی و کشتن برجسته ترین یاران و علاقه مندان به وی انجام داد، پرده از چهره زشت و تنفرآمیز اموی برگرفت و امام حسن(علیه السلام) با این که از محور و مرکز حکومت فاصله داشت، مسئولیت حفظ و حراست از خط و مشی پدر را عهده دار شد. هواداران خویش را تحت نظارت درآورد و با رهنمودهای خود و بسیج این نیروها در برابر خطرات تهدید آمیز، به تقویت آن ها پرداخت و در این راستا نقشی فوق العاده مؤثر و مثبت ایفا نمود و همین کار سبب شد که از ناحیه دشمنان، بیشتر زیر نظر بوده و در تنگنا قرار گیرد.

تلاش های پیاپی و مکرری که برای سوء قصد و ترور امام (علیه السلام) صورت می گرفت حاکی از بیم و هراس معاویه از وجود آن حضرت که به عنوان قدرتی ابرازگر عواطف و احساسات مردم و آگاهی رو به رشد آنان مطرح بود، به شمار می آمد و چه بسا این قدرت می توانست خطر شورش بر ضد بنی امیه را نیز همراه داشته باشد از این رو، اگر گفته می شود صلح امام حسن (علیه السلام) مقدمه حقیقی انقلاب برادر بزرگوارش حضرت اباعبدالله الحسین(علیه السلام) برشمار می آمد. سخنی بسیار بجاست.

امام مجتبی (علیه السلام) جهاد و مبارزه بزرگ خویش را که در آن شرایط دشوار به مراتب برتر از جهاد و مبارزه با شمشیر تلقی می شد، با شهادت مظلومانه خود به وسیله زهری که به دست سرسخت ترین دشمنانش به او خورانده شد، تکمیل ساخت. سلام و درود بر او در آن روز که پا به عرصه وجود نهاد و آن روز که فرشته شهادت را در آغوش کشید و در آن روز که دیگر بار زنده برانگیخته خواهد شد.

بخش دوم

نمایی از شخصیت امام حسن مجتبی (علیه السلام)

۱. بیان جایگاه امام مجتبی (علیه السلام) در قرآن

مسلمانان در بیان هیچ موضوعی مانند فضایل اهل بیت(علیه السلام) و مقام برجسته علمی و معنوی آنان و برخورداری آن ها از مجموعه کمالاتی که خدا اراده فرموده بشریت بدان ها آراسته گردد، تا این پایه همسو و هماهنگ نبوده اند.

این یکدلی و اتفاق نظر به بخشی از اصول و مبانی، از جمله: بیان صریح قرآن در مورد جایگاه ویژه اهل بیت(علیهم السلام) برمی گردد. قرآن کریم به صراحت، اهل بیت را از هرگونه پلیدی پیراسته گردانده و آنان را همان نزدیکان نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) تلقی کرده که دوستی و محبت آنان پاداش رسالتی است که خدای متعال به بشریت ارزانی داشته و نیک خصالانی اند که خالصانه از خدا فرمان بردند و از عذاب او هراسیدند و به ترس و بیم خدا در دل، آراسته گشتند و خدا نیز بهشت جاودان و رهایی از عذاب خویش را برای آنان ضمانت فرمود.

امام حسن مجتبی (علیه السلام) بی تردید از شمار اهل بیته است که از پلیدی، پاک و پیراسته اند. آن بزرگوار به صریح آیه مباحله که در ماجرای مباحله رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با مسیحیان نجران نازل گردید، فرزند رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به شمار می آید و قرآن کریم یاد این حادثه تاریخی را در آیه ۶۱ سوره مبارکه آل عمران جاودانه ساخت.

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ);^(۱۵)

هرگاه پس از علم و دانشی که به تو رسیده کسانی با تو به دشمنی و ستیز برخیزند بدان ها بگو: بیایید ما و شما، فرزندان و زنان و نفوس خویش را فراخوانده و سپس یکدیگر را نفرین نموده و لعنت خدا را نثار دروغگویان سازیم.

ارباب حدیث به طرق گوناگون روایت کرده اند که شأن نزول این آیه شریف در مورد اهل بیت(علیهم السلام) که عبارتند از: رسول اکرم و علی و فاطمه و حسن و حسین(علیهم السلام)نازل گشته و منظور از کلمه «ابناء» در این آیه بی تردید امام حسن و امام حسین (علیهما السلام)است.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در این رخداد تاریخی تصریح کرده جمعی که همراه به اتفاق آنان مباحله انجام داد برترین انسان های روی زمین و گرامی ترین آن ها در پیشگاه خدایند. به همین دلیل پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) همراه با آنان به مباحله پرداخت و کشیش نجران نیز به این واقعیت اذعان نموده و گفت: «من امروز با چهره هایی

روبه رو هستیم که اگر از خدا درخواست کنند کوهی را از جا برگردد، این کار را عملی خواهد ساخت.»^(۱۶)

این ماجرا نیز همانند آیه شریف بر مقام والا و جایگاه بلند و فضیلت و برتری آنان دلالت دارد و در پیشگاه خدا و رسول او محبوب ترین آفریدگان به شمار آمده و هیچ يك از جهانیان در فضیلت و مقام و منزلت، به پایه آنان نمی رسند.

قرآن کریم در مورد عصمت کسی غیر از پیامبر اکرم جز اهل بیت آن بزرگوار که خداوند اراده فرمود آنان را از هرگونه پلیدی پیراسته گرداند،^(۱۷) به صراحت سخن نگفته است. هرچند مسلمانان در خصوص داخل بودن همسران پیامبر در معنا و مفهوم اهل بیت، به اختلاف پرداخته اند ولی در این که علی و زهرا و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) در مقصود این آیه مبارکه داخل اند، هیچ گونه اختلافی ندارند.^(۱۸)

از این جا می توانیم به راز نهان وجوب دوستی و محبت اهل بیت (علیهم السلام) و پای بندی به خط و مشی آنان پی ببریم و به گفته صریح قرآن، دوستی و محبت آن ها را بر دیگران ترجیح می دهیم.^(۱۹) زیرا عصمت اهل بیت (علیهم السلام) به هنگام وجود جریان های گوناگون و خواسته های مختلف، بهترین دلیل بر این است که نجات و رهایی، در پیروی از این گرانمایگان است. کسانی که خداوند آنان را از پلیدی پیراسته، مردم را به ساحل نجات رهنمون می شوند و پیروانشان، از غرق شدن و هلاکت رهایی خواهند یافت.

ابن عباس از نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت کرده وقتی آیه (المودة فی القربی) نازل شد برخی مسلمانان، مقصود آیه شریف را از نزدیکانی که اطاعتشان بر مسلمانان واجب بود، از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) جویا شدند، حضرت در پاسخ فرمود: منظور آیه از نزدیکان، علی و فاطمه و فرزندان آنان [حسن و حسین اند].

۱۶. نورالابصار ۱۲۲ - ۱۲۳، به تفسیرهای جلالین، روح البیان، کشاف، بیضاوی، رازی، و صحیح ترمذی ۱۶۶/۲، سنن بیهقی ۶۳/۷، صحیح مسلم کتاب فضائل الصحابه، مسند احمد ۸۵/۱ و مصابیح السنه ۲۰۱/۲ مراجعه شود.

۱۷. احزاب/ آیه ۳۳.

۱۸. به تفسیر کبیر فخر رازی، تفسیر نیشابوری، صحیح مسلم ۳۳/۲، خصائص نسایی ۴، مسند احمد ۱۰۷/۴، سنن بیهقی ۱۵۰/۲، مشکل الآثار ۳۳۴/۱، مستدرک حاکم ۱۶/۲ و اسد الغابه ۵۲۱/۵ مراجعه شود.

۱۹. خدای متعال در سوره شورا آیه ۳۳ خطاب به پیامبر خود می فرماید (قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی؛ بگو جز محبت و دوستی نزدیکانم از شما پاداشی نمی خواهم) و در سوره سبأ آیه ۴۷ فرموده است (ما سئلتکم من اجر فهو لکم؛ هرگونه پاداشی را از شما درخواست کرده ام، از آن شما باشد).

قرآن کریم در سوره مبارک دهر در بیان عظمت اهل بیت و اخلاصی که اطاعت و عباداتشان مقرون بدان بوده، به تشریح علل و اسباب این برتری و فضیلت پرداخته و می فرماید:

**(انما نطعمکم لوجه الله لا نريد منکم جزاءً ولا شکوراً * اِنَّا نخاف من ربنا يوماً عبوساً
قمطیراً * فوقاهم الله شرّ ذلك الیوم ولقاهم نضره و سروراً * و جزاهم بما صبروا
جنته و حريراً);^(۲۰)**

ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم و خواستار هیچ گونه پاداشی از شما نیستیم * ما از پروردگار خویش در آن روز عبوس و سخت، بیمناکیم * خداوند آنان را از شرّ آن روز نگاه می دارد و آن ها را در حالی که شاد و مسرورند، پذیرا می شود * و در برابر صبر و بردباری، بهشت و لباس های حریر بهشتی بدان ها ارزانی می دارد.

بنا به نقل بیشتر مفسران و محدثان، این سوره مبارک پس از بیمار شدن حسن و حسین (علیهما السلام) در حق اهل بیت نازل شد که امام علی (علیه السلام) نذر کرد به شکرانه بهبودی آن دو بزرگوار سه روز روزه بگیرد. از این رو، اعضای خانواده پس از بهبودی فرزندان، به نحو بایسته ای به نذر خود وفا کردند، وفایی برخوردار از برجسته ترین انواع ایثار و از خودگذشتگی که در حقشان این آیات نازل شد:

**(انّ الأبرار یشرّبون من کأس کان مزاجها کافوراً * عیناً یشرّب بها عباد الله
یفجرونها تفجیراً * یوفون بالنذر و یخافون يوماً کان شرّه مستطیراً);**

به یقین، نیکان از جامی خواهند نوشید که با عطر دلپذیری آمیخته است * از چشمه ای که بندگان خاص خدا از آن می نوشند و از هر جا بخواهند آن را جاری می سازند * آنان به نذر خود وفا می کنند و از آن روز که شرّ و عذابش گسترده است بیمناکند .

خداوند به پاس این ایثار و از خودگذشتگی و وفای به عهد، در آخرت نعمت های فراوانی به آنان مبذول و تا قیامت پیشوایی و امامت مسلمانان را در دنیا بدانان ارزانی داشته است.

۲. جایگاه امام حسن (علیه السلام) نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله)

پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه وآله) از نوادگانش حسن و حسین (علیهما السلام) به اوصافی یاد کرده که حاکی از مقام و منزلت والای آنان نزد اوست، از جمله این که آن دو بزرگوار:

- الف - گل های بوستان نبی اکرم در دنیا و گل های خوشبوی وی میان این امتند. (۲۱)
ب - امام حسن و امام حسین برترین انسان های روی زمین اند. (۲۲)
ج - آن دو، سالار جوانان بهشتی اند. (۲۳)
د - آن ها دست به قیام بزنند یا نزنند، امام و پیشوا به شمار می آیند. (۲۴)
هـ - آن دو بزرگوار از عترت و اهل بیت پیامبرند که تا قیامت از قرآن جدایی ندارند و امتی که بدانان چنگ زند، هرگز به گمراهی دچار نگردد. (۲۵)
و - این دو امام همام در شمار اهل بیته اند که برای کشتی نشستگان خود نجات از غرق شدن را ضمانت می کنند. (۲۶)

ز - آن دو، از جمله افرادی اند که جدّ بزرگوارشان در حق آنان فرمود:

«النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق و أهل بيتي أمان لأهل الأرض من الاختلاف»;

ستارگان، سبب امنیت زمینیان از هلاکت و اهل بیت من موجب مصونیت ساکنان زمین، از اختلافند.
ح - از یاران رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فراوان نقل شده که از آن حضرت شنیده اند درباره امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) فرمود:

«اللهم انك تعلم أتي أحبهما (۲۷) فأحبهما و أحبّ من يُحبهما»؛ (۲۸)

خدایا! تو به خوبی از علاقه من به آن دو آگاهی. بنابراین، تو نیز آنان و دوستدارانشان را مورد محبت خویش قرار ده.

از سلمان فارسی نقل شده که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنید می فرمود:

«الحسن والحسين إبنای، مَنْ أحبهما أحبني و مَنْ أحبني أحب الله و مَنْ أحب الله

أدخله الجنة و مَنْ أبغضهما أبغضني و مَنْ أبغضني أبغضه الله و مَنْ أبغضه الله أدخله

النار»؛ (۲۹)

۲۱. صحیح بخاری ۲ / ۱۸۸، سنن ترمذی ۵۳۹.

۲۲. عیون اخبار الرضا ۶۷/۱.

۲۳. سنن ابن ماجه ۵۶/۱۴، ترمذی ۵۳۹.

۲۴. مناقب ابن شهر آشوب ۱۶۳/۳ به نقل از مسند احمد و جامع ترمذی و سنن ابن ماجه و دیگران.

۲۵. جامع ترمذی ۵۴۱، مستدرک حاکم ۱۰۹/۳.

۲۶. حلیة الاولیاء ۳۰۶/۴.

۲۷. خصائص نسایی ۲۶/.

۲۸. سنن ترمذی ۵۳۹.

۲۹. مستدرک حاکم ۱۶۶/۳.

حسن و حسین فرزندان منند، هرکس آنان را دوست بدارد، دوستدار من است و هرکس مرا دوست بدارد، خدا دوستدار اوست و آن کس که مورد محبت خدا باشد، او را وارد بهشت می گرداند و کسی که آن دو را به خشم آورد مرا خشمگین ساخته و آن کس که مرا به خشم آورد، خدا بر او خشم می گیرد و هرکس خداوند به او خشمگین گردد، او را وارد دوزخ می کند.

ط - انس می گوید: «از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پرسیدند: کدامیک از اعضای خاندان شما نزدتان محبوب تر است؟ فرمود: «حسن و حسین» و همواره به دخترش فاطمه می فرمود: «فرزندانم را نزد من فرا خوان». وقتی فاطمه آن ها را نزد پیامبر می آورد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آن دو را می بوسید و در آغوش می کشید. (۳۰)

ی - ابوحازم از ابوهریره روایت کرده که گفت: با چشم خود دیدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مانند کسی که دانه خرما را می مکد، آب دهان حسن و حسین را می مکید. (۳۱)

۳. جایگاه وی از نگاه معاصران

الف - جابر از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت کرده که فرمود:

خداوند، من و علی را در عرش به صورت دو نور آفرید و دو هزار سال قبل از آفرینش آدم ذات مقدسش را تسبیح و تقدیس می کردیم، وقتی خداوند آدم را آفرید ما را در صُلب وی قرار داد و سپس از صُلبی پاک به رحمی پاک انتقال داده تا در صُلب ابراهیم جای داد، آن گاه از صُلب ابراهیم به صُلبی پاک و رحمی پاک منتقل کرد تا در صُلب عبدالمطلب مقرر داشت، سپس آن نور در صُلب عبدالمطلب جدا گشت دو سوم آن در صُلب عبدالله و یک سوم آن در صُلب ابوطالب قرار گرفت، پس از آن، نوری از من و علی در فاطمه گردآمد و بدین ترتیب، حسن و حسین دو نور از نور پروردگار جهانیان اند. (۳۲)

ب - معاویه به مجلسیان خویش گفته بود: به نظر شما آن که از ناحیه پدر و مادر و مادر بزرگ و پدر بزرگ و عمو و عمه و دایی و خاله، از همه برتر است کیست؟ گفتند: امیرالمؤمنین بهتر می داند.

معاویه دست حسن بن علی (علیه السلام) را گرفت و گفت: وی، از همه برتر است چرا که پدرش علی ابن ابی طالب، مادرش فاطمه دخت پیامبر، پدر بزرگ و جدش رسول خدا، مادر بزرگش خدیجه، عمویش جعفر، عمه اش دختر ابوطالب، دایی اش قاسم بن محمد و خاله اش زینب دختر نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) است. (۳۳)

۳۰. سنن ترمذی ۵۴۰.

۳۱. مناقب ابن شهر آشوب ۱۵۶/۳.

۳۲. نزهة المجالس ۲۰۶/۲.

۳۳. عقدا لفرید ۲۸۳/۳.

ج - معاویه جای دیگر نیز در برابر عمر و عاص و مروان حکم و زیادبن ابیه که به نیای خود فخر و مباهات فراوان می کردند، به این واقعیت اعتراف کرد و برای این که بینی آنها را به خاک بمالد، امام حسن بن علی را حاضر کرد و امام (علیه السلام) بر سخنان ناروای آن ها در مورد بنی هاشم خط بطلان کشید. وقتی از مجلس بیرون رفت، معاویه گفت: مگر می سزد بر کسی که جدش رسول خدا، سرور اولین و آخرین و مادرش فاطمه بانوی بانوان جهانیان است، فخر و مباهات کنم؟ و سپس به حاضران گفت: به خدا سوگند! اگر مردم شام از این ماجرا آگاه شوند، روزگاران سیاه است...^(۳۴)

د - روزی مقدم بر معاویه وارد شد، معاویه بدو گفت: خبر داری حسن بن علی از دنیا رفته؟

مقدم با شنیدن این جمله، کلمه استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ...) بر زبان آورد. معاویه پرسید: آیا تو فقدان حسن بن علی را مصیبت می دانی؟ مقدم در پاسخ گفت: چرا مصیبت ندانم در صورتی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) او را در کودکی روی زانوی خود می نشانند و می فرمود:

«هَذَا مِنِّي وَحَسِينٌ مِنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا»;^(۳۵)

حسن از من است و حسین از علی

ه - عبدالله بن عمر در پاسخ به پرسش مردم عراق گفت: شگفتنا! عراقیان می پرسند اگر شخصی در حال احرام مگسی بکشد چه حکمی دارد؟ در صورتی که هم اینان فرزند دخت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) (امام حسین) را به شهادت رساندند با آن که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرموده بود: «هُمَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا»;^(۳۶) (یا) ریحانتای من هذه الإمامة»^(۳۷).

و - ابو هریره همواره می گفت: هرگاه امام حسن (علیه السلام) را دیدم اشکم جاری شد، زیرا با چشم خود دیدم رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) دهانش را بر دهان حسن قرار می داد و سه بار می فرمود:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأُحِبُّهُ وَ أَحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُ»;^(۳۸)

۳۴. المحاسن والاضداد ۹۰، چاپ مصر ۱۳۲۴ هـ.

۳۵. مسند احمد ۱۳۲/۴، چاپ مصر ۱۳۱۳ هـ.

۳۶. صحیح بخاری ۱۸۸/۲.

۳۷. سنن ترمذی ۵۳۹.

۳۸. مختصر تاریخ دمشق ابن عساکر ۱۰/۷، چاپ دارالفکر ۱۴۰۵ هـ.

خدایا! من او (حسن) را دوست دارم تو نیز او و دوستدارانش را دوست بدار. ابوهریره می افزاید:
از آن زمان که دیدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با حسن چنین رفتاری کرد، همواره بدو
علاقه مندم.^(۳۹)

ز - وقتی مروان حکم سرسخت ترین دشمنان امام حسین(علیه السلام) در تشییع پیکر
پاک امام مجتبی(علیه السلام) و حمل جنازه اش شرکت جست امام حسین(علیه السلام) با شگفتی
به او فرمود: «تو که دلش را خون کردی چگونه جنازه اش را حمل می کنی؟» در پاسخ
گفت: آن کارها را در حق کسی روا داشتیم که صبر و بردباری اش با کوه ها برابری
می کرد.^(۴۰)

ح - ابوالأسود دثلی درباره امام مجتبی می گوید: وی شخصیتی پیراسته بود و میان
عرب از برجسته ترین دودمان و بخشنده ترین خاندان به شمار آمده و از سرشتی پاک
برخوردار بود.^(۴۱)

ط - عمرو بن اسحاق می گوید: حسن بن علی تنها کسی است که هرگاه با من آغاز
سخن کند دوست دارم همواره سخن بگویم و ساکت نماند و هیچ گاه نشنیدم وی کلمه
ناسزایی بر زبان آورد.^(۴۲)

ی - عبدالله بن زبیر گفته است: به خدا سوگند! زنان، نظیر حسن بن علی(علیه السلام)
را در شکوه و وقار و مقام و منزلت والا، نزاده اند.^(۴۳)

ک - وقتی برادرش محمد حنفیه بر سر قبرش ایستاد تا در سوگش سخن بگوید،
اظهار داشت: (برادرم حسن!) همان گونه که در زندگی موجب عزت و سربلندی ما
بودی، با شهادتت پشت ما را شکستی، بهترین روحی بودی که کفن تو آن را در برگرفت
و بهترین کفن، کفنی بود که پیکر عزیزت را در خود جای داد، چرا از چنین عظمتی
برخوردار نباشی در صورتی که تو طریق هدایت رهپویان و پیشوای تقواییان و
چهارمین دُرّ گرانمایه اصحاب کسایی؟

ای ابومحمد! خداوند تو را در جوار رحمت خویش قرار دهد، دست قدرت الهی به
تو غذای تقوا خوراند و از پستان ایمان شیر نوشیدی و در پرتو مکتب اسلام پرورش

۳۹. نورالابصار ۱۷۱.

۴۰. تهذیب التهذیب ۲/۲۹۸.

۴۱. حیاة الامام الحسن ۲/۲۴۷.

۴۲. بحار الانوار ۳/۳۵۸.

۴۳. البدایة والنهاية ۸/۳۷.

یافته و در زندگی و پس از مرگ، پاك و پیراسته بودی هرچند دل‌هایمان در فراق و جدایی ات اندوهبار است.^(۴۴)

ل - ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) در کنار مرقد مطهر برادر اظهار داشت:

«رحمك الله يا ابا محمد! ان كنت لتباصر الحق مظانّه و تؤثر الله عند التداخض في مواطن التقيّة بحسن الرويّة و تستشفّ جليل معاصم الدنيا بعين لها حاقرة و تفيض عليها يداً طاهرة الأطراف، نقيّة الأسرة و تردع بادرة غرب أعدائك بأيسر المؤونة عليك، ولا غرو فانت ابن سلاله النبوة و رضيع لبان الحكمة، فإلى رَوْح و ريحان و جنة نعيم، أعظم الله لنا و لكم الأجر عليه، و وهب لنا ولكم حُسن الأسي عنه»;^(۴۵)

ای ابو محمد! رحمت و درود خدا بر تو باد. این تو بودی که حقیقت را دیدی و شناختی و در برابر باطل گرایان با رفتاری نکو و مبارزه‌ای پنهانی راه خدا را برگزیدی. دنیا و زیبایی‌ها و ناگواری‌هایش را به دیده تحقیر نگرستی و با دستی پاك و خاندانی پیراسته در دنیا زیستی و از آن گذشتی و بر فریبکاری‌ها و خیانت‌های دشمنانت به آسانی دست رد نهادی و پاسخ گفتی و این مایه شگفتی نیست، زیرا تو از دودمان رسالتی و از پستان حکمت شیر نوشیده و اکنون به سوی رَوْح و ریحان و بهشت پر از نعمت الهی پرکشیده‌ای خدای متعال پاداش تو و ما را در این مصیبت جانکاه بزرگ دارد و به ما صبر و بردباری عنایت فرماید.

۴. جایگاه امام مجتبی (علیه السلام) از نگاه اندیشمندان و تاریخ نگاران

الف - حافظ ابونعیم اصفهانی از اندیشمندان قرن پنجم درباره امام مجتبی (علیه السلام) می‌گوید: وی سالار جوانان و اصلاحگر نزدیکان و علاقه‌مندان، شبیه و محبوب دل رسول خدا (صلی الله علیه وآله)، سلاله هدایت، هم پیمان تقوای پیشگان، چهارمین اختر اصحاب کساء فرزند بانوی بانوان، حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما است.

ب - ابن عبدالبرّ درباره او گفته است: کدام فرد را می‌توان والاتر از کسی دانست که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) او را سرور و سالار نامیده است. رضوان و رحمت خدا بر او (امام مجتبی) باد که انسانی بردبار، پروا پیشه و اندیشمند بود. ورع و تقوا و فضل و دانشش، او را به رها ساختن خلافت و دنیا و ادانت تابه اجر و پاداش الهی دست یابد و خود فرمود: از آن زمان که به سود و زیان خود پی بردم، علاقه مند نبودم رهبری امت

۴۴. مروج الذهب ۷/۳.

۴۵. حیاة الامام الحسن ۴۴۰/۲.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را به گونه ای که حتی قطره خونی بر زمین بریزد، به دست گیرم. (۴۶)

و - حافظ ابن کثیر دمشقی درباره اش گفته: ابوبکر و عمر از او تجلیل به عمل آورده و به عظمت یاد می کردند و به وی ارج و احترام قائل بوده و او را دوست می داشتند و همواره به او می گفتند: فدایت گردیم. و ابن عباس هنگام سوار شدن امام حسن و امام حسین بر مرکب، رکاب آن دو بزرگوار را می گرفت و آن را برای خود نوعی نعمت تلقی می کرد و هرگاه آن دو طواف خانه خدا انجام می دادند مردم برای ابلاغ سلام و درود خود به آن بزرگواران پیرامون آن ها به نحوی ازدحام می کردند که گویی می خواستند دیوارهای کعبه را درهم بشکنند.

د - حافظ ابن عساکر شافعی در مورد امام مجتبی (علیه السلام) گفته است: آن بزرگوار نواده رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و گل بوستان وی و یکی از سروران جوانان اهل بهشت است... (۴۷)

ه - حافظ سیوطی می گوید: [امام مجتبی] نواده رسول خدا و گل بوستان وی و به گفته صریح پیامبر آخرین جانشین او و پنجمین اختر اصحاب کساء به شمار می آید... (۴۸)

و - محمد بن اسحاق درباره امام حسن (علیه السلام) می گوید: پس از نبی اکرم در مجد و عظمت، کسی به رتبه امام حسن مجتبی (علیه السلام) نرسید. (۴۹) بیرون خانه اش فرشی برای امام گسترده می شد هرگاه حضرت از خانه خارج می شد و جلوس می فرمود به احترام آن بزرگوار هیچ کس از آن مسیر عبور نمی کرد و بدین ترتیب راه بسته می شد، امام (علیه السلام) به مجرد اطلاع از این وضعیّت به پا می خاست و وارد منزل می شد و آن گاه عبور و مرور مردم آغاز می شد. در راه مکه او را دیدم پیاده حرکت می کرد و در آن مسیر هرکس امام را مشاهده می کرد به احترامش از مرکب خود پیاده می شد و پای پیاده راه می پیمود حتی سعد بن ابی وقاص را دیدم به احترام او پیاده حرکت می کرد. (۵۰)

۴۶. استیعاب ۳۸۵/۱، چاپ مصر ۱۳۸۰، اگر سلطنت و حکومت برای به پاداری احکام الهی در زمین باشد، رها کردن آن را زهد و ورع نمی توان دانست، این که امام حسن (ع) از خلافت و حکومت گذشت، چون مسئولیت شرعی امام در آن شرایط چنین اقتضایی داشت.

۴۷. مختصر تاریخ دمشق ۵/۷.

۴۸. تاریخ الخلفاء ۷۳.

۴۹. به مناقب ابن شهر آشوب ۱۴۸/۲ مراجعه شود.

۵۰. الحسن المجتبی ۱۳۹ به نقل از مناقب ۱۴۸/۲.

ز) محمد بن طلحه شافعی درباره آن حضرت گفته است: خداوند به وی هوشی فزاینده و سرشار عنایت کرد تا در مشکلاتی که فرا روی اش قرار داشت، اهدافش را روشن سازد و بدو اندیشه ای نافذ بخشید که به اصلاح پایه و ارکان آیین الهی بپردازد و وجود مبارکش را از انواع علوم و معارف آکنده ساخت.^(۵۱)

ح - سبط ابن جوزی در مورد امام مجتبی می گوید: وی از برجسته ترین انسان های اهل کرم و بخشش و از اندیشه ای درخشان برخوردار بود و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) شدیداً به او عشق می ورزید.^(۵۲)

ط - ابن اثیر در حق او گفته است: [امام مجتبی] سالار جوانان اهل بهشت و گل خوشبوی بوستان نبی اکرم و شبیه آن بزرگوار بود، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) او را حسن نامید و او چهارمین درّ گرانمایه اصحاب کساء به شمار می آید.^(۵۳)

۵۱. مطالب السنوول ۶۵.

۵۲. تذکرة الخواص ۶۵.

۵۳. اسد الغابه ۹/۲.

بخش سوم

فضائل و جلوه هایی از شخصیت امام مجتبی (علیه السلام)

عبادت

الف - مفضل از امام صادق (علیه السلام) از پدرش از جد بزرگوارش روایت کرده که

فرمود:

حسن بن علی بن ابی طالب پرستشگرترین، زاهدترین و برترین فرد دوران خویش به شمار می آمد، پیاده و گاهی پای برهنه به حج می رفت، هرگاه از مردن و قبر و قیامت و رستخیز و عبور از پل صراط یاد می کرد، می گریست و زمانی که حضور در پیشگاه خدای متعال را متذکر می شد فریادی برمی آورد و از بیم آن عرصه از هوش می رفت و هرگاه در پیشگاه خدای عزوجل به نماز می ایستاد بند بند اعضایش می لرزید و هرزمان از بهشت و دوزخ یاد می کرد از بیم، چون مارگزیده به خود می پیچید، از خداوند درخواست بهشت می کرد و از آتش دوزخ به او پناه می جست و هرگاه قرآن تلاوت می کرد و به جمله (یا ایها الذین آمنوا؛ ای ایمان آورندگان) می رسید عرضه می داشت: لبیک اللهم لبیک. همواره در یاد و ذکر خدا دیده می شد. از همه راستگوتر و خوش بیان تر بود...

ب - هر وقت آن بزرگوار وضو می گرفت اعضای بدنش می لرزید و رخسارش به زردی می گرایید. چگونگی عارض شدن چنین حالتی بر او را از آن حضرت جویا شدند در پاسخ فرمود:

بر آن کس در پیشگاه پروردگار عرش به ایستد رواست که رنگ چهره اش زرد و بند بند اعضایش به لرزه درآید.

ج - امام مجتبی هر زمان به در مسجد می رسید سر مبارکش را بالا می گرفت و به پیشگاه خدا عرضه می داشت:

خدایا! میهمان تو به آستانت آمده. ای خدای نیکو بخش! گنهکاری به درگاهت رو آورده، ای کریم! با زیبایی های فضل و کرمات از گناهان زشتم درگذر. (۵۴)

د - آن حضرت از نماز صبح که فراغت می یافت هرچند به انجام اموری می پرداخت ولی تا طلوع خورشید، سخن نمی گفت.

ه - از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده که فرمود:

امام مجتبی (علیه السلام) فرمود: شرم دارم، خدا را دیدار کنم و پیاده به زیارت خانه اش نرفته باشم، از این رو، وی بیست بار پیاده از مدینه رهسپار مکه شد.^(۵۵)

و - از علی بن جذعان منقول است که گفت: حسن بن علی (علیه السلام) دوبار، تمام اموال و سه بار نیمی از دارایی اش را در راه خدا بخشید به گونه ای که يك لنگه نعلین و كفش خود را به بینوا می داد و يك لنگه آن را نگاه می داشت.^(۵۶)

دعاهای گوناگونی از امام مجتبی (علیه السلام) روایت شده که مجموعه ای از معارف و آداب نیایش با ذات مقدس باری تعالی و خشوع و گرنش در برابر عظمتش را در خود جای داده که به نمونه هایی از آن دعاها اشاره می کنیم:

امام (علیه السلام) عرضه می دارد:

«اللَّهُمَّ إِنَّكَ الْخَلْفُ مِنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ وَ لَيْسَ فِي خَلْقِكَ خَلْفٌ مِثْلَكَ،

الهي مَنْ أَحْسَنَ فَبِرَحْمَتِكَ وَ مَنْ أَسَاءَ فَبِخَطِيئَتِهِ فَلَا الَّذِي أَحْسَنَ اسْتَغْنَى عَنْ رَدْفِكَ وَ مَعُونَتِكَ وَلَا الَّذِي أَسَاءَ اسْتَبَدَلَ بِكَ وَ خَرَجَ مِنْ قَدْرَتِكَ.

الهي بك عرفتك و بك اهتديتُ الى أمرك و لولا انتَ لم أدر ما انتَ، فيا مَنْ هو هكذا و لا هكذا غيره صلِّ على محمد و آل محمد و ارزقني الاخلاص في عملي و السعة في رزقي.

اللَّهُمَّ اجعل خیر عملي آخره و خیر عملي خواتمه و خیر أيامي يوم القاك.

الهي اطعتك و لك المنة عليَّ في احبِّ الأشياء إليك: الإيمان بك و التصديق برسولك. و لم اعصك في ابغض الأشياء إليك: الشرك بك و التكذيب برسولك، فأغفر لي ما بينهما يا ارحم الراحمين»؛^(۵۷)

خدایا! از میان آفریدگانت تنها جانشین تویی و چون تو جانشینی میان آنان وجود ندارد.

خدایا! آن کس که عمل نیک انجام داد با رحمت تو بدان توفیق یافت و آن کس که مرتکب گناه شد با خطای خودش بدان دست یازید. بنابراین، نه آن کس که کار نیک انجام داده از پشتیبانی و حمایت تو

۵۵. مناقب ۱۸۰/۳، بحار الانوار ۳۳۹/۴۳.

۵۶. همان.

۵۷. مهج الدعوات ۱۴۴.

بی نیاز است و نه کسی که از او بدی سر زده دیگری را به جای تو برگزیده و از تحت قدرتت خارج گشته است.

خدایا! به وسیله خودت تو را شناختم و به واسطه ذات مقدست به دستوراتت راه یافتم و اگر خود نبودى هیچ گاه تو را نمى شناختم. اى كسى كه داراى اين صفات هستى و ديگران از آن برخوردار نيستند بر محمد و خاندانش درود فرست و اخلاص در عمل و روزى فراوان برايم مقرر فرما.

خدایا! پایان کارم را ختم به خیر گردان و بهترین روزهایم را روز دیدار با خودت قرار ده.

خدایا! از تو فرمان بردم و به عطای محبوب ترین اشیاء نزد خود که ایمان به تو و تصدیق پیامبرت بود، بر من منت نهادی و در تنفر آمیزترین اشیاء که شرک به تو و تکذیب رسول گرامی ات بود از فرمانت سربلندی نکردم. پس ای مهربان ترین مهربانان! گناهانی را که در این میان از من سرزده بر من ببخشای.

ابن کثیر آورده : امام مجتبی (علیه السلام) هر شب که به خانه های همسرانش می رفت سوره مبارک کھف را با خود می برد و همواره در بستر خویش قبل از خوابیدن، تلاوت می نمود. (۵۸)

بردباری و گذشت

امام حسن مجتبی (علیه السلام)، به بردباری فوق العاده ای معروف بود و بزرگترین دلیل بر آن، صبر و شکیبایی آن بزرگوار بر پی آمدهای صلحش با معاویه بود که همواره با پدر ارجمندش امیرمؤمنان (علیه السلام) در کشمکش و طی آن به ناحق بر مسند حکومت تکیه زده بود. امام حسن (علیه السلام) پس از ماجرای صلح، از ناحیه بهترین یاورانش آماج سرزنش ها قرار گرفت و با گذشت و بردباری با آنان روبرو گردید و در راه خدا انواع جور و جفا از آنان دید ولی برای رضای خدا آن ها را تحمل نمود.

نقل شده روزی مروان حکم برای مردم در حضور امام مجتبی از علی بن ابی طالب (علیه السلام) یاد کرد و به وی ناسزا گفت، این خیر به امام حسین (علیه السلام) رسید و نزد مروان آمد و گفت: فرزند زن کی بود چشم! تو به علی ناسزا می گویی؟! و سپس خدمت برادرش حسن رسید و عرضه داشت: [برادر!] این انسان خبیث به پدرت دشنام می دهد و تو می شنوی و خاموش نشسته و به او اعتراض نمی کنی!؟

امام مجتبی (علیه السلام) در پاسخ برادر فرمود: به فردی که مسلط بر اوضاع است و هرچه بخواهد می گوید و هرکار بخواهد انجام می دهد، چه بگویم؟ منقول است روزی مروان حکم امام مجتبی (علیه السلام) را دشنام داد وقتی سخنش پایان یافت امام حسن (علیه السلام) فرمود:

اگر آن چه را گفتمی راست است خداوند پاداش راستگویی ات را بدهد، و اگر دروغ می گویی خداوند دروغت را کیفر دهد و کیفر الهی به مراتب سخت تر از بازخواست من است. روایت شده روزی یکی از غلامان حضرت خیانتی انجام داد که سزاوار کیفر بود و حضرت دستور به تنبیه او داد.

غلام عرضه داشت. مولای من! قرآن می فرماید: **(وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ)**; آنان که از گناه مردم درمی گذرند).

حضرت فرمود: «از تو گذشتم»

غلام عرض کرد: **(وَاللّٰهُ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)**; خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

امام (علیه السلام) در برابر خواسته غلام فرمود: «تو در راه خدا آزاد هستی و حقوقت را دو برابر قبل خواهم پرداخت.»^(۵۹)

مبرد و ابن عایشه نقل کرده اند: مردی شامی حضرت را سواره دیدار کرد و به ناسزاگویی وی پرداخت. امام حسن (علیه السلام) او را پاسخ نداد و سکوت کرد وقتی ناسزاگویی آن مرد پایان یافت امام (علیه السلام) جلو آمد و بر او سلام کرد و لبخندی زد و فرمود:

ای پیرمرد! تصور می کنم غریبه هستی و گویی امر بر تو مشتبه شده، اگر بخواهی از تو راضی باشیم، راضی خواهیم شد، اگر چیزی بخواهی می دهیم، اگر راهنمایی خواسته باشی راهنمایی ات می کنیم، اگر مرکبی خواستی سوارت می گردانیم، اگر گرسنه ای، تو را سیر می گردانیم، اگر عریانی لباست می پوشانیم اگر نیازمندی بی نیازت خواهیم گرداند، اگر رانده شده ای پناحت می دهیم، اگر نیازی داری آن را برآورده خواهیم ساخت، اگر بار و بُنه سفرت را به منزل ما بیاوری و تا هنگام رفتن، مهمان باشی برایت مناسب تر است، زیرا ما از خانه وسیع و جاه و مال فراوانی برخورداریم».

مرد با شنیدن سخنان حضرت به گریه افتاد و عرضه داشت: گواهی می دهم که شما جانشین خدا در زمین هستی و خداوند بهتر از هرکس می داند رسالت خویش را در چه خاندانی قرار دهد، تو و پدرت منفورترین آفریدگان خدا نزد من بودید، ولی اکنون محبوب ترین آفریدگانش پیش من هستید.^(۶۰)

۵۹. بحار الانوار ۳۵۲/۴۳.

۶۰. العوالم ۱۲۱ به نقل از مناقب ۱۸۴/۳.

جود و بخشش

سخاوت واقعی این است که انسان بذل و بخشش را به انگیزه خیر و احسان را به انگیزه احسان انجام دهد و این صفت در برترین شکل و برجسته ترین مفاهیم آن در وجود مبارك ابو محمد امام حسن مجتبی (علیه السلام) تبلور داشت به همین دلیل به کریم اهل بیت لقب گرفت.

امام مجتبی (علیه السلام) تا آن جا برای مال و دارایی ارزشی قائل بود که گرسنه ای را سیر کند یا عُریانی را بپوشاند یا به فریاد محرومی برسد و یا با آن، بدهی فرد بدهکاری را بپردازد. حضرت برای پذیرایی از مهمانان خود، دیگ های بزرگی برای پختن غذا تدارك دیده بود و درباره آن بزرگوار گفته اند: هیچ گاه در پاسخ مستمندی «نه» نگفت. به امام مجتبی (علیه السلام) گفته شد: چرا هیچ گاه فقیری را مأیوس بر نمی گردانی؟ حضرت پاسخ داد:

من خود، دست نیاز بر درگاه خدا دارم و به الطافش امیدوارم، به همین دلیل شرم دارم از این که خود فقیر باشم و فقیری را مأیوس برگردانم، خدای بزرگ مرا عادت داده که نعمت های فراوانش را بر من ارزانی دارد و من نیز او را عادت داده ام نعمت هایش را به مردم ببخشم می ترسم اگر از عادت دست بردارم خداوند نیز عادتش را از من بازدارد و از نعمت هایش محروم گرداند.^(۶۱)

روزی بر غلام سیاهی گذارش افتاد که قرص نانی مقابل خود نهاده و لقمه ای از آن را خود می خورد و لقمه ای را پیش سگی که نزدش بود می افکند، امام (علیه السلام) سبب این کار را از او پرسید، غلام عرضه داشت: شرم دارم که خود غذا بخورم و به این حیوان غذا نخورانم.

امام (علیه السلام) در این غلام صفت پسندیده ای دید از این رو، علاقه مند شد وی را بر این کار پسندیده اش، پاداش دهد لذا به او فرمود: همین جا باش تا نزدت بازگردم. حضرت نزد مولای وی آمد و غلام و باغی را که در آن کار می کرد از مولایش خریداری نمود و بدین وسیله غلام را آزاد و آن باغ را به ملکیت او درآورد.^(۶۲)

روایت شده یکی از کنیزکان امام مجتبی دسته گلی به حضرت هدیه کرد، امام (علیه السلام) بدو فرمود: تو در راه خدا آزاد هستی. اُنس او را به این کار نکوهش کرد، امام (علیه السلام) فرمود:

۶۱. حیاة الامام الحسن ۳۱۶/۱ - ۳۱۷ به نقل از انساب الاشراف ۳۱۹/۱، طبقات کبری ۲۳/۱.

۶۲. البدایة و النهایة ۳۸/۸.

«أدبنا الله فقال تعالى: (و إذا حُيِّتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مَنَها)»^(٦٣) و كان احسن منها
اعتاقها»؛^(٦٤)

ما تربیت یافتگان مکتب الهی هستیم، خداوند فرمود: (هرگاه به شما تحیت گویند، پاسخ آن را بهتر از آن تحیت بدهید) بنابراین، بهتر از دسته گلی که او هدیه کرد، آزادی اوست.
از جمله فضایل بلند اخلاقی آن بزرگ مرد این بود که هرگاه باغ و بستانی از کسی خریداری می کرد و سپس فروشنده اش به فقر و تنگدستی دچار می شد، حضرت باغ را با پولش به وی برمی گرداند.

روزی بینوایی نزدش آمد و از تهیدستی اش شکوه کرد، اتفاقاً آن روز حضرت چیزی در اختیار نداشت و این امر بر او دشوار آمد و از برگرداندن او شرم داشت، رو به فقیر کرد و فرمود: تو را به موضوعی راهنمایی می کنم که از آن طریق نیازت برآورده شود، مرد بینوا عرضه داشت: فرزند رسول خدا! چه موضوعی؟
حضرت فرمود: دختر خلیفه از دنیا رفته و پدرش در غم او فوق العاده اندوهگین است و از هیچ کس تسلیت مناسبی نشنیده تو نزد خلیفه برو و با این کلمات به او تسلیت بگو وی نیازت را برآورده خواهد ساخت، عرضه داشت: آن کلمات را به من بیاموز تا آن ها را به خاطر بسپارم.

حضرت فرمود: به او بگو: «الحمد لله الذي سترها بجلوسك على قبرها ولم يهتكها بجلوسها على قبرك»؛ خدای را سپاس که دخترت را مستور داشت و تو بر قبرش نشستی و حرمتش را هتک نکرد که او بر مزار تو بنشیند.

مرد فقیر این کلمات را به خاطر سپرد و نزد خلیفه آمد و با همان عبارات به او تسلیت گفت و بدین وسیله حزن و اندوه خلیفه برطرف شد و دستور داد به او جایزه دهند و سپس از او پرسید: این کلمات از خودت بود؟ گفت: خیر، از سخنان امام حسن(علیه السلام) خلیفه گفت: راست گفتم، آن حضرت خاستگاه سخن شیوا و فصیح است و سپس فرمان داد تا جایزه دیگری نیز به او بدهند.^(٦٥)

امام حسن مجتبی(علیه السلام) قبل از آن که محرومان و بینوایان، نیاز خود را ابراز کنند و لب به ستایش وی بکشایند نیاز آن ها را برطرف می ساخت تا خواری و ذلت پرسش بر آنان نمودار نشود.^(٦٦)

٦٣. نساء، آیه ٨٦.

٦٤. مناقب ابن شهر آشوب ٢/٢٣، حیاة الامام الحسن ١/٣٢٢ به نقل از خواریزمی.

٦٥. نورالابصار ١٣٥ - ١٣٦.

٦٦. همان ٣٢٥، حیاة الامام الحسن ١/٣٢٥.

فروتنی و پارسایی

تواضع و فروتنی، دلیل کمال و ارج و عظمت نفس آدمی تلقی شده و بر بزرگی و عظمت انسان می افزاید، امام حسن (علیه السلام) در اخلاق نکو و پسندیده اش، از پدر و جدّ بزرگوارش پیروی می کرد و در این راستا تاریخ، موارد زیادی را ثبت نموده که به فضائل بلند اخلاقی آن حضرت اشاره دارد، از جمله:

الف) روزی امام مجتبی (علیه السلام) سوار بر مرکب بر جمعی تهیدست گزارش افتاد که روی زمین نشسته و پاره های نانی پیش روی خود نهاده و می خوردند. وقتی چشمشان به امام مجتبی افتاد عرضه داشتند: فرزند رسول خدا! بفرمایید از غذای ما تناول کنید، حضرت از مرکب فرود آمد و فرمود: «ان الله لا يحبّ المستکبرین»؛ خداوند متکبران را دوست ندارد و با آنان شروع به خوردن کرد تا همگی سیر شدند و به برکت وجود امام (علیه السلام) غذا هم چنان باقی بود، سپس امام حسن (علیه السلام) آنان را به میهمانی خود فراخواند و از آن ها پذیرایی نمود و لباس نو بر اندامشان پوشاند.^(۶۷)

ب) روزی بر جمعی از کودکان که مشغول غذا خوردن بودند، گذشت. حضرت را برای خوردن غذا همراه خود دعوت کردند. امام (علیه السلام) دعوت آن ها را اجابت کرد و پس از غذا خوردن، آنان را به منزل خویش دعوت کرد و مورد بذل و بخشش خود قرار داد و فرمود:

دست فراتر، از آن هاست زیرا آنان غیر از آن چه به من خوراندند چیزی در اختیار نداشتند ولی آن چه را ما بدانان دادیم، در اختیار داشتیم.^(۶۸)

امام مجتبی (علیه السلام) به یاد جهان آخرتی که خدا آن را برای بندگان پروا پیشه اش مهیا کرده بود، از لذایذ دنیوی و رزق و برق آن چشم پوشید. از جمله مواردی که نمودار زهد و پارسایی آن بزرگوار تلقی می شد می توان بی رغبتی وی به خلافت را نام برد که برای رضای خدا از آن گذشت. زمانی اهمیت این از خودگذشتگی برای ما روشن می شود که ملاحظه کنیم تا چه پایه معاویه در پی رسیدن به تاج و تخت تلاش می کرد و برای دست یابی به قدرت، از کاربرد تمام شیوه های ضد اخلاقی فرونگذارد، در صورتی که می بینیم امام حسن (علیه السلام) تنها برای جلوگیری از خونریزی مسلمانان، از خلافت کناره می گیرد.

۶۷. عوالم العلوم ۱۲۳ به نقل از مناقب ۱۸۷/۳.

۶۸. حیاة الامام الحسن ۳۱۳/۱ به نقل از صبان در حاشیه نورالابصار ۱۶۶.

از دیگر جلوه های زهد و پارسایی امام مجتبی (علیه السلام) ماجرای مدرک بن زیاد است. وی می گوید: روزی در باغ و بستان ابن عباس به سر می بردیم، ابن عباس به اتفاق امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) بدان جا آمدند و در آن باغ گشت و گذار کرده سپس بر لب جویباری نشستند. امام حسن (علیه السلام) به من فرمود: مدرک! غذایی هم برای خوردن داری؟ عرض کردم: آری؛ به سرعت رفتم و قرص نانی و مقداری نمک و دو دسته پیازچه خدمت حضرت آوردم و امام از آن ها تناول کرد و سپس فرمود: مدرک! چه غذای مطبوعی بود؟ پس از آن که امام غذا میل کرد برای آنان بهترین انواع غذا را آوردند، امام حسن (علیه السلام) رو به مدرک کرد و بدو فرمان داد غلامان را فراخواند و برایشان غذا بیاورد، مدرک آنان را صدا زد و از آن غذا خوردند و امام حتی لقمه ای از آن ها نخورد، مدرک به امام عرضه داشت: چرا شما از این غذا تناول نفرمودید؟ حضرت پاسخ داد: «إِنَّ ذَاكَ الطَّعَامَ أَحَبُّ عِنْدِي»؛^(۶۹) غذایی را که قبلاً برایم آوردی بیشتر دوست داشتم.

قسمت دوم

بخش نخست
رشد و بالندگی

بخش دوم
مراحل زندگی

بخش سوم
زیر سایه جدّ و پدر

بخش نخست رشد و بالندگی

ولادت

بنا به صحیح ترین گفته تاریخی، امام مجتبی (علیه السلام) در نیمه ماه رمضان سال سوم هجری در شهر مدینه پا به عرصه وجود نهاد. پدر بزرگوارش علی (علیه السلام) در ماه ذیحجه سال دوم هجری با فاطمه زهرا (علیها السلام) ازدواج نمود و امام حسن مجتبی نخستین فرزند زهرا به شمار می آید.^(۷۰)

چگونگی ولادت

از جابر روایت شده گفت: وقتی امام حسن (علیه السلام) از مادرش فاطمه متولد شد رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) بدانان دستور داده بود نوزاد را در پارچه ای سفید بپیچند، ولی او را در پارچه زردی پیچیده بودند فاطمه (علیها السلام) به علی عرضه داشت برای نوزادمان نامی برگزین. علی (علیه السلام) فرمود: من در نامگذاری فرزندم از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پیشی نمی گیرم. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) با ورود به خانه زهرا نوزاد را گرفت و بوسه زد و زبان خود را در دهان او قرار داد و امام حسن زبان مبارك رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را می مکید. سپس پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بدانان فرمود: مگر به شما نگفته بودم این نوزاد را در پارچه زرد نپیچید؟! آن گاه حضرت خود پارچه سفیدی خواست و نوزاد را در آن پیچید و پارچه زرد را به کناری افکند و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت و پس از آن به علی (علیه السلام) فرمود: نوزاد را چه نامیده ای؟ عرضه داشت: من در نامگذاری او بر شما پیشی نخواهم گرفت. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: من نیز در نام نهادن فرزندم بر پروردگار خویش پیشی نمی گیرم از این رو، فرمود: خدای عزوجل اینک به جبرئیل وحی نمود که برای محمد فرزند پسری متولد شده، نزدش فرود آی و سلام مرا به او ابلاغ کن و از

ناحیه من و خود به وی تهنیت گفته و بدو بگو: نسبت علی به تو، نظیر نسبت هارون به موسی است، بنابراین، نوزاد خود را به نام پسر هارون نامگذاری کن. جبرئیل بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نازل شد و از ناحیه خدای عزوجل و خود، به او تهنیت و شادباش گفت و سپس اظهار داشت: خدای عزوجل تو را فرمان می دهد او را به نام پسر هارون نامگذاری نما، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود: نام پسر هارون چه بوده؟ جبرئیل عرضه داشت: نام وی شبر بوده است، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: زبان من که عربی است او را چه بنامم؟ عرضه داشت: او را حسن نامگذاری کن و بدین ترتیب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نوزاد را حسن نامید. (۷۱)

جابر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت کرده که: آن حضرت امام حسن (علیه السلام) را به این دلیل حسن نامید که آسمان ها و زمین به احسان الهی سرپا شده اند. (۷۲)

آداب و رسوم ولادت

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روز هفتم ولادت امام مجتبی (علیه السلام) با دست مبارک خویش برای او گوسفندی عقیقه کرد و در دعای عقیقه فرمود:

«بسم الله، عقیقه عن الحسن، اللهم عظمها بعظمه و لحمها بلحمه و دمها بدمه و شعرها بشعره، اللهم اجعلها وفاءً لمحمد و آله»

به نام خدا، عقیقه ای از حسن، خدایا! استخوانش به استخوان نوزاد، گوشتش به گوشت وی و خورش به خون او و مویش به موی وی نثار باد، خداوندا! این قربانی را موجب نگهداری خاندان پیامبرت قرار ده.»

و حضرت يك سهم و به گفته برخی ران گوسفند عقیقه را به قابله حسن داد و از گوشت آن قربانی به همسایگان هدیه کرد و سپس سر نوزاد را تراشید و مویش را وزن نمود و هم وزن آن نقره صدقه داد. (۷۳)

شیرخوارگی

از أم الفضل، همسر عباس - عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله) - منقول است که می گوید: به پیامبر عرضه داشتم: ای رسول خدا! در خواب دیدم عضوی از اعضای بدن مبارکت

۷۱. معانی الاخبار ۵۷، علل الشرایع ۱۳۸، بحار الانوار ۴۳/۲۴۰ حدیث ۸.

۷۲. مناقب ۱۶۶/۳.

۷۳. العوالم ۲۲۲۰ به نقل از کافی ۳۳/۶، در عیون اخبار الرضا آمده است که حضرت زهرا (س) ران گوسفند و يك دینار به قابله داد.

در دامان من قرار گرفته است، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: خواب نیکی دیده‌ای، از فاطمه پسری متولد خواهد شد که سرپرستی اش را تو به عهده خواهی گرفت. وقتی امام حسن از مادر متولد شد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) او را به أمّ الفضل سپرد و این بانوی گرامی با شیری که به فرزند خود فُثم بن عباس، می داد، امام حسن (علیه السلام) را شیر داد.^(۷۴)

کُنیه و لقب

تنها کُنیه امام مجتبی (علیه السلام) «ابومحمد» ولی القاب آن بزرگوار بسیار بوده است از جمله: تقی، طیب، زکی، سید، سبط و ولی. حضرت به تمام این لقب ها خوانده شده و بر او اطلاق می گردید و مشهورترین لقب های آن امام همام «تقی» اما برجسته ترین و سزاوارترین لقب ها به او، لقبی بود که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) وی را بدان توصیف نموده و ویژه او قرار داد و بدان موصوفش گرداند. در روایت صحیحی که راویان معتبر و مورد اعتماد از نبی اکرم نقل کرده اند. آن حضرت فرمود: «ابنی هذا، سید» از همین رو، سزاوارترین لقب های امام مجتبی (علیه السلام) «سید» است.

نقش انگشتر

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: نقش انگشتر حسن و حسین «حسبی الله» بوده و از امام صادق (علیه السلام) منقول است که فرمود: بر انگشتر امام حسن (علیه السلام) «العزّة لله» منقش بوده است.^(۷۵)

شمایل

جحیفه می گوید: من رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را مشاهده کردم، حسن بن علی به او شباهت داشت. از انس نقل شده گفت: هیچ کس بیشتر از حسن بن علی به رسول خدا شباهت نداشت.^(۷۶)

۷۴. العوالم ۲۳ به نقل از بحار ۲۴۲/۴۳ و ۲۵۵ و نسخه خطی العدد القویه ۵، کشف الغمه ۱/۵۲۳.

۷۵. به کافی ۶/۴۷۳ و ۴۷۴، بحار ۲۵۸/۴۳، و العوالم ۲۹ مراجعه شود.

۷۶. کشف الغمه ۱/۵۲۲، مناقب ۳/۱۶۵، به نقل از صحیح ترمذی.

در توصیف امام حسن بن علی (علیه السلام) گفته شده که رخسار مبارکش سفید و آمیخته به سرخی، در چشمانش سیاهی درخشنده ای برق می زد، گونه هایش هموار بود، خط باریکی از مو بر روی شکم داشت، محاسنی انبوه، موی سرش تا نرمی گوش و گردنش مانند ابریقی از نقره می درخشید و عضلاتی ستبر داشت و فاصله شانه و بازوانش زیاد بود، میان بالا، نمکین، کسی به زیبایی اش یافت نمی شد. با رنگ سیاه خضاب می کرد، موهایش مجعد و پیچیده و بدنی در نهایت لطافت داشت.^(۷۷)

امام مجتبی (علیه السلام) از ناحیه پدر و مادر و جدّ بزرگوار و جدّه و عمو و عمّه و دایی و خاله، برجسته ترین فرد به شمار می آمد تمام عناصر تربیتی را در برترین سطح دارا بود. زندگی اش از دوران ولادت به دست مبارک جدّش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خاتم پیامبران و پدر ارجمندش سرور اوصیاء و مادر گرامی اش فخر زنان جهان، صبغه و حیانی و الهی داشت. بنابراین، حسن بن علی (علیه السلام) در ظاهر و باطن، فرزند رسول اکرم و یگانه دانش آموخته وی و تربیت یافته مکتب وحی الهی که هدایت و رحمتش بر مردم پرتو افکن شد، به شمار می آمد.

بخش دوم

مراحل زندگی امام مجتبی (علیه السلام)

سبط اکبر امام حسن مجتبی (علیه السلام)، پس از شهادت پدر بزرگوارش امیرمؤمنان (علیه السلام) در ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری منصب امامت و رهبری مسلمانان را در سی و هفت سالگی عهده دار شد. در این مرحله از زندگی خود بیش از هفت سال از عمر شریف خود را با جد بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) سپری نمود و در برهه سی ساله امامت پدر بزرگوارش امیرمؤمنان (علیه السلام) در کنار آن بزرگوار قرار داشت و طی این مدت با خلفای سه گانه معاصر بود و در اداره امور دولت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام) به شکلی فعال تشریک مساعی داشت و پس از پدر ارجمندش مشعل فروزان رهبری الهی را تا ۲۸ یا ۲۷ ماه صفر سال ۵۰ هجری که ۴۸ سال از عمر مبارک وی سپری می شد، در دست داشت.^(۷۸)

بنابراین، زندگی این امام همام به دو بخش اساسی تقسیم می شود:

بخش نخست: زندگی وی قبل از امامت، که این بخش نیز خود به سه مرحله قابل تقسیم بندی است.

مرحله نخست: زندگی حضرت در دوران جد بزرگوارش رسول اکرم (صلی الله علیه وآله).

مرحله دوم: زندگی اش در دوران خلافت ابوبکر و عمر و عثمان.

مرحله سوم: زندگی وی در دوران دولت پدر ارجمندش امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (علیه السلام).

بخش دوم: زندگی امام حسن (علیه السلام) بعد از شهادت پدر که عصر امامت وی نیز به شمار می آید و این بخش مشخصاً به دو مرحله تقسیم می شود:

مرحله نخست: از بیعت مردم با امام، تا دوران صلح.

مرحله دوم: پس از صلح، تا زمان شهادت.

مراحل سه‌گانه نخست را در دومین بخش از قسمت دوم، به بحث و بررسی می‌پردازیم و تحقیق و بررسی بخش دوم را به بخشی مستقل و جداگانه اختصاص داده و وضعیت عصر و زمان حضرت و مشخصه‌ها و ویژگی‌های آن را کاملاً تبیین خواهیم کرد تا از موضع‌گیری‌های صحیح امام (علیه السلام) قبل و بعد از صلح، چشم اندازی واقعی و منطقی ارائه داده و آن چه را این امام به حق و شجاع و بردبار، تحقق بخشید به وضوح ملاحظه کرده و پی‌ببریم چگونه آن بزرگوار با اتخاذ مواضع اسلامی و حرکت‌های اصولی خویش توانست در مهم‌ترین مرحله تاریخ اسلام، نقش به‌سزای خود را ایفا نموده و به اهداف الهی خویش که خداوند در جهت اجرا و عملی ساختن اهداف رسالت بزرگ اسلامی مسئولیت آن‌ها را به عنوان پیشوای معصوم بردوش وی نهاده بود، دست یابد.

بخش سوم

امام مجتبی (علیه السلام) زیر سایه جدّ و پدر

در دوران رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)

امام حسن مجتبی (علیه السلام) در دوران حیات نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) دیده به جهان گشود و مدت هفت سال و نیم از عمر شریف خود را در کنف حمایت آن بزرگوار سپری نمود. آن سال های هرچند اندک برای ساختن نمونه کوچکی از شخصیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برای امام حسن (علیه السلام) کافی به نظر می رسید تا شایستگی نشان بزرگی را که جد بزرگوارش بدو بخشید، بیابد. آن گاه که بدو فرمود: «**اشبهت خلقي و خلقي**^(۷۹)»؛ [حسن جان] تو در شمایل و اخلاق شبیه من هستی».

پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه وآله) شخصیتی بود که مسئولیت هدایت و مراقبت از امت اسلامی و مسئولیت تبلیغ رسالت و اجرای آن و حمایت و پشتیبانی آینده آن را به دوش داشت و انجام این کار را با ایجاد تعهداتی لازم در این زمینه، عملی ساخت زیرا او از طریق وحی به نقش رهبری مهمی که در آینده، از این کودک نورسیده انتظار می رفت، آگاه و بر آماده سازی وی برای ایفای این نقش، مأموریت داشت. بدین ترتیب که این کودک را به گونه ای بی مانند و متناسب با مسئولیت های بزرگ وی تربیت کند و آن بزرگوار را در زمینه ارشاد و رهبری مسلمانان شایستگی لازم ببخشد. آن جا که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به امام حسن (علیه السلام) فرمود: «**اشبهت خلقي و خلقي**» خود، نشان شایستگی و سزاواری امام (علیه السلام) به آن منصب الهی به شمار می آید که همان وراثت رسالت و خلافت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) پس از خلافت وصی او علی بن ابی طالب (علیه السلام) تلقی می شود.

۷۹. حیاة الامام الحسن ۶۷/۱، سیرة الائمة الاثنی عشر حسنی ۵۱۳/۱، صلح امام حسن از فضل الله ۱۵ به نقل از غزالی در احیاء العلوم و در زمینه شباهت امام حسن به جد بزرگوارش به تاریخ یعقوبی، ۲/۲۲۶ چاپ صادر، بحار ج ۱۰، اعیان الشیعه ج ۴، علامه محقق احمدی آن را از کشف الغمه ص ۱۵۴، نقل کرده است. فصول المهمة مالکی، الاصابه ۳۲۸/۱، کفایة الطالب ۲۶۷، تهذیب تاریخ ابن عساکر ۲۰۲/۴، ینابیع الموده ۱۳۷، تاریخ الخلفاء ۱۲۶ - ۱۲۷، التنبیة والاشراف ۲۶۱.

یکی از مسئولیت‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) ایجاد فضای مناسب برای امتی بود که آن را ملزم می‌ساخت در راستای حفظ رهبری الهی خویش، هیچ‌گاه به تلاش‌هایی که در جهت ربودن حق مشروع انجام می‌پذیرفت، تن در ندهد و برای پرهیز از تباهی ارکان و پایه‌هایی که دیدگاه‌های اعتقادی و سیاسی اش بر آن استوار بوده و اسلام سعی در ژرفا بخشیدن و تحکیم آن در نهاد مسلمانان داشت، تحت تأثیر اعمال حيله گرانه و نیز دگرگون‌سازی حقایق، قرار نگیرد.

از این رو، به هدفی که نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) بدان اشاره می‌کرد و در تأکیدات مکرر خود بر نقشی که از امام حسن و برادرش (علیهما السلام) انتظار داشت، پی می‌بریم از جمله آن‌جا که فرمود:

«إِنَّمَا إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا»؛^(۸۰)

آن دو [حسن و حسین] دست به قیام بزنند یا نزنند، امام و پیشوایند»

و «إِنَّمَا الْإِمَامَانِ، وَالْأَمَكَمَا الشَّفَاعَةَ»؛^(۸۱)

شما دو تن [حسن و حسین] امام و پیشوایید و مادران از ناحیه خدا حق شفاعت دارد.

به حسین (علیه السلام) نیز فرمود:

[حسین جان!] تو خود سید و سالاری و فرزند سیدی و برادر سید و سالار، تو خود، امام و پیشوا،

فرزند امام و برادر امام هستی، تو حجت خدا، فرزند حجت و برادر حجت خدا می‌باشی، تو پدر ۹

حجت الهی هستی که نهمین تن، قائم آن هست.^(۸۲)

در باره امام حسن (علیه السلام) نیز فرمود:

[امام حسن] سالار جوانان اهل بهشت، حجت الهی بر مردم است، فرمان او فرمان من و سخنش

سخن من است. هرکس از او پیروی کند از من و آن که از فرمانش سرپیچی کند، از من نیست.^(۸۳)

قابل ملاحظه است که نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) برای ارتباط دادن امور مربوط به

آن دو بزرگوار به خود، تأکید دارد آن‌جا که می‌فرماید:

«أَنَا سَلِمَ لِمَنْ سَالَمْتُمْ وَ حَرَبَ لِمَنْ حَارَبْتُمْ»؛^(۸۴)

۸۰. اهل البيت، از توفیق ابو علم ۳۰۷، ارشاد مفید ۲۲۰، کشف الغمہ ۱۵۹/۲، علل الشرایع ۲۱۱/۱، مناقب ابن شهر آشوب ۳/۳۶۷ و از آن به خبر مشهور یاد کرده است.

۸۱. اثبات الهداه ۵/۵۲، الاتحاف بحب الاشراف ۱۲۹.

۸۲. ینابیع المودة ۱۶۸، اثبات الهداه ۵/۱۲۹.

۸۳. فرائه السمطين ۳۵/۲، امالی صدوق ۱۰۱، برای دست‌یابی به روایاتی که امامت امام حسن (ع) را ثابت می‌کند به ینابیع المودة ص ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۸۷ به نقل از مناقب، و فرائد السمطين ۲/۱۰۴ - ۱۳۴ - ۱۵۳ - ۲۵۹ و در حواشی آن از منابع ذیل غایه المرام ۳۹ و کفایة الاثر که در پایان خرائج و جرایح ۲۸۹ به چاپ رسیده و عیون اخبار الرضا باب ۶، ص ۳۲ و بحار الانوار ۳/۳۰۳ و ۲۸۳/۳۶ و ۲۴۸/۴۳ مراجعه شود.

با آن کس که باشما از در صلح و آشتی درآید، آشتی و با آن که با شما سر خصومت و دشمنی داشته باشد، دشمنم.

انس بن مالک می گوید: روزی امام حسن (علیه السلام)، بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) وارد شد، خواستم او را از پیامبر دور کنم، حضرت فرمود:

«وَيْحَكَ يَا انس! دَع ابني و ثمرَةَ فُوادي، فَاِنَّ مِنْ اَذَى هَذَا اَذَانِي و مَنْ اَذَانِي فَقَدْ اَذَى اللّٰه»؛^(۸۵)

وای بر تو انس! فرزند دلبندم را به حال خود رها کن هرکس او را بیازارد مرا آزرده و آن که مرا بیازارد، خدا را آزرده است.

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) همواره دهان امام حسن و گلوی امام حسین (علیهما السلام) را غرق بوسه می ساخت، گویی حضرت با این کار می خواست اذهان مردم را به ماجرای مهمی که به شهادت آن دو بزرگوار ارتباط داشت، متوجه گرداند و مراتب مهر و محبت متقابل را که با یکدیگر داشتند، ابراز دارد و آن ها را مورد تأیید قرار دهد.

امام حسن (علیه السلام) محبوب ترین مردم نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به شمار می آمد، بلکه عشق و علاقه رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به امام حسن و برادرش حسین (علیه السلام) به پایه ای بود که حضرت سخنرانی خود را قطع می کرد و از منبر فرود می آمد و آن دو بزرگوار را در آغوش می گرفت. همگان می دانستند که نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) در موضع گیری های خویش، هیچ گاه تابع خواسته ها و عواطف و احساسات شخصی نیست، بلکه بر این بود که مسلمانان را به عظمت و مقام و جایگاه برجسته این دو امام همام، آگاه سازد.

آن چه یاد آوری شد بیانگر راز احادیث و روایات فراوانی است که در مورد امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل شده است، از جمله: در روایتی که درباره امام حسن (علیه السلام) فرمود آمده است:

«اللّٰهُمَّ اِنَّ هَذَا ابْنِي و اَنَا احْبَهُ فاحْبَهُ و احبَّ مَنْ يحْبَهُ»؛^(۸۶)

خدایا! حسن فرزند من است و من به او سخت علاقه مند، تو نیز او و دوستدارانش را دوست بدار
نیز فرمود:

«احبَّ اهل بيتي اِلَى الحسن والحسين»؛^(۸۷)

۸۴. به سنن ترمذی ۶۹۹/۵، سنن ابن ماجه ۵۲/۱، ینابيع الموده ۱۶۵ و ۲۳۰ ز ۲۶۱ ز ۳۷۰ به نقل از جامع الاصول و دیگر کتب مراجعه شود.

۸۵. اهل بیت، از توفیق ابو علم ۲۷۴، سنن ابن ماجه ۵۱/۱.

۸۶. تهذیب تاریخ ابن عساکر ۲۰۵/۴ و ۲۰۶ و ۲۰۷، الغدیر ۱۲۴/۷.

پیام های روز مباحله

برخی از کشیشان مسیحی نجران نزد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شرفیاب شده و در مورد حضرت عیسی (علیه السلام) با آن بزرگوار به بحث و مناظره پرداختند و دلایلی را که حضرت بر آنان اقامه کرد پذیرا نشدند، سرانجام تصمیم گرفتند در پیشگاه خدا مباحله انجام داده و لعنت جاودان و عذاب زود هنگامش را نثار دروغگویان سازند.

قرآن کریم این رخداد بزرگ را در این فرموده خدا در تاریخ رسالت اسلامی ثبت کرده است:

(إِنْ مَثَلٌ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ * الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ * فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعِ ابْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)^(۸۸);

(به راستی مثال [حضرت] عیسی در پیشگاه خداوند نظیر [حضرت] آدم است که او را از خاک آفرید و سپس بدو فرمود: موجود باش، او نیز فوراً موجود شد * این موارد، حقیقتی است از جانب پروردگارت بنابراین، تردیدی به خود راه مده * هرگاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده باز هم کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، بدان ها بگو: بیایید ما و شما فرزندان و زنان و نفوس خود را دعوت کنیم، آن گاه مباحله انجام دهیم و لعنت خدا را نثار دروغگویان سازیم).

سران مسیحیان «سید» «عاقب» و «أهتم» پس از تعیین روز مباحله وقتی به منازل خود بازگشتند به یکدیگر گفتند: اگر این شخص با طرفدارانش با ما به مباحله پرداخت، با او مباحله خواهیم کرد زیرا در این صورت پیامبر نیست. ولی اگر تنها با اعضای خاندانش به مباحله با ما اقدام کرد حاضر به مباحله با وی نخواهیم شد زیرا اگر او اعضای خاندانش را برای انجام مباحله حاضر کند دلیل بر راستگویی وی خواهد بود.

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به اتفاق علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) به مباحله آنان رفت، مسیحیان خواستار آشنایی با بیوگرافی افراد شدند بدان ها گفته شد: این مرد،

۸۷. برای دست یابی به بسیاری از این روایات، به دو منبع قبلی مراجعه شود، سیرتنا و سنتنا: ۱۵/۱۱، فضائل الخمسه من الصحاح الستة، فراند السمطين، بیان شرح حال امام حسن و امام حسین از تاریخ ابن عساکر، تحقیق محمودی، فصول المهمه مالکی، شرح حال امام حسن (ع) از انساب الأشراف، نورالابصار.

۸۸. آل عمران، آیات ۵۹ - ۶۱.

پسر عمو و وصی و داماد او علی بن ابی طالب و این زن، دخت گرامی اش فاطمه و این دو نوجوان فرزندان حسن و حسین اند، مسیحیان با مشاهده این صحنه پراکنده شده و به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) عرضه داشتند: ما خواسته شما را برآورده می‌سازیم، و شما نیز در عوض ما را از انجام مباحله معاف دار و رسول اکرم در پرداخت جزیه با آنان مصالحه کرد و به دیار خود بازگشتند^(۸۹)

مفسران اتفاق نظر دارند که مقصود از «أبناءنا» در آیه شریفه، حسن و حسین اند.^(۹۰)

زمخشری می‌گوید: این ماجرا [مباحله] خود دلیلی در فضیلت اهل کساء تلقی می‌شود که قوی‌تر از آن دلیلی وجود ندارد.^(۹۱)

به مهمترین نکاتی که از ماجرای روز مباحله می‌توان نتیجه گرفت ذیلاً اشاره می‌شود:

نخست: نمونه های زنده

حضور امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در ماجرای مباحله مسأله ای عادی نبود، بلکه به مفاهیم و پیام های مهمی ارتباط داشت که مهمترین آن ها عبارت از این بود که: وقتی رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) خود و افرادی که شخصیت آنان را در روند کمال رسالت، رأس هرم تلقی می‌کرد، آماده جانفشانی بودند؛ افزون بر این که این افراد، نزدیکان آن بزرگوار نیز به شمار می‌آمدند. بنابراین، امکان نداشت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) - نعوذ بالله - در ادعای خویش دروغگو باشد چنان که سران قبایل مسیحی که برای انجام مباحله نزد آن حضرت آمده بودند نیز بدین معنا پی برده و آن را مورد تأیید قرار دادند. هم چنین بر جنبه از خود گذشتگی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در راه رسالت خویش و اطمینان به رسالتی که مردم را به سوی آن فرا می‌خواند، دلالت دارد.

دوم: در خدمت رسالت

۸۹. به تفسیر قمی ۱/۱۰۱، قرشی ۱/۸۸ - ۹۹ مراجعه شود. جمع زیادی از راویان و مفسران ماجرای مباحله با اهل کساء را خلاصه یا به نحو مشروح، نقل کرده اند در این خصوص به حیاة السیاسیة للأمام الحسن ص ۱۸ - ۱۹ و المیزان فی تفسیر القرآن ۳/۳۶۸ چاپ علمی مراجعه شود.

۹۰. مجمع البیان ۲/۴۵۲، التبیان ۲/۴۸۵، تفسیر رازی ۸/۸۰، حقائق التأویل ۱۱۴ و در آن آمده است که علماء اتفاق نظر دارند...

۹۱. کشف ۱/۳۷۰، صواعق المحرقة ۱۵۳ به نقل از کشف به ارشاد شیخ مفید ۹۹ و تفسیر المیزان ۱/۲۳۸ مراجعه شود.

امام حسن و برادرش امام حسین (علیهما السلام) را در کودکی برجسته ترین الگو و نمونه عینی اسلام به شمار آوردن، برخاسته از آگاهی مکتبی بی شائبه ای است که با دلیل و برهان به ثبوت رسیده است. این دلایل، قاطعانه تأکید دارد که ائمه اطهار (علیهم السلام) در کودکی، از جایگاه برجسته ای برخوردار بوده اند که به آنان شایستگی پذیرش امانت الهی و رهبری حکیمانه و آگاهانه امت را می بخشید. چنان که تاریخ چنین مواردی را درباره هر یک از امام جواد (علیه السلام) و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به ثبت رسانده است آن جا که اراده الهی تعلق گرفت تا این دو بزرگوار مسئولیت های رهبری خویش را در دوران نخست زندگی خود، به دوش کشند و تحمل چنین مسئولیتی برای کسانی که خداوند آنان را مشعل داران دین و آیین خود و نگاهبان بندگان خویش مقرر داشته، کار شگفتی تلقی نمی شود.

قرآن کریم از عیسی بن مریم (علیه السلام) سخن به میان آورده و می فرماید:

(فأشارت إليه فقالوا كيف نكلم من كان في المهد صبياً * قال إني عبدالله أتاني الكتاب وجعلني نبياً);

گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم * عیسی لب به سخن گشود و گفت: من بنده خدایم، او به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.

هم چنین خدای سبحان در مورد حضرت یحیی (علیه السلام) فرموده است:

(يا يحيى خذ الكتاب بقوة و آتيناك الحكماً صبياً);

ای یحیی! کتاب خدا را با قوت بگیر و ما فرمان نبوت را در کودکی به او دادیم.

امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در کودکی نیز در سطح بالایی از پختگی و کمال انسانی قرار داشتند به گونه ای که از تمام شایستگی هایی که آنان را مورد توجه و عنایت الهی قرار می داد، برخوردار و شایسته نشان های افتخار فراوانی بودند که اسلام بر زبان پیامبر بزرگ خدا به آن دو بزرگوار عطا کرده بود تا قادر بر پذیرش مسئولیت های بزرگ باشند.

از آن جا که حاضران در مراسم مباحثه شریک در دعوی به شمار می آمدند بنابراین، علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) نیز در دعوی و فراخوان برای اثبات مباحثه شریک تلقی می شدند و این خود، یکی از برجسته ترین فضایی است که خداوند آن را مخصوص اهل بیت پیامبرش قرار داد. (۹۲)

اندیشمندان مسلمان حضور در ماجرای مباحله را برای امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) فضیلت دانسته اند از جمله: ابو علان یکی از پیشوایان معتزله می گوید: قضیه مباحله، دلیل بر این است که امام حسن و امام حسین (علیه السلام) در آن زمان به سن بلوغ رسیده بودند، زیرا انجام مباحله از غیر بالغان جایز نیست.^(۹۳)

مؤید این مسأله، شرکت این دو امام همام در بیعت رضوان و گواهی آنان برای مادرشان زهرا (علیها السلام) در ماجرای نزاع وی با ابوبکر پیرامون غصب فدک است. و دیگر سخنان و مواضعی که نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) در مناسبت های گوناگون در قبال این دوبرگوار اتخاذ فرمود نیز دلیل بر این مدعاست.

همه این امور در روند برنامه ای جریان می یافت که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) مصمم بود بدین وسیله در مردم ایجاد آمادگی روحی نماید و بدانان بفهماند که پیشوایان اهل بیت قادرند در نوجوانی مسئولیتی الهی را پذیرا شوند.

سوم: اتخاذ سیاست هایی اجتناب ناپذیر

آن گاه که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) خاندان خویش را در ماجرای مباحله شرکت داد، فراسوی این حادثه مجموعه ای از اهداف تربیتی و سیاسی قرار داشت از جمله:

الف - حضور عنصر زن در رخدای دینی و سرنوشت ساز نظیر مباحله که در وجود مقدس فاطمه زهرا (علیها السلام) برجسته ترین نمونه زن مسلمان، تبلور داشت تنها در جهت محو و نابودی مفهوم جاهلی تفرامیزی صورت پذیرفت که کوچکترین ارزشی برای زن قائل نمی شد، بلکه او را منبع شقاوت بلا و مصیبت و موجب ننگ و عار و خواستگاه خیانت تلقی می کردند^(۹۴) و برای هیچ يك از آنان قابل تصور نبود که ببینند زن در چنین مسأله حساس و مهمی، بلکه مسأله مقدسی از این دست، شرکت جوید تا چه رسد به این که شریک دعوی به شمار آید و در جهت پابرجا ساختن مباحله فراخوانده شود.

ب - حضور امام حسن و امام حسین (علیه السلام) در ماجرای مباحله به عنوان فرزندان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) با این که آن دو در حقیقت فرزندان صدیقه کبری فاطمه زهرا (علیها السلام) به شمار می آمدند، دلیلی مهم محسوب شده و از مفهومی ژرف برخوردار است. چرا که به دلالت آیه شریفه مباحله، حسن و حسین (علیهما السلام) را که -

۹۳. این مطلب را ابو حیّان در «البحر المحیط» در تفسیر آیه مباحله از ابو علان نقل کرده است.

۹۴. الصحیح من سیرة النبی الاعظم ۱ / ۴۵ - ۴۷.

فرزندان دختر پیامبرند - می توان فرزندان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) خواند زیرا آن حضرت پس از آن که به مسیحیان نجران وعده فراخواندن فرزندان را داد، امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) را با خود آورد.^(۹۵) افزون بر آن چه اندکی قبل بدان اشاره شد، هدف رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از این کار، ریشه کن ساختن مفهوم جاهلی میان مردم بود که فرزندان واقعی را تنها، فرزندان پسر دانسته و در مورد فرزندان دختر چنین پنداری نداشتند.

با کلیه اقداماتی که نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) در روز مباحله در جهت اصلاح این مفهوم جاهلی انجام داد، ملاحظه می کنید که برخی، هم چنان بدان پایبند ماندند که این پایبندی در بعضی نظریه های فقهی پیرامون تفسیر آیه شریف (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمُ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ؛ خداوند شما را در خصوص فرزندان سفارش می کند که پسر دو برابر دختر ارث می برد.) به چشم می خورد، که ارث ویژه فرزندان پسر به شمار آمده و فرزندان دختر از آن محروم گشته اند.^(۹۶)

با این که روش جبهه مخالف اهل بیت از ناحیه حگام و فرمانروایان قدرتمند، به شدت پشتیبانی می شد تا پا برجا و تثبیت گردد، ولی در برابرشان مانعی استوار وجود داشت که به هنگام وارونه جلوه دادن حقایق و جعل تاریخ، راه را بر آنان می بست و این همان وجود مقدس اهل بیت (علیهم السلام) بود که از برترین دلایل و براهین و شواهد قرآنی و حدیث متواتر برخوردار بود و نیز بیانات متعدد نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) در مورد اهل بیت که عده زیادی از صحابه آن حضرت با آن ها آشنایی داشته و آن ها را دیده و شنیده بودند و از صحابه، به مسلمانان دیگر انتقال یافته بود، شاهد دیگری بر این مدعا بود.

می سزد اندکی از تلاش هایی را که در جهت نفی فرزندی حسنین (علیهما السلام) از رسول خدا صورت می گرفت، یادآور شویم:

۱. ذکوان غلام معاویه می گوید: روزی معاویه گفت: مبادا بشنوم کسی این دو جوان (امام حسن و امام حسین (علیهما السلام)) را فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بنامد، عوض آن بگوئید: فرزندان علی (علیه السلام).

۹۵. تفسیر رازی ۸/۸۱، فتح الغدير ۱/۳۴۷، تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری ۳/۲۱۴، تبيان ۲/۴۸۵ به نقل از ابوبکر رازی (غیر از فخر رازی)، مجمع البیان ۲/۴۵۲، الغدير ۷/۱۲۲ به نقل از مجمع البیان و تفسیر قرطبی ۴/۱۰۴.

۹۶. الحياة السياسية للإمام الحسن ۲۷ - ۲۸.

ذکوان اظهار می دارد: مدتی بعد معاویه به من فرمان داد نام فرزندان را از حیث رتبه و جایگاه ثبت نمایم، من نیز پسران و فرزندان پسرانش را یادداشت کرده و از ذکر نام فرزندان دخترانش خودداری نمودم و سپس نوشته را نزد او بردم وقتی در آن نگریست گفت: وای بر تو! از یادداشت کردن نام بیشتر فرزندانم غفلت کرده ای!

ذکوان پرسید: کدام فرزندان؟

معاویه گفت: مگر فرزندان فلان دخترم فرزندان من به شمار نمی آیند؟ در پاسخ او گفتم: خدایا! این چه سخنی است؟! فرزندان دخترانت، فرزندان تو به شمار می آیند، ولی فرزندان فاطمه فرزندان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) تلقی نمی شوند؟! گفت: به تو چه مربوط؟ خدا مرگت بدهد! هیچ کس نباید این سخن را از تو بشنود. (۹۷)

۲. امام حسن (علیه السلام) در احتجاج با معاویه، فرمود:

رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در ماجرای مباحله از میان همه مردم پدرم را به عنوان نفوس و من و برادرم را به عنوان فرزندان و مادرم فاطمه را به عنوان زنان برای انجام این کار با خود همراه بُرد. بنابراین، ما خاندان پیامبر و گوشت و خون و روح و روان او به شمار آمده، از اوئیم و او از ماست. (۹۸)

۳. رازی پس از یادآوری دلالت این آیه شریف (و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف... و زکریا و یحیی و عیسی) بر فرزندی حسنین نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در تفسیر آن می گوید: «گفته می شود: امام باقر (علیه السلام) در برابر حجاج بن یوسف در مورد فرزندی حسن و حسین نسبت به رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به این آیه شریف استناد جست. (۹۹)

۴. عمرو عاص با ارسال نامه ای به امیرمؤمنان (علیه السلام) به عیبجویی آن بزرگوار پرداخت و گفت: وی (علی) حسن و حسین را فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می نامد. امیر به فرستاده معاویه فرمود: «به دشمن و فرزند دشمن رسول خدا بگو: اگر حسن و حسین، فرزندان رسول اکرم (ص) نبودند، آن حضرت بدون فرزند پسر بود چنان که پدرت عاص مدعی این معنا شد.» (۱۰۰)

۹۷. کشف الغمه اربلی ۱۷۳/۲ چاپ دارالاضواء.

۹۸. ینابیع الموده ۴۷۹ به نقل از زرنندی مدنی و ص ۴۸۲ و ۵۲، تفسیر برهان ۲۸۶/۱.

۹۹. تفسیر رازی ۶۶/۱۳، فضائل الخمسه من الصحاح الستة ۲۴۷/۱ به نقل از تفسیر رازی.

۱۰۰. اشاره به آیه پایانی سوره کوثر «ان شانک هو الابر»

امام حسن (علیه السلام) در مناسبت های مختلف و موارد گوناگون این مسأله را آشکارا بیان داشته و تنها به اظهار و اثبات فرزندى اش به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بسنده نکرد، بلکه طى سخنانش بر این که حق امامت و خلافت تنها از آن اوست و هیچ گاه به معاویه و امثالش نخواهد رسید، تأکید می فرمود. زیرا معاویه نه تنها از اوصاف و ویژگی های درخور و شایسته خلافت برخوردار نبود، بلکه به ویژگی های ضد آن آراسته بود.

امام مجتبی در موارد متعددی به ویژه در این مورد به ایراد سخن پرداخته است:

۱. وی بی درنگ پس از شهادت پدر بزرگوارش طى سخنانی فرمود:

«ایها الناس من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني فأنا الحسن بن علي و أنا ابن النبي و أنا ابن الوصي»؛

مردم! هرکس مرا می شناسد، خود به خوبی می داند و آن کس که نمی شناسد من حسن بن علی و فرزند نبی اکرم و فرزند وصی او هستم.

۲. روزی معاویه از امام حسن (علیه السلام) خواست بر فراز منبر رود و سخن بگوید.

امام (علیه السلام) بر منبر بالا رفت و به ایراد سخن پرداخت و چنین فرمود: من فرزند... من فرزند... تا این که فرمود: اگر میان زمین و آسمان در جستجوی فرزندى برای پیامبران باشید کسی را غیر از من و برادرم حسین نخواهید یافت.^(۱۰۱)

گواهی حسنین (علیهم السلام) بر عهدنامه ثقیف

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در عهدنامه ای که برای قبیله ثقیف نوشت، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) را بر آن گواه گرفت و گواهی امیرمؤمنان و آن دو بزرگوار (علیهم السلام) را در آن ثبت نمود.

ابو عبید می گوید: جنبه فقهی این حدیث این است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گواهی امام حسن و امام حسین را اثبات نمود و نظیر آن از برخی تابعان نیز نقل شده که گفته اند: گواهی کودکان ثبت می شود و سلسله و دودمان آنان مورد پذیرش بوده و عملی پسندیده است و اکنون در سنت پیامبر نیز چنین عمل می شود.^(۱۰۲)

۱۰۱. مناقب ابن شهر آشوب ۱۲/۴ به نقل از عقدالفرید و مداننی.

۱۰۲. الاموال ۲۷۹ - ۲۸۰، به ترتیب الاداریة ۲۷۴/۱ مراجعه شود.

آیا واقعاً رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به هیچ یک از صحابه دست نیافته بود که وی را بر این عهدنامه بس مهم که ارتباط به سرنوشت عده زیادی از مسلمانان به غیر از این دو کودک داشت، گواه بگیرد؟! آیا زمانی که هیئت نمایندگی ثقیف حضور پیامبر شرفیاب شدند و رسول خدا برای آنان عهدنامه ای نگاشت، حضرت تنها به سر می برد که برای گواه گرفتن، به دو کودک زیر پنج سال نیاز حاصل کرد؟

اندک مراجعه ای به متون تاریخی، چنین احتمالی را فوق العاده بعید می داند زیرا این متون به صراحت گویای این است که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) دستور داد برای هیئت نمایندگی ثقیف در مسجد سرا پرده ای زدند تا به قرآن گوش فرا دهند و مردم را هنگام نمازگزاردن مشاهده کنند، خالد بن سعید بن عاص در آن جمع حضور داشت و خالد بن ولید نویسنده آن عهدنامه نیز حاضر بود ولی با این وصف هیچ یک بر آن نوشتار گواهی ندادند. (۱۰۳)

از این ماجرا پی می بریم که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) خواست به ارج و مقام حسنین اشاره کند و به مسلمانان بفهماند این دو بزرگوار در جهت پذیرش مسئولیت های بسیار مهمی حتی در قراردادها و پیمان نامه های مهم سیاسی نظیر این پیمان نامه به خصوص که با قبیله ثقیف، سرسخت ترین دشمنان اسلام و مسلمانان به نگارش درآمد، از شایستگی لازم برخوردارند.

حضور حسنین (علیهما السلام) در بیعت رضوان

نزد مورخان معروف است که امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در بیعت رضوان حضور یافته و در بیعت با رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) شرکت جستند.

شیخ مفید (قدس سره) می گوید: «از دلایل کمال این دو بزرگوار و حجتی که خداوند اختصاص به آن دو داده این است که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) با حسن و حسین بیعت کرد و ظاهراً با کودکی غیر از آن ها بیعت نکرده است». (۱۰۴)

مشخص است که انجام بیعت، برای طرف دیگر الزامات و تعهداتی دربردارد تا مسئولیت های مشخصی را در ارتباط با آینده رسالت الهی و جامعه اسلامی پذیرا گردد

۱۰۳. الحیة السیاسیة الامام الحسن، از عاملی ۴۴.

۱۰۴. ارشاد ۲۱۹، فدک از قزوینی حاشیه ۱۶ به نقل از ارشاد.

و در برابر خطرات بسیاری که بعضاً متوجه آن ها می شود، از آن ها حمایت و پشتیبانی نماید و معنای عملی که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) انجام داد این بود که حضرت در حسین(علیهما السلام) با این که کودک بودند، شایستگی و قابلیت پذیرش آن مسئولیت های مهم و وفای به تعهداتی که خود را ملزم به ادای آن ها ساختند، در آن بزرگواران می دید.

پیشوایی حسن و حسین(علیهما السلام)

از نبی اکرم اسلام (صلی الله علیه وآله) روایت شده درباره امام حسن و امام حسین که در آن هنگام بیش از پنج سال نداشتند فرمود:

«الحسن والحسين امامان قاما او قعدا»^(۱۰۵)؛

حسن و حسین دست به قیام بزنند یا نزنند، امام و پیشوایند .

با این بیان اهمیت و ژرفای دلالت این حدیث در معنایش مشخص می شود و ملاحظه می کنیم که امام حسن (علیه السلام) در پاسخ کسانی که در مورد صلح وی با معاویه معترض بودند، به این گفته استناد می جست.

در دوران خلفا

در دوران ابوبکر و عمر

با رحلت جانسوز پیامبر عظیم الشان اسلام، عصر رسالت سپری و دوران امامت، به پیشوایی علی ابن ابی طالب (علیه السلام) که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) وی را برای پذیرش مسئولیت های انقلاب الهی مبارك و رهبری الهی مسلمانان، تعیین کرده بود، آغاز شد. این مسئولیت ها را خداوند با مزید الطاف خود بدو عطا فرمود تا این انقلاب مبارك را از پنجه های جاهلیت برهاند و در سایه هدایت صحیح، به سوی کمال و شکوه و جلال پیش رود و از آن بهره مند گردد.

امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) دوران کودکی خویش را در زمان حیات رسول اکرم سپری کردند و ملاحظه کردیم که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نه تنها با آنان بسان کودکان رفتار نمی کرد بلکه به عنوان دو شخصیت اسلامی که مسئولیت های رهبری

بزرگی در انتظارشان بود با آنان برخورد داشت چنان که روایات فراوانی که از نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) رسیده به صراحت در این خصوص سخن گفته است.

دوران بالندگی و جوانی آن دو بزرگوار در سایه امامت پدر ارجمندشان و در شرایطی نابسامان نسبت به دولت اسلامی و اهل بیت نبوت، آغاز گردید، زیرا علی(علیه السلام) از عرصه رهبری سیاسی دور شده بود و کسانی به قدرت دست یافته بودند که در رهبری امت، هیچ گونه سهمی برای اهل بیت (علیهم السلام) قائل نشده و از سر حسد و نیز تحقیر جایگاه علی(علیه السلام) و موقعیت رهبری الهی او، خلافت را به خود اختصاص دادند.

پس از آن، خانه زهرا (علیها السلام) مورد هجوم ناگهانی قرار گرفت و علی (علیه السلام) برای بیعت با ابو بکر به بند کشیده شد تا دولتی که از هرسو مورد تهدید خطرات بود، روی آرامش ببیند.

در تمام این اوضاع و احوال، امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) ناظر دگرگونی حوادث و رخدادها بوده و می دیدند پس از مجد و عزتی که در دوران جدشان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) برخوردار بودند چگونه خود و اهل بیت پاک رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به خواری و ذلت کشیده شدند، در این برهه حضرت زهرا(علیها السلام) و فرزندان او مواضع گوناگونی اتخاذ کردند و از همان راه و روش اسلامی که رسول خدا بر ایشان ترسیم فرموده بود و پس از وفات آن حضرت، به رسالت الهی ارتباط داشت، فراتر نرفتند. در این جا به مواضعی که به امام حسن (علیه السلام) به ویژه و یا به وی و برادر بزرگوارش امام حسین (علیه السلام) ارتباط دارد، اشاره ای گذرا خواهیم داشت.

۱. حسنین(علیهما السلام) و فدک

پس از رحلت رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله) حوادثی رخ داد و مخالفان، قدرت را به دست گرفتند و با نصب ابوبکر به عنوان خلیفه مسلمانان، علی (علیه السلام) را از جایگاه طبیعی اش که خدای سبحان وی را شایسته آن قرار داده بود، دور ساختند و فاطمه زهرا(علیها السلام) دخت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) را از ارث پدر محروم و آن را غصب کردند و آن چه را رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در دوران زندگی به ملکیت زهرا درآورده بود از آن مخدّره مصادره کردند و بین او و ابوبکر پیرامون این موضوع بحث و مناقشات فراوانی صورت گرفت تا آن جا که ابوبکر از آن بانو خواست برای اثبات مدعای خود شاهد بیاورد، فاطمه (صلی الله علیه وآله) امیرمؤمنان و حسنین (علیهم السلام) و ام

ایمن را شاهد آورد ولی ابوبکر گواهی آن‌ها را پذیرا نشد و از بازگرداندن حق زهرا (علیها السلام) امتناع ورزید.

گواه گرفتن زهرا ی بتول (علیها السلام)، حسنین (علیهم السلام) را (با آنکه خود، به حکم آیه تطهیر معصوم تلقی می‌شد)، عملی بود که طبق احکام شرع مقدس اسلام و در برابر دیدگاه مسلمانان و با تأیید سرور اوصیاء امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) صورت پذیرفت. همه این امور کاملاً دلالت بر شایستگی آن دو بزرگوار برای ادای گواهی و شهادت در چنین مناسبتی دارد، در صورتی که آنان در آن روز بیش از هفت سال نداشتند.

سپردن نقش بارزی به امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) در چنین قضیه بزرگی، اتفاقی و جدای از ضوابطی که مواضع اهل بیت (علیهم السلام) را نظام می‌بخشید نبود، بلکه در امتداد مواضع رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت به آندو در جهت مهیاسازی و قراردادن آن بزرگواران در جایگاه طبیعی و در سطح رهبری امت، تلقی می‌شد.

۲. اعتراض به ابوبکر

روزی حسن بن علی (علیه السلام) در کودکی بر ابوبکر وارد شد و وی بر فراز منبر سخن می‌گفت، حضرت بر او بانگ زد و با اعتراض به او، فرمود: از منبر پدرم پایین بیا. ابوبکر در پاسخ امام گفت: به خدا! راست گفتم، این منبر پدر توست نه منبر پدر من. (۱۰۶)

۳. امام و پرسش مرد صحرائش

امامت بر دو رکن اساسی یکی لیاقت و شایستگی که علم و دانش و عصمت را شامل می‌شود و دیگری صریح روایات، استوار است. از این رو، ملاحظه می‌کنیم که ائمه (علیهم السلام) همواره به بیان این روایات و یادآوری و تأکید بر آن‌ها توجه زیادی مبذول می‌داشتند و امام حسن (علیه السلام) در بسیاری از سخنان و مواضع گیری‌های خود در این زمینه توجه خاصی به بیان این روایات داشت از جمله در مورد ائمه (علیهم السلام) فرمود: آنان کسانی‌اند که خداوند اطاعتشان را بر همگان واجب ساخته و یکی از دو امانت‌گزاران سنگ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شمار می‌آیند. (۱۰۷)

۱۰۶. تاریخ الخلفاء سیوطی ۸۰، صواعق المحرقة ۱۷۵.
۱۰۷. الغدیر ۱/۱۹۸.

در مورد علم و دانش نیز این چنین بود زیرا ائمه (علیهم السلام) پیوسته بر این که وارث علم رسول خدا هستند و جفر و جامعه و دیگر را در اختیار دارند، تأکید داشتند. (۱۰۸)

امام علی (علیه السلام) در اثبات صفت علم امامت برای امام حسن (علیه السلام) از دوران کودکی وی، اهتمام ورزید تا مسلمانان را از پایه علمی امام (علیه السلام) آگاه سازد. این عمل خود، دلیلی قاطع بر امامت امام مجتبی (علیه السلام) به شمار می آمد و امیرمؤمنان (علیه السلام) می کوشید این موضوع را برای کسانی که به حکومت و خلافت چنگ انداخته و آن را به خود اختصاص دادند و صاحبان واقعی آن را از حقتشان دور ساختند، ابراز نماید. امام علی (علیه السلام) در توجه انظار مردم به امام حسن (علیه السلام) به کاربرد شیوه ای دست زد که مردم آن را برای یکدیگر نقل نموده و در مجالس و محافلشان از آن یاد کنند، زیرا پاسخ دادن کودکی زیر ده سال به پرسش های دشوار و پیچیده، قضیه ای بود که موجب شگفتی آنان می شد و توجهشان را به وی جلب می کرد. قاضی نعمان در کتاب «شرح الاخبار» به اسناد خود از عبادة بن صامت نقل کرده که مردی صحرائشین از ابوبکر پرسید: من در حال احرام تخم شتر مرغی یافتم و آن را پختم و میل کردم، کفاره این عمل چیست؟

ابوبکر در پاسخ وی گفت: ای مرد! پرسش بس دشواری پرسیدی و او را به عمر احاله داد و عمر او را نزد عبدالرحمان بن عوف فرستاد وقتی همه از پاسخ آن پرسش در ماندند به آن مرد گفتند: نزد آن مرد پیشانی بلند - یعنی امیرمؤمنان - نیز برو. وقتی آن مرد حضور امام (علیه السلام) شرفیاب شد، امام بدو فرمود: پرسشت را از هر يك از این دو نوجوان (حسن و حسین) می خواهی، بپرس.

مرد عرب، مسأله را از امام مجتبی (علیه السلام) پرسید: امام حسن (علیه السلام) فرمود: ای مرد عرب! آیا شتر داری؟
مرد گفت: آری.

حضرت فرمود: به تعدادی که تخم شتر مرغ خورده ای، شتر ماده مهیا کن و آن ها را با شتران نر در آمیز و شترانی را که از آن ها به وجود می آید، در خانه گرامی خدا که برای انجام حج به زیارتش رفته بودی، قربانی نما.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: امکان دارد برخی از ناقه ها پیش از رسیدن وقت ولادت، سقط کنند.

امام حسن(علیه السلام) عرضه داشت: اگر شتران چنین اند در تخم مرغ نیز احتمال فاسد شدن وجود دارد» راوی می گوید: در آن اثناء صدایی شنیده شد که گفت: مردم! آن چه را این جوان فهمیده، همان است که سلیمان بن داوود به آن پی برده است.^(۱۰۹)

۴. امام حسن(علیه السلام) در شورا

عمر بن خطاب پس از زخم برداشتن که مسأله شورا را به گونه معروف، ترتیب داد به نامزدهای عضویت در شورا چنین گفت: برخی از بزرگان انصار را در شورای خود شرکت دهید ولی حق رأی و دخالت در کار ندارند و حسن بن علی و عبدالله بن عباس را نیز در جمع خود داشته باشید زیرا اینان با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خویشاوندی داشته ولی در شورا حق رأی ندارند و عبدالله (فرزند عمر) به عنوان مشاور در شورا حضور یابد، او نیز حق رأی نخواهد داشت» و بدین سان، افراد یاد شده در شورا حضور یافتند.^(۱۱۰)

امام حسن (علیه السلام) حضور در جلسات شورا را پذیرفت و با حضور خود از عمر اعتراف گرفت که حضرتش از جمله کسانی است که حتی در بزرگترین و مهمترین ماجرابی که امت با آن مواجه است حق مشارکت سیاسی دارد تا مردم به این قضیه پی ببرند و خود بتواند در آینده در مسائل سرنوشت ساز اظهار نظر کند هرچند از او پذیرفته نشود.

در دوران عثمان

۱. امام حسن(علیه السلام) در وداع ابوذر

امام مجتبی در مراسم تودیع ابوذر فرمود:

عموجان! اگر نه این بود که وداع کنندگان باید خاموش و بدرقه کنندگان ناگزیر باید بازگردند، سخن کوتاه می شد. هرچند حادثه تأسف بار است، ولی چیزی بر زبان نمی آوریم، اینک این مردم بر تو چنین کاری را روا دیدند پس تو دنیا را با به یاد آوردن زودگذر بودن آن، رها کن و دشواری و سختی آن را به امید ما بعدش

۱۰۹. مناقب ابن شهر آشوب ۱۰/۴.

۱۱۰. الامامة والسياسة ۲۸/۱.

نادیده بگیر و بردباری پیشه کن تا در روز رستخیز، رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را از خویشتن خشنود بیابی. (۱۱)

این سخنان را امام حسن (علیه السلام) زمانی بر زبان آورد که به اتفاق پدر و برادر و عمویش عقیل و پسر عمویش عبدالله بن جعفر و ابن عباس، در بدرقه ابوذر صحابی جلیل القدری که در راه خدا و حق، جهاد و مبارزه کرد و آن همه ستم و بیداد و اهانت و رنج و مصیبت را به جان خرید تا سرانجام تنها و غریب در تبعیدگاهش «ربذه» به دیدار معبود شتافت، شرکت جسته بود.

سخنان امام حاکی از موضع گیری ژرف آن حضرت در قبال اعمال ناروای خط حاکم به شمار می آید. وی با این سخنان در اجرای اهدافی که ابوذر آن ها را دنبال می کرد، تشریک مساعی داشت. زیرا ناگزیر می بایست فریادی سر داده شود تا امت مسلمان را از خواب غفلت بیدار کرده و آنان را به حقیقت ماجرا و رخدادها آگاه سازد و بدانان بفهماند که حاکم و فرمانروا برای همیشه معاف و بر کنار از مؤاخذه و توبیخ نبوده و فراتر از قانون نخواهد بود. بلکه پشتیبان و مدافع قانون است. بنابراین، اگر حاکمی اسیر نفس خود شد تا هرگونه مخالفتی را انجام داده و یا با استفاده از نقش محوری خود، آن را در خدمت هوای نفس و منافع شخصی خویش قرار دهد، هر یک از آحاد مسلمانان می تواند بلکه بر او واجب است آشکارا سخن حق را بر زبان آورد و در رفع ستم و بیداد و انحراف بکوشد.

از سویی، اگر شرایط آن زمان به امیرمؤمنان و حسنین (علیهم السلام) و پیروان آن ها اجازه نمی دهد موضعی چون ابوذر اتخاذ کنند باید حداقل دیدگاه خود را که همان نظریه اسلام است در آن قضیه ابراز دارند، زیرا این کار می تواند بر موضع گیری بزرگ وی، بُعدی تبلیغی و ژرفایی فکری و سیاسی ببخشد و دست آوردها و نتایجی که از آن حاصل خواهد شد مورد حمایت قرار دهد.

با دقت در سخنانی که امام حسن (علیه السلام) در آن بحبوحه به ابوذر فرمود درمی یابیم رفتار مخالفان با ابوذر موجب تأسف عمیق آن حضرت شد و سپس با تشویق ابوذر، وی را در موضع گیری اش از او پشتیبانی می کند و رضایت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و فراتر از آن خشنودی خدای سبحان را در آن می داند. چنان که حضرت می کوشد از بار دشواری های ابوذر بکاهد و بدو بینش صحیحی ارائه می دهد که

می تواند شدت رنج و مصیبت او را کاهش دهد و رویارویی با مصائب و مشکلاتی را که در انتظار وی بود بر او آسان گرداند آن جا که فرمود:

دنیا را با به یادآوردن زودگذر بودن آن، رها کن و دشواری و سختی آن را به امید ما بعدش نادیده بگیر.

۲. شرکت امام حسن (علیه السلام) در فتوحات

به گفت برخی از تاریخ نگاران: در سال سی ام هجری، سعید بن عاص به «طبرستان» حمله برد ساکنان آن سامان در دوران خلافت عمر با سوید بن مقرن در برابر مالی که به او پرداختند پیمان نامه صلحی ایجاد کرده و سپس پیمان شکنی کردند. سعید بن عاص به اتفاق امام حسن و امام حسین و ابن عباس با آنان به نبرد پرداختند و زمانی که مسلمانان در صدد فتح آفریقا برآمدند، عثمان سپاهی از مدینه تدارک دید که جمعی از صحابه از جمله ابن عباس، فرزند عمر، فرزند عمرو عاص، فرزند جعفر، امام حسن و امام حسین و فرزند زبیر در آن حضور داشتند و همگی در سال ۲۶ هجری به همراه عبدالله بن ابی سرح بدان سامان گسیل شدند.^(۱۱۲)

ادعای شرکت حسنین (علیهما السلام) در جنگ ها و فتوحات - به دلایلی که برمی شمیریم - مورد بحث و مناقشه قرار گرفته است.

الف - فتوحاتی که در آن دوران انجام می پذیرفت به طور عموم در جهت منافع والا و ارزشمند اسلام انجام نمی گرفت؛ زیرا حکام و فرمانروایان از آن فتوحات در مسیر رسیدن به اهداف و خواسته ها و فرو نشانیدن آتش غرورشان، بهره می بردند و در حقیقت فتوحات اسلامی با غنایم و گسترش نفوذی که در پی داشت سبب خرسندی و شغف آنان می شد. آیین مقدس اسلام از دیدگاه برخی حکام و فرمانروایان جز شعاری که آن را در خدمت سلطنت و حکومت و سبب تقویت آن می دانستند، معنای دیگری نداشت. در جهت توجه و اهتمام فرمانروایان و هوادارانشان و کلیه کسانی که به آنان منسوب بودند، به گردآوری اموال و دارایی و دست یابی به غنایم به حق یا ناحق، می توانیم شواهد و ادله فراوانی ارائه دهیم، ولی تنها به این فراز بسنده می کنیم که: وقتی زیاد، حکم بن عمر غفاری را به خراسان گسیل داشت وی و همراهانش در آن سامان به غنایم فراوانی دست یافتند، زیاد طی نامه ای به حکم نوشت. اما بعد؛

امیرالمؤمنین (معاویه) با نوشتن نامه به تو خواسته است که سیم وزر غنیمتی را نزد وی بفرستی و از تقسیم آن ها میان مسلمانان خودداری کنی، حکم از انجام این فرمان سر باز زد، و آن ها را بین مسلمانان تقسیم کرد معاویه فردی را برای گوشمالی وی اعزام کرد و او را به بند کشید و زندانی نمود و در غلّ و زنجیر جان سپرد و با آن ها مدفون شد و گفت: (در قیامت) انتقام خواهم گرفت. (۱۱۳)

در دوران خلیفه دوم عمر بن خطاب^(۱۱۴) آزار و اذیت مردم با گرفتن جزیه از آن ها آغاز شد، بلکه می بینیم جزیه را حتی بر اهل نمّه ای که اسلام را پذیرفته بودند به این بهانه که جزیه به منزله مالیت بر غلام و برده است و اسلام مالیات را از برده بر نداشته، الزامی کردند. ولی بنا به نقل تاریخ نگاران: عمر بن عبدالعزیز با این سیاست به مخالفت برخاست و جزیه را از آنان برداشت. (۱۱۵)

چنان که عمر بن خطاب کوشید تا از شخصی که اسلام آورده بود به بهانه این که جهت پناه جویی به اسلام، به دین گرویده، جزیه دریافت کند. آن شخص به عمر گفت: آیین اسلام پناه و ملجأ مردم است، عمر گفت: راست گفتی: اسلام پناه و ملجأ مردم است. (۱۱۶) و در موارد زیادی جزیه مسیحیان را افزایش داد که معروف و مشهور است. (۱۱۷)

خالد بن ولید که سپاهیان را برای حمله به سرزمین عراق تشویق می کرد به آنان گفت: آیا نمی بینید در این سرزمین، مواد خوراکی و نعمت، چونان زمینی پر از خاک، فراوان یافت می شود؟ به خدا سوگند! اگر جهاد در راه خدا و دعا در پیشگاه او را برخورد لازم نمی شمردیم و جز گذران زندگی هدف دیگری نداشتیم، جا داشت براین منطقه یورش برده و قبل از دیگران آن را به تصرف خود درآوریم و کسانی را که همراه با شما در جنگ و مبارزه شرکت نجستند در فقر و گرسنگی قرار دهیم.

در فتح «شاهرتا» برخی از غلامان و بردگان مسلمانان، برای مردم مدینه امان نامه دادند، ولی مسلمانان پذیرا نشدند و سرانجام قضیه را با عمر بن خطاب در میان گذاشتند، وی نوشت: «برده مسلمان از مسلمانان به شمار آمده و امان نامه او نیز مانند امان نامه

۱۱۳. مستدرک حاکم ۴/۴۴۲ - ۴۴۳.

۱۱۴. المصنف عبدالرزاق ۱۱/۲۴۵ به بعد.

۱۱۵. تاریخ الدولة العربیه ۲۳۵، تاریخ تمدن اسلامی ۱/۲۷۳ - ۲۷۴.

۱۱۶. المصنف ۶/۹۶.

۱۱۷. سنن بیهقی ۹/۲۱۶.

مسلمانان است. راوی می گوید: با این نوشته عمر غنایمی را که در آستانه دست یابی به آن ها بودیم، از کف دادیم...»^(۱۱۸)

آن چه را خالد بن ولید در عبارت قبل بر زبان آورده، همه واقعیت نیست زیرا اموالی که به طبقه مستضعف سربازان می رسید بسیار اندک بود و سدّ جوع آنان را نمی کرد و فوق العاده محدود بوده و به سرعت پایان می یافت در صورتی که این طبقه، توان و نیروی اصلی ماشین جنگ را تشکیل می دادند.

بنابراین، در بیشتر فتوحات یاد شده جنگ و نبرد مشخصاً در جهت دست یابی به غنایم و اموال صورت می پذیرفت.

ب - فرمانروایان در مسیر تأمین خواسته های جوانان و فرونشاندن غرورشان، از آن فتوحات بهره می گرفتند، زیرا در صدد بودند آنان را برای رسیدن به منصب های بالا شایستگی لازم بخشیده و شخصیت آن ها را ظاهر سازند. از این رو، معاویه پسرش یزید را به فرماندهی سپاهی برای حمله به برخی مناطق، مجبور می ساخت.^(۱۱۹)

ج - حاکمان، از فتوحات و کشورگشایی ها در جهت دور ساختن اعتراض کنندگان به سیاست های خود و ناراضیان از عملکردشان، استفاده می کردند به عنوان مثال: وقتی موج ناراضی مردم از عثمان بالا گرفت برخی از کارگزاران و مشاورانش از جمله: معاویه، عمر و عاص و عبدالله بن عامر^(۱۲۰) را فراخواند تا برای رویارویی با اعتراض مردم در قبال سیاست های خود و درخواست مردم مبنی بر عزل و برکناری کارگزاران^(۱۲۱) وی و جایگزینی افرادی شایسته تر، با آنان به مشورت پردازد، عبدالله بن عامر با چنین پیشنهادی به وی، اظهار داشت: «ای امیر المؤمنین! به نظر من شما مردم را به جهاد فرمان بده تا مردم را به خود مشغول سازد و آن ها را هم چنان در مناطق جنگی نگاهدارد تا تسلیم تو شده و تنها در اندیشه خود و اداره کردن اسب خویش و گرفتن شپش سرشان باشند...»

در نقلی دیگر می افزاید: «عثمان کارگزارانش را به سر کارهایشان بازگرداند و دستور داد کارگزاران قبلی را در تنگنا قرار دهند و مردم را در جمع گروه های اعزامی

۱۱۸. المصنف ۵/۲۲۲، ۲۲۳.

۱۱۹. المحاسن والمساوی ۲/۲۲۲.

۱۲۰. قابل ملاحظه است که افراد یاد شده به استثنای عمرو عاص که در آن زمان بر کنار شده بود، همه از کارگزاران عثمان به شمار می آمدند.

۱۲۱. جالب است بدانیم که عثمان دقیقاً همان کسی را که مردم خواستار بر کناری آن ها بودند، طرف مشورت خویش قرار داد.

در دیار دشمن نگاهدارند و تصمیم گرفت پرداختی آنان را تحریم کند تا از او فرمان برده و بدو نیازمند گردند.»^(۱۲۲)

د - جهاد ابتدایی باید با اجازه پیشوای عادل صورت گیرد^(۱۲۳) و پیشوایان حق در آن زمان، شرکت جستن در چنین جنگ هایی را نه تنها به مصلحت نمی دیدند بلکه آن ها را سودمند نیز تلقی نمی کردند. روایت شده: امام صادق (علیه السلام) به عبدالملک بن عمرو، فرمود: عبدالملک! چرا به مناطقی که همشهریانت یورش برده اند لشکرکشی نمی کنی؟

می گوید: عرض کردم: منظورتان کدام مناطق است؟

حضرت فرمود: حده، آبادان، مصیصه و قزوین.

عرضه داشتم: در انتظار دستور شما مییم تا از شما پیروی نمایم.

امام (علیه السلام) فرمود: آری، به خدا سوگند! اگر در این کار خیر و صلاحی وجود داشت، کسی

نمی توانست بر ما پیشی گیرد.^(۱۲۴)

تعدادی از روایات دلالت دارد که ائمه (علیهم السلام) نه تنها پیروان خود را برای شرکت در این گونه جنگ ها تشویق نمی کردند بلکه آن ها را از این کار بازمی داشتند و حتی برای مرزبانی آنان نیز موافقت نمی کردند و هزینه و صرف اموال و دارایی را از آنان در این راه نمی پذیرفتند، هرچند پرداخت این هزینه را با نذر بر خود لازم ساخته بودند.^(۱۲۵)

ولی اگر دشمن ناگهانی به سرزمین های اسلامی حمله کرد تنها دفاع از اسلام بر مسلمانان واجب است نه دفاع از آن فرمانروایان.^(۱۲۶) بلکه علی (علیه السلام) در روایتی می فرماید:

«لا یخرج المسلم فی الجهاد مع من لا یؤمن علی الحکم ولا ینفذ فی الفیء امرالله

عزوجل»؛

هیچ گاه مسلمانان همراه با افراد بی ایمان برضد حکومت به جهاد بر نمی خیزند؛ زیرا در چنین صورتی فرمان خدای عزوجل در مورد اموال غنیمتی قابل اجرا نیست. مؤید این معنا این است که روزی عثمان بزرگان صحابه از جمله امام علی (علیه السلام) را در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) گرد آورد و پیرامون مسأله جنگ آفریقا با آنان به مشورت پرداخت، نظر اکثریت

۱۲۲. تاریخ طبری ۳/۳۷۳ - ۳۷۴.

۱۲۳. وسائل ۱۱/۳۲ به بعد، کافی ۵/۲۰.

۱۲۴. تهذیب ۶/۱۲۷، کافی ۵/۱۹، وسائل ۱۱/۳۲ ص ۱۵۰، تهذیب ۶/۱۳۴، کافی ۵/۲۱.

۱۲۵. وسائل ۱۱/۲۱ - ۲۲ به نقل از قرب الاسناد.

۱۲۶. وسائل ۱۱/۲۲، کافی ۵/۲۱، تهذیب ۶/۱۲۵.

این بود که چنین جنگی توسط انسان‌های مغرض و هوسران و منحرف، انجام نپذیرد. (۱۲۷)

بنابراین، ائمه (علیهم السلام) - بی تردید - در توسعه قلمرو اسلام و گسترش آن در سراسر گیتی علاقه فراوان داشتند، ولی شیوه و روش فتح و کشورگشایی حاکمان اشتباه و زیان آور بود و اهداف مورد نظر را عملی نمی ساخت. (۱۲۸)

به هر حال، تمام موارد یاد شده کافی است که بر صحت شرکت امام حسن و امام حسین (علیه السلام) در جنگ‌های گرگان و آفریقا، هاله‌ای تیره از شک و تردید ایجاد نماید. افزون بر این، تعدادی از کتب تاریخی از شخصیت‌های زیادی که در فتح آفریقا شرکت داشته‌اند نام برده، ولی از امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) نامی به میان نیاورده‌اند با این که این دو بزرگوار از شخصیت‌هایی به شمار می‌آمدند که در صورت شرکت در چنین عرصه‌ها، سیاست زمان خلفا با آب و تاب از آنان نام می‌برد. ه - مؤید این مطلب این است که امام علی (علیه السلام) از ورود فرزندانش حسن و حسین در جنگ صفین و جمل جلوگیری به عمل آورد، وقتی آن حضرت دید - امام حسن به سرعت آماده مبارزه شده، فرمود:

این جوان را به فرمان من نگاهدارید و از جنگیدن او جلوگیری کنید مبادا با شهادتش پشتم را بشکند که دریغ می‌آید با مرگ این دو جوان یعنی حسن و حسین نسل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قطع شود. (۱۲۹)

این سخنان زمانی از آن حضرت صادر می‌شود که از وجود فرزندان زیادی بهره‌مند است. بنابراین؛ چگونه آن حضرت به آن دو اجازه می‌دهد به همراه فرماندهی اموی یا غیر اموی به جنگ پردازند در صورتی که غیر از آن دو، فرزندی نداشت و یا اگر داشت تعدادشان اندک بود؟!

از کلیه مطالب یاد شده اطمینان می‌یابیم که نسبت شرکت حسنین (علیهم السلام) در جنگ‌های آن زمان، عاری از حقیقت و صحت است.

۳. امام حسن (علیه السلام) و محاصره عثمان

به نقل برخی تاریخ نگاران، وقتی شورشیان خانه عثمان را به محاصره درآوردند، امام امیرمؤمنان (علیه السلام) فرزندش حسن و حسین را برای دفاع از او بدان جا اعزام کرد، بلکه این عده از مورخان گفته‌اند: امام حسن (علیه السلام) بر در خانه عثمان در اثر

۱۲۷. ترجمه فارسی فتوح ابن اعثم ۱۲۶.

۱۲۸. این بحث نیاز به تحقیق و بررسی بیشتر دارد که از حوصله این کتاب بیرون است.

۱۲۹. نهج البلاغه با شرح محمد عبده ۲/۲۱۲، تاریخ طبری حوادث سال ۳۷ ۴/۴.

تیراندازی مردم به عثمان، زخمی شد و خون بدنش را فرا گرفت پس از آن شورشیان، محاصره خانه عثمان را تنگتر کرده و او را به قتل رساندند و امام علی (علیه السلام) آشفته و اندوهگین از راه رسید و سیلی محکمی به صورت حسن و با قبضه شمشیر به سینه حسین (علیهما السلام) کوبید و دیگران را مورد پرخاش قرار داد و از این که آن‌ها نگاهبانی در خانه را بر عهده داشته اند و عثمان کشته شده، بدان‌ها اعتراض کرد.^(۱۳۰)

گروهی دیگر از تاریخ نگاران با استناد به این که عملکرد عثمان با شیوه رفتار علی و فرزندان بسیار فاصله داشته و بعید به نظر می‌رسد این بزرگواران موضعی مخالف و جدای از مواضع دیگر صحابه گرانقدر اتخاذ کرده باشند، رخداد یاد شده را بعید شمرده‌اند. این دسته از مورخان در خصوص دفاع امام حسن (علیه السلام) از عثمان به فرض صحت آن، می‌افزایند: این عمل امام حسن (علیه السلام) صرفاً برای توجیه موضع‌گیری خود و پدرش انجام پذیرفته تا در ریختن خون عثمان شرکت نداشته باشند و غرض ورزان، وی را به چیزی متهم نکنند.^(۱۳۱)

سید مرتضی در این که امیرمؤمنان (علیه السلام) فرزندان را برای دفاع از عثمان اعزام کرده باشد، شك و تردید نموده و می‌گوید: «امیرمؤمنان (علیه السلام) این دو بزرگوار را بدین جهت اعزام کرد - البته اگر اعزام کرده باشد - تا از هتك حرمت خانواده عثمان و تعمّد در قتل او و از محروم شدن اهل و عیال و زنان وی از رسیدن مواد خوراکی و آشامیدنی، جلوگیری به عمل آورند نه برای این که از درخواست مردم مبنی بر برکناری عثمان از قدرت، ایجاد مانع نمایند.»^(۱۳۲)

علامه حسنی می‌گوید: «بعید به نظر می‌رسد که امیرمؤمنان (علیه السلام) گل‌های بوستان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) را در آن گیر و دار به دفاع از ستمکاران وادارد، در صورتی که آن بزرگوار جان عزیز خود و زندگی‌اش را سراسر وقف اجرای حق و عدالت و ستاندن حق ستم‌دیدگان کرده بود.»^(۱۳۳)

در حالی که برخی پژوهشگران بر این باورند که: «خلیفه با رفتار ناپسندی که داشت سزاوار کشتن بود چرا که کشتندگان وی و کسانی که از کشتنش خرسند بودند،

۱۳۰. به صواعق المحرقة ۱۱۵ - ۱۱۶، مروج الذهب ۲/۳۴۴ - ۳۴۵، الامامة والسياسة ۱/۴۴ و ۴۲ و ۴۳، انساب الاشراف ۶۹/۵ و ۷۰ و ۷۴ و ۹۳ و ۹۵، البدء والتاریخ ۲۰۶/۵، تاریخ مختصر الاول ۱۰۵ مراجعه شود.

۱۳۱. به حیاة الامام الحسن قرشی ۱/۱۱۵ - ۱۱۶ مراجعه شود.

۱۳۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳/ ۸.

۱۳۳. سیرة الائمة الاثنی عشر ۱/۴۲۸.

جمعیت انبوهی از صحابه بزرگ را تشکیل می دادند و با عقل سازگار نیست که امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در برابر این بزرگان ایستادگی کرده و آن ها را از این کار بازداشته باشند». (۱۳۴)

نکته ها

الف - سخن این دسته از تاریخ نگاران که کشندگان عثمان و کسانی را که از کشته شدن وی خرسند بوده اند، صحابه بزرگوار دانسته اند، صحیح است ولی بی تردید میان آنان افرادی چون عایشه و طلحه و زبیر و دیگران وجود داشته اند که خود، بر عثمان شوریدند آن هم نه در جهت پیروزی حق، بلکه برای دست یابی به سود و بهره دنیوی، چنان که موضع گیری این افراد در حکومت امام علی و بیعت با آن حضرت در پی کشته شدن عثمان اثبات کننده این معنا است.

ب - این که بیان شده امام علی (علیه السلام) سیلی به صورت حسن زد و بر سینه حسین کوبید، مورد اتفاق همه تاریخ نگاران نیست زیرا امام (علیه السلام) مکرر تأکید فرموده بود که کشته شدن عثمان نه سبب خرسندی وی شده و نه موجبات نگرانی اش را فراهم ساخته است. (۱۳۵) از سویی آن بزرگوار حسنین (علیهما السلام) را به کوتاهی در اجرای فرمانی که بدان ها صادر فرموده بود، متهم ن ساخت؛ زیرا آن دو، از جمله کسانی بودند که خداوند به پاکی و منزّه بودن آنان از آلودگی ها تصریح و نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) به مجد و عظمت و عشق و علاقه زاید الوصفش نسبت به آن بزرگواران تأکید نموده بود.

ج - در مورد دفاع از عثمان باید گفت که: امیرمؤمنان علی (علیه السلام) هر چند خلافت عثمان را از پایه و اساس مشروع نمی دانست و از مخالفت ها و هتک حرمت هایی که همواره از هیئت حاکمه صادر شده، کاملاً آگاهی داشت ولی برترین و شایسته ترین راه حل قضیه را این شیوه انفعالی نمی دانست. از آن حضرت نقل شده در مورد عثمان چنین فرمود: عثمان استبداد و خودکامگی را در حکومت خود از حد گذراند و مردم نیز بیش از حد بیتابی و فغان کردند.

سخنان امام بدین جهت بود که کاربرد این شیوه به خصوص و کشته شدن عثمان در آن شرایط و به گونه ای که اتفاق افتاد، نه تنها خدمتی به اسلام نمی کرد بلکه ضرر و

۱۳۴. صلح امام حسن از آل یاسین ۵۰-۵۱.
۱۳۵. الغدیر ۶۹/۶ - ۷۷ به نقل از منابعی زیاد.

زیان فوق العاده سهمگینی بر آن وارد می ساخت و به طمع ورزان و غرض ورزانی که در انتظار فرصت بودند میدان می داد از نادانی و جهل مردم بهره برده و شعار خونخواهی عثمان را سر دهند.

اگر علی بن ابی طالب (علیه السلام) به کشته شدن عثمان به نحوی که صورت پذیرفت، تمایلی نداشت ولی نمی خواست دفاع و حمایت از عثمان موجب شود که مردم در درک واقعیت دیدگاه امام در مورد عثمان و مخالفت با او، دچار اشتباه شوند. از این رو، گاهی از مخالفت های هیئت حاکم به گونه ای صریح و گاهی با اشاره یاد می کرد، چنان که در پاسخ کسانی که در مورد عثمان از او پرسشی داشتند گاهی صریح و گاهی غیر صریح و یا حداقل به نحوی سخن می گفت که به غرضورزان و فرصت طلبان اجازه نمی داد از آن سخنان محملی به دست آورده و به سود خود از آن ها بهره جویند.

امام علی (علیه السلام) هیچ گاه در برابر مخالفت های ناپسندانه و زشتی که از ناحیه عثمان و هوادارانش صورت می گرفت ساکت نمی نشست، بلکه همواره حقیقت را هرازگاهی آشکارا بیان می داشت. آن حضرت کوشید در مناسبت های متعددی عثمان را پند و موعظه دهد به گونه ای که عثمان نتوانست او را تحمل کند و از او خواست از مدینه خارج و به سرزمین یمن برود. (۱۳۶)

چنان که عثمان در برابر امام حسن (علیه السلام) به صراحت گفت: تمایل به پند و موعظه های پدرش ندارد و دلیلش این بود که: «هرگاه مردم در مورد عثمان شکایتی نزد امام می بردند، آن حضرت فرزندش حسن را نزد عثمان می فرستاد وقتی این عمل مکرر صورت می گرفت، عثمان به امام حسن می گفت: پدرت می پندارد آن چه را خود می داند، هیچ کس از آن آگاهی ندارد! ما خود به آن چه انجام می دهیم آگاهتریم... از این پس نزد ما میا! و علی (علیه السلام) پس از آن ماجرا فرزندش را نزد عثمان نفرستاد...» (۱۳۷)

بدین سان، پرواضح است که یاری حسنین (علیهما السلام) نسبت به عثمان به فرمان پدر بزرگوارشان امام علی (علیه السلام) و کاملاً هماهنگ با خط و مشی آنان که همان خط اسلام ناب و صحیح است، انجام پذیرفته و در شمار جانفشانی های فراوان و بسیار مهم آنان در راه آیین اسلام تلقی می شود! چنان که دلیلی روشن بر دور اندیشی و دقت و ژرف نگری امیرمؤمنان (علیه السلام) به شمار می آید.

۴. آیا امام حسن (علیه السلام) زخمی شد؟

تنها مطلبی که باید بدان اشاره کنیم این است که ما در صحت موضوعی که روایت، مبنی بر زخمی شدن امام حسن (علیه السلام) در اثناء دفاع از عثمان یادآور شده، شك و تردید داریم؛ زیرا هرچند امکان دارد امام علی (علیه السلام)، حسنین و یا امام حسن را به تنهایی برای دفاع از عثمان بدانجا اعزام نموده باشد و آن دو نزد عثمان آمده و مسئولیتی را که پدرشان بدانها محول کرده بود بر او عرضه کرده باشند. ولی به نظر می‌رسد عثمان آن دو را برگردانده و پذیرای دفاع آن‌ها از خود نشده باشد، در این خصوص عبارات متعددی داریم^(۱۳۸) که به روشنی بیانگر این معنا است که به بیان يك مورد آن اکتفا می‌کنیم: «آن گاه، علی (علیه السلام) فرزندش حسن را خواست و بدو فرمود: پسر! نزد عثمان برو و بدو بگو: پدرم می‌گوید: آیا دوست داری یاری ات کنم؟ امام حسن نامه پدر را نزد عثمان برد و عثمان در پاسخ گفت: خیر، کمک نمی‌خواهم زیرا من رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم... تا این که گفت: ... امام حسن سکوت کرد و نزد پدر بازگشت و آن چه را عثمان گفته بود به عرض وی رسانید»^(۱۳۹)

آری، شاید امام حسن (علیه السلام) بی آن که در جنگ شرکت جوید، بلکه به جهت احترام ویژه‌ای که مردم به او قائل بودند برای نجات عده‌ای همکاری کرده باشد. در گفت و گویی که بین او و مروان حکم صورت گرفت، امام (علیه السلام) به مروان فرمود: «آیا تو خون کسی را که بر عثمان در خانه اش یورش برد و او را مانند شتر ذبح کرد، به زمین نریختی؟ به یاد داری که خود در آن روز صدای گوسفند سرداده بودی و چونان کنیزکی پست و فرومایه فریاد می‌زدی؟ آیا تو با دست خود کسی را از عثمان دور ساختی و یا با پرتاب تیری از او حمایت نمودی؟ در آن گیر و دار بند بند اعضایت می‌لرزید و چشمانت را بسته بودی و آن گونه که بنده و غلام از مولایش کمک می‌خواهد از من یاری خواستی و من تو را از کشته شدن نجات داده و به سوئی بردم ولی اکنون معاویه را به کشتنم تحریک می‌کنی.»

۵. آیا امام حسن (علیه السلام) طرفدار عثمان بود؟

۱۳۸. حیاة السیاسیة للامام الحسن ۱۵۰ - ۱۵۱.

۱۳۹. فتوح ابن اعثم ۲/۲۲۸.

برخی تاریخ نگاران با نسبت دادن تهمت های ناروا به امام حسن (علیه السلام) ادعا کرده اند که آن بزرگوار به تمام معنا عثمانی بوده است و اظهار داشته اند: «چه بسا در عثمانی بودنش افراطی بوده تا آن جا که روزی در پاسخ پدرش مطلبی را که پدر دوست نداشت، بر زبان آورد. راویان ماجرا را چنین آورده اند که: روزی علی (علیه السلام) از کنار فرزندش حسن که مشغول وضو گرفتن بود عبور می کرد به او گفت: حسن جان! وضوی شاداب بگیر! امام حسن (علیه السلام) با این جملات تلخ بدو پاسخ داد و گفت: «دیروز مردی را که وضوی شاداب می گرفت، کشتید»^(۱۴۰) تا این که گفت: «خداوند حزن و اندوهت را بر عثمان پایدار سازد» و در عبارتی دیگر از بلاذری منقول است که در پاسخ پدر گفت: «دیروز مردی را که وضوی شاداب می گرفت کشتی».

در ماجرای دیگری مدعی شده اند که: «حسن بن علی به پدر عرضه داشت: ای امیرالمؤمنین! من قادر به گفت و گوی با شما نیستم و سپس به گریه افتاد، علی (علیه السلام) بدو فرمود: سخن بگو و مانند زنان ناله مکن، امام حسن به پدر گفت: مردم، عثمان را به محاصره در آوردند، به تو دستور دادم از مردم فاصله بگیری و به مکه بروی تا عرب ها بر سر عقل آمده و بیدار شوند اما سرپیچی کردی سپس عثمان را کشتند و من به تو فرمان دادم از مردم فاصله بگیر تا این که گفت: و امروز به تو دستور دادم به عراق نرو، زیرا بیم دارم که در آن دیار غریب گمنام کشته شوی...»^(۱۴۱)

روایات دیگری نیز وجود دارد که همین معنا از آن ها استفاده می شود^(۱۴۲). ملاحظه می کنید پژوهشگری که با دقت در این روایات بنگرد، آشفتگی آن ها کاملاً برایش آشکار است تا چه رسد به این که فاقد شرایط پذیرش و حجت بوده و نمی توان به صحت چنین روایاتی اعتماد و اطمینان حاصل کرد. افزون بر این، برخی پژوهشگران گفته اند: آن گونه که مشهور است این گفت و گو بین امیرمؤمنان (علیه السلام) و حسن بصری که امام در حال وضو از کنارش عبور کرد، صورت گرفته است.^(۱۴۳) به احتمال قوی دست جاعلان حدیث در ساختن و پرداختن این گونه روایات نقش بسزایی داشته است که در این خصوص به نکاتی اشاره می شود.

نخست: چگونه می توانیم بین مطالبی که در این جا گفته شده و بین سخنان چند سطر قبل، جمع نماییم. در آن جا اظهار داشتند: امیرمؤمنان (علیه السلام) امام حسن و برادرش

۱۴۰. الفتنه الكبرى بخش علی و بنوه ۱۷۶، انساب الاشراف ۱۲/۳ با تحقیق محمودی.

۱۴۱. انساب الاشراف ۲۱۶/۲ - ۲۱۷، تاریخ طبری ۴۷۴/۳.

۱۴۲. به سیرة الائمة الائتني عشر ۵۴۲/۱ - ۵۴۴ مراجعه شود.

۱۴۳. انساب الاشراف با تحقیق محمودی در حالات امام حسن ۱۲ چاپ اول، دارالتعارف - بیروت.

(علیهما السلام) را برای دفاع از عثمان اعزام نمود و زمانی که از سرنوشت عثمان آگاه یافت، آشفته و اندوهگین از راه رسید و با این پندار که آن دو در انجام مأموریتشان کوتاهی کرده اند به صورت حسن که بدنش را خون فرا گرفته بود سیلی نواخت و بر سینه امام حسین قبضه شمشیر کوبید...؟!!

دوم: پژوهشگری که کلیه موضع گیری های امام حسن (علیه السلام) را به ارزیابی بنشیند ملاحظه خواهد کرد که آن بزرگوار همواره و با پافشاری زیاد از پدر بزرگوارش حمایت و پشتیبانی و از حق او دفاع می کرد و در جهت مردود ساختن دلایل و براهین دشمنانش، توجه خاصی مبذول می داشت و در جنگ های جمل و صفین و در سخت ترین شرایط جنگ و نبرد بر قلب دشمن می تاخت و جان عزیز خویش را در راه دفاع از پدر و حقانیت وی در معرض خطرات بزرگی قرار می داد به گونه ای که امام (علیه السلام) به یارانش فرمود: «این جوان (امام حسن) را به فرمان من از رفتن به میدان بازدارید که با شهادتش پشتم را نشکند.»

در مورد دفاع امام مجتبی (علیه السلام) از حقانیت اهل بیت و حق خلافت آنان، قادر به شمارش و بیان تمام مواضع و سخنان آن بزرگوار در این زمینه نیستیم؛ تنها به ذکر نمونه هایی جهت اقامه دلیل بر دفاع وی از مواضع پدر بزرگوارش بسنده می کنیم:

الف - از آن بزرگوار نقل شده که فرمود:

ابوبکر و عمر تمام توجه خود را در امر خلافت مبذول داشتند در صورتی که تمام اختیارات مربوط به آن از آن ما بود. بی آن که ما را در آن دخالتی دهند، زمام امور را به دست گرفتند و برای ما سهمی چونان سهم جدّه قرار دادند، هان! به خدا سوگند! آن روز که مردم شفاعت ما را درخواست کنند، آن دو شدیداً درگیر نجات خود از غم و اندوه اند.^(۱۴۴)

ب - آن امام همام در یکی از خطبه هایش در مورد بر شمردن واجبات، از جمله ولایت اهل بیت (علیهم السلام) فرمود:

اگر محمد(صلی الله علیه وآله) و جانشینانش نبودند شما حیران و سرگردان بودید و با هیچ يك از احکام الهی آشنا نبودید.^(۱۴۵)

ج - نیز فرمود:

۱۴۴. امالی مفید ۴۹.
۱۴۵. ینابیع المودة ۴۸ و به نقل از امالی طوسی ۵۶.

فرمانبرداری از ما مقرون به اطاعت از خدای عزوجل و رسول گرامی او بوده و بر همگان واجب است. خدای متعال فرمود: (ای ایمان آورندگان از خدا و رسول و ولی امر خویش فرمان برید و اگر در مسأله ای به نزاع پرداختید آن را به خدا و رسول بازگردانید.)^(۱۴۶)

سوم: پیراسته و منزّه بودن امام حسن (علیه السلام) از ناحیه ذات مقدس باری تعالی آن گونه که آیه تطهیر و روایات رسیده از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حق آن بزرگوار صریح در این معناست، از سویی اخلاق بسیار نکو و پسندیده و فضایل والای آن حضرت بر کلیه امور و سخنان ناروایی که به وی نسبت داده می شود و با ساده ترین قواعد ادب والای اسلامی و اخلاق نیک انسانی، سازگاری ندارد، خط بطلان می کشد، به ویژه کسی که در کنار پدری چون علی (علیه السلام) تربیت یافته و پیش از همه سخن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را درباره او به یاد داشت که فرمود:

«أنا مع الحق والحق معی دور معی، حیث دار»;

علی با حق همراه است و حق با اوست و همه جا بر گرد شمع وجودش در گردش است» .

بنابراین، اگر قرار باشد سخنانی که به امام حسن (علیه السلام) نسبت داده می شود حتی فرومایگان، تن به آن ندهند، چگونه می توان چنین کلماتی را به چهارمین گوهر گرانمایه اهل کساء، نسبت داد که در آفرینش و اخلاق و رهنمود و سیر و سلوک و گفتار، شبیه ترین مردم به رسول کرم (صلی الله علیه وآله) بوده است؟!

چهارم: آیا با عقل سازگار است امام حسن (علیه السلام) که در کنار جدّ بزرگوارش نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) و پدر ارجمندش علی مرتضی (علیه السلام) که دریای تمام نشدنی علم و دانش بود زیسته و از کودکی به پرسش هایی که جدّ و بعد از او پدرش بدو احاله می کند به شایسته ترین نحو پاسخ می دهد، به گرفتن وضوی شاداب، آشنایی نداشته باشد؟

پنجم: اگر واقعاً امام حسن (علیه السلام) به تمام معنا عثمانی بود، معنایش این بود که آن حضرت تمام کارها و اعمال مخالف کتاب خدا و سنت پیامبرش را که از عثمان سر می زد، بپذیرد، در صورتی که چنین سخنی در حق او روا نیست؛ چرا که وی در تعریف سیاست می فرماید:

از جمله رعایت حقوق مردم این است تا زمانی که ولی امر خالصانه به مردم توجه دارد در خدمتگزاری او خالصانه عمل کنی و هرگاه از راه راست منحرف گردید بر سرش فریاد برآوری».

پر واضح است که عثمان و کارگزارانش از روشن ترین مصادیق این فرموده امام بودند چنان که مدعیان عثمانی بودن حضرت خود، به این واقعیت تصریح کرده اند.

ششم: روایتی که مدعی است امام حسن (علیه السلام) از پدر بزرگوارش خواسته مدینه را ترك گوید، به هیچ وجه نظریه ای مناسب نیست زیرا افرادی نظیر طلحه و زبیر و دیگر طمعورزان و سودجویان در انتظار چنین فرصتی بودند. گذشته از این، مردم در آن شرایط دشوار، هیچ گاه راضی نمی شدند امیرمؤمنان (علیه السلام) مدینه را ترك گوید بلکه مدتی در جای جای آن شهر در پی حضرت بودند تا با آن بزرگوار دست بیعت دهند.

نقش امام حسن (علیه السلام) در حکومت پدر

۱. بیعت با امیرمؤمنان (علیه السلام)

توده مسلمانان با اشتیاق فراوان در انتظار بودند در صورتی که اوضاع، به کشته شدن و یا کناره گیری عثمان بینجامد چه کسی جانشین وی خواهد شد و در این راستا عده ای طمع رسیدن به قدرت داشتند و از آن میان افرادی چون طلحه و زبیر و عایشه، روند رخدادها را عمق و دایره آن ها را توسعه می بخشیدند و شعله افروخته را دامن می زدند و در این خصوص بیش از همه طلحه از خود عشق و علاقه نشان می داد و کارش به جایی رسید که بر نتایج آن حوادث پیشی گرفت و برای خود جایگاهی دست و پا کرد که می پنداشت روزگار، وی را در آن جای خواهد داد. از این رو، با استیلا یافتن بر بیت المال دقیقاً در زمانی که عثمان در خانه اش محاصره و در قید حیات بود، طلحه با مردم نماز می گزارد.

بی تردید چهارتن از اعضای باقیمانده شورا شانس بیشتری از دیگران برای این کار داشته و سهم علی (علیه السلام) بیش از همه بود و مردم مدینه و خارج آن بدان حضرت تمایل داشتند حتی شورشیان، به کسی غیر او تمایل نشان نمی دادند زیرا به خوبی می دانستند آن بزرگوار اهدافی را که مردم برای دست یابی به آن سر به شورش برداشته اند بر ایشان عملی خواهد ساخت و در همان زمان آگاهی داشتند که خشم طلحه و زبیر برای حق و رضای خدا نبوده بلکه آن دو با عثمان و حاشیه نشینانش تفاوتی نداشتند و موضع گیری طلحه و زبیر در قبال عثمان طی روزهای قبل از کشته شدن وی، بر این معنا تأکید داشت.

بلاذری در انساب الأشراف آورده است: پس از یأس و نومیدی علی (علیه السلام) از سامان دادن امور بین دو گروه درگیر، خانه نشینی اختیار کرد و زمانی که عثمان به قتل رسید و مردم از ماجرای او فراغت یافتند و پی بردند که ناگزیر باید پیرامون امام و پیشوایی گرد آیند، همه با این شعار که رهبر ما علی بن ابی طالب است نزد آن بزرگوار شتافته و به خانه اش وارد شدند و عرضه داشتند: دستتان را بدهید تا با شما بیعت نماییم، حضرت فرمود: این کار حق شما نیست، بلکه منحصر به اهل بدر است و هرکس را که بدریان به رهبری وی رضایت دادند، خلیفه خواهد بود. بدین ترتیب، کلیه بدری ها حضور امام علی (علیه السلام) شرفیاب شده و اظهار داشتند: ای ابوالحسن! ما هیچ کس را از شما شایسته تر به خلافت نمی دانیم.^(۱۴۷)

طبری در جلد سوم تاریخش می گوید: یاران رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) پس از کشته شدن عثمان نزد علی (علیه السلام) شرفیاب شده و بدو عرضه داشتند: اماما! مردم ناگزیر باید از پیشوایی برخوردار باشند و امروز کسی را شایسته تر از شما به پیشوایی سراغ نداریم!

امام علی (علیه السلام) فرمود: از انجام این کار خودداری کنید زیرا من اگر وزیر مشاورتان باشم بهتر است تا رهبرتان گردم. عرض کردند: نه به خدا سوگند! تا با شما بیعت نکنیم از شما دست برنخواهیم داشت و هم چنان بر این امر پافشاری نمودند تا حضرت به ناچار بیعت آن ها را پذیرا شد ولی انجام بیعت را در مسجد رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و به رضایت همه مردم موکول نمود.^(۱۴۸)

در روایت سومی آمده است که: امام (علیه السلام) با این که از ناحیه مردم به شدت مورد درخواست قرار گرفته بود بر عدم پذیرش بیعت پافشاری داشت. مردم برای قانع ساختن امام (علیه السلام) به مالک اشتر که در رأس هیئت نمایندگی کوفه قرار داشت متوسل شدند و بی به امام عرضه داشت: دست مبارکتان را بدهید تا با شما بیعت نماییم، حضرت پذیرا نشد، مالک بر خواسته اش اصرار ورزید و امام را در صورتی که هم چنان بر موضعش باقی بماند به وجود آشوب و فتنه هشدار داد و پیوسته بر آن تأکید نمود تا سرانجام حضرت را قانع نمود و بدین ترتیب، سران و بزرگان با امام (علیه السلام) دست بیعت دادند و سپس مردم از هرسو به حضرت رو آورده و با او بیعت کردند. آن گاه زبیر بپاخاست و حمد و ثنای خدا را به جا آورد و گفت: مردم! خداوند به داوری شورا

۱۴۷. انساب الاشراف مبحث بیعت امام علی بن ابی طالب ۲۰۵ - ۲۱۹ تحقیق محمودی.

۱۴۸. تاریخ طبری ۳/۴۵۰، مؤسسه علمی - بیروت.

برای شما راضی بود ولی شورا که متلاشی گشت به مشورت پرداخته و به رهبری علی راضی شدیم بنابراین، همه با او بیعت نمایند. (۱۴۹)

در کتاب «الامامة والسياسة» از ابو ثور منقول است که گفت: پس از کشته شدن عثمان وقتی بیعت با علی (علیه السلام) صورت پذیرفت من در پی آن حضرت راه افتادم و مردم پیرامون او را گرفته و با وی بیعت می کردند. امام (علیه السلام) وارد یکی از باغ های بنی مازن شد، فشار جمعیت وی را به سمت درخت نخلی برده و مانع دسترسی من به آن حضرت شد وقتی به جمعیت می نگریستم می دیدم مردم مچ دست امام را گرفته اند و دستانشان را به دست آن بزرگوار می رساندند پس از انجام بیعت، او را به مسجد پیامبر آوردند و طلحه نخستین کسی بود که در مسجد بر فراز منبر رفت و با دست فلجش با آن بزرگوار بیعت کرد. برخی حاضران این بیعت را به فال بد گرفتند و اظهار داشتند: به خدا سوگند! این بیعت دوام نخواهد یافت! و پس از او زبیر و یاران رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) و تمام مسلمانان مدینه به امام (علیه السلام) دست بیعت دادند. (۱۵۰)

حضرت، موضعی را که مسلمانان در قبال وی اتخاذ کرده و بر بیعت با آن بزرگوار پافشاری نشان دادند، در خطبه معروف خود شفقیه چنین به وصف کشیده است:

ناگهان دیدم مردم چونان یال گفتار بر سرم ریختند و از هرسو به من رو آوردند. ازدحام مردم چنان بود که حسن و حسینم در فشار جمعیت کوبیده شدند، و ردای من از دو سو پاره شد و مردم همانند گله گوسفند پیرامونم را گرفتند وقتی زمام حکومت را به دست گرفتم، عده ای بیعت شکنی کردند و گروهی از دین خارج شدند و دسته ای راه سرکشی و طغیان پیش گرفتند و گویی این سخن خدای سبحان را نشنیده بودند که فرمود: (این سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین در پی برتری جویی و فساد نیستند و سرانجام نیک از آن پرهیزکاران خواهد بود.)

امام (علیه السلام) در ادامه خطبه به بیان موضع خویش نسبت به خلافت می پردازد و می فرماید:

به هوش باشید! به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر نه این بود که انبوهی از جمعیت پیرامونم را گرفته و به یاریم قیام کرده اند و از این جهت حجت تمام شده است و از سویی اگر نبود عهد و میثاقی که خداوند از عالمان و دانشمندان هر جامعه گرفته تا در برابر پرخوری ستمکاران و گرسنگی ستمدیدگان ساکت ننشینند، مهار شتر خلافت را بر کوهانش رها می ساختم و پایان امر آن

را با جام آغازش سیراب می نمودم و آن گاه به خوبی درمی یافتید که دنیایان در چشم من بی ارزش تر از آب بینی بزغاله است.

سه یا پنج روز پس از کشته شدن عثمان در آن فضای پر از فتنه و اختلاف، که امام (علیه السلام) راهی برای فرار از بیعت نداشت، آن بزرگوار تن به بیعت داد و تمامی مهاجر و انصار و کسانی که از شهرهای کوفه و بصره و مصر به مدینه وارد شده بودند به حضرت دست بیعت دادند و تنها اندک افرادی از قریشیان از جمله مروان حکم، سعد وقاص و عبدالله بن عمر از بیعت با امام (علیه السلام) سربرتاقتند.^(۱۰۱)

برای کسانی که تاریخ خاندان اموی و برخورد آن ها را با بنی هاشم و پیروان دیگر ادیان مورد بررسی دقیق قرار دهند، سرپیچی مروان حکم و امویان از بیعت با امام علی و یا ناخرسندی از آن بیعت، برای آنان شگفت آور نخواهد بود. سعد وقاص خود تمنای خلافت داشت و اگر برای دست یابی به آن میدان یافته بود هیچ گاه کوتاهی نمی کرد و شاید در این باره با خود در اندیشه بود زیرا عمر بن خطاب او را یکی از محورهای خلافت قرار داده و بیش از سزاواری اش به او بها داده بود. گمان نمی کنم سعد، قبل از این ماجرا در اندیشه خلافت بوده و یا تصور می کرد روزی مسلمانان او را در کنار علی قرار دهند ولی پس از آن که دید مردم از طلحه و زبیر که برتر از او و در کوفه و بصره بین یاران رسول اکرم از جایگاهی برخوردارند، دست برداشته اند در پی خلافت بر نیامد و به کناره گیری بسنده نمود و هماهنگ با امویان که از ناحیه مادرش «حمئه» با آنان خویشاوندی و سری در سودای آنان داشت، از بیعت با امام علی (علیه السلام) خودداری کرد و در برابر امویان حتی پس از آن که عثمان وی را از فرمانداری کوفه برکنار و برادرش ولید را بر آن جا گمارد، موضعی مخالف اتخاذ نکرد و امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر آن چه وی انجام می داد آگاهی داشت چنان که از موضع امویان و نتیجه کار طلحه و زبیر و بیشتر قریشیان آگاه بود و موضع آنان را در قبال خود پس از بیعت، این گونه وصف کرده بود:

خدایا! در مقابله با قریش از تو یاری می جویم زیرا آنان پیوند خویشاوندی ام را قطع و جام حقم را واژگون ساختند، آن گاه که نگرستم دیدم برای ستیز با آنان یار و مدافعی جز اهل بیت خود ندارم.

در جای دیگر فرمود:

مرا با قریش چه کار؟ به خدا سوگند! آن گاه که کافر بودند با آنان پیکار نمودم و امروز نیز که فریب خورده اند با آنان مبارزه خواهم کرد، دیروز رویارویشان قرار داشتم و امروز نیز در برابرشان ایستاده ام.

به هر حال، وقتی سعد بن ابی وقاص به بیعت فراخوانده شد هماهنگ با امویان از پذیرش آن سرباز زد و امیرمؤمنان (علیه السلام) او را به خود و انهاد و به شورشیان اجازه نداد با او درستی کنند و زمانی که عبدالله بن عمر به بیعت دعوت شد و از آن سر بر تافت حضرت از او ضامنی خواست تا با کسی در توطئه بر ضد او همدست نشود وقتی عبدالله از معرفی ضامن خودداری کرد، حضرت دست از او برداشت و به مردم فرمود: او را به خود و انهدید، خودم ضامن او هستم و سپس متوجه او شد و فرمود: از پیشم برو، از کودکی ات تا کنون از اخلاق زشت و ناپسندت آگاهم.

با پایان پذیرفتن بیعت، امیرالمؤمنین (علیه السلام) از همان روز نخست تمامی امکانات خود را برای اصلاح تبهکاری های حاشیه نشینان عثمان در همه امور دولت که دستگاههای حکومتی را سراسر به فساد و تباهی کشانده بودند، بسیج کرد. امام (علیه السلام) لازم دید ابتدا به حل مهم ترین مشکلات ضروری که مردم را به ستوه آورده و در رأس آن ها مشکل مربوط به فرمانداران که آن همه شورش را بر ضد خلیفه قبلی به راه انداخته و به زندگی اش خاتمه بخشیدند، بپردازد تا هرگاه از آن فراغت یافت به دیگر مشکلاتی که مردم بر حل آن تأکید داشته و به حالشان سودمندتر است، همت بگمارد و این کار او را از بسط و گسترش سیاستی که در دوران جدید خلافتش آن را دنبال می کرد، باز نمی داشت.

چند روز پس از خلافتش بر فراز منبر رفت تا در جمع انبوه مردم پیرامون خود، برخی شیوه هایی که خلفای پیش از او بیش از بیست سال پایه ریزی کرده بودند، باطل اعلام کند [همانند شیوه بدعت آمیز عمر در تقسیم بیت المال] و مطمئن بود عمر بن خطاب آن گاه که در تقسیم غنائم، شخصیت افراد و سابقه اسلام آوردن آنان را ملاک قرار داد، بیش از آن چه به اجرای مبانی اسلام بیندیشد، در اندیشه منافع شخصی خویش بوده است و زمانی که عثمان بن عفان، دست خاندان خویش را بازگذاشت تا او را بازیچه دست خود قرار داده و در زمین تباهی و فساد به وجود آورند، در حقیقت نژاد

پرستی جاهلی و روح کینه توزی اموی را نسبت به اسلام که هیچ کسی را به حساب دیگری امتیازی نمی بخشد، زنده کرد.^(۱۵۲)

۲. یاری خواهی امام علی (علیه السلام) از کوفیان

با اعلان تمرّد و سرپیچی معاویه از حکومت امام علی و نپذیرفتن بیعت آن حضرت، امام (علیه السلام) مهیای رویارویی با وی شد و در همان گیر و دار که در تدبیر امور می کوشید بدو خبر رسید برخی از مردم مکه به تحریک طلحه و زبیر و عایشه و هواداران اموی آنان به بهانه خونخواهی عثمان دست به شورش زده اند. حضرت از اختلاف و پراکندگی صفوف مسلمانان نگران و خطر آن ها را بیش از خطر معاویه و تبهکاری آن ها را بیش از تبهکاری او تشخیص داد، به همین دلیل با خود اندیشید اگر فوراً در خاموش ساختن این آشوب و غائله نکوشد، دامنه آن به سرعت گسترش یافته و تمرّد و اختلاف، فزونی خواهد یافت.

از این رو، آماده حرکت به سوی آنان شد و باقیمانده شایستگان مهاجر و انصار به یاری اش کمر همت بستند و به سرعت از شهر خارج شد تا قبل از ورود طلحه و زبیر به یکی از شهرها و به تباهی کشاندن آن سامان، با آنان رویارو گردند. وقتی به ریزه رسیدند خبر ورود نیروهای مخالف به بصره و حوادثی که در آن شهر رخ داده بود، به آنان رسید. امام (علیه السلام) چند روز در منطقه ریزه به سامان دادن امور سپاهیان خود پرداخت و با اعزام فرستادگانی نزد مردم کوفه از آنان کمک خواست و آن ها را به یاری خویش فراخواند تا همراه با او دست به قیام زده و آتش فتنه و آشوب را خاموش سازند. بدین سان، فرستادگان خود، محمدبن ابی بکر و محمدبن جعفر را همراه با نامه ای بدان سامان اعزام نمود. در آن نامه آمده بود:

من شما را به فرمانروایی این شهرها گماردم و اینک برای حوادثی که رخ داده از شما یاری می جویم، یار و یاور آیین الهی باشید و از ما حمایت و پشتیبانی کرده و به سویمان حرکت نمایید، ما تنها در اندیشه اصلاح امور هستیم تا مردم در کنار یکدیگر برادرانه زندگی کنند کسانی که بدین کار علاقه مند بوده و آن را برگزینند دوستدار حق اند و هرکس از آن ناخرسند باشد، با حق مخالفت کرده و آن را نادیده گرفته است.^(۱۵۳)

فرستادگان، نامه امام علی (علیه السلام) را به ابوموسی اشعری فرماندار کوفه عرضه کردند، نه تنها هیچ گونه عکس العمل مثبتی از او ندیدند بلکه ملاحظه کردند وی مردم را

۱۵۲. به سیرة الائمة الائتی عشر از سید هاشم معروف حسنی ۱ / ۳۹۰ - ۳۹۳ مراجعه شود.
۱۵۳. طبری ۳/۳۹۳ و ۳۹۴.

از تصمیم‌شان منصرف و از لبیک گفتن به ندای خلیفه، باز می‌دارد و با توجیه کینه و عناد خویش گفت: «به خدا سوگند! بیعت عثمان هنوز در گردن من و امام شماسست، اگر ناگزیر از جنگ نبودیم تا وی [امام] از کشتن قاتلان عثمان فراغت نمی‌یافت، با هیچ کس نمی‌جنگیدیم...»^(۱۵۴)

امام علی (علیه السلام) هاشم مرقال را با نامه‌ای به عنوان سومین فرستاده نزد اشعری اعزام نمود که در آن نامه آمده بود:

اکنون! من هاشم را به جانب تو فرستادم تا مردم را بسیج کند بنابراین، همه را مهیای نبرد کن، زیرا من تو را والی کوفه قرار دادم که در اقامه حق یاورم باشی.

ولی اشعری بر تمرّد و نافرمانی خود پافشاری کرد و هاشم طی نامه‌ای به امام (علیه السلام) وی را در جریان شکست و ناکامی خود در مأموریت محوله و اعزامش، قرار داد.

۳. اعزام امام مجتبی (علیه السلام)

امام علی (علیه السلام) با آگاهی از پافشاری ابوموسی بر موضع خود و ناکامی فرستادگانش، فرزند خود امام حسن (علیه السلام) را به اتفاق عمار یاسر همراه با نامه‌ای به کوفه اعزام نمود. حضرت در آن نامه ابوموسی را از منصب خود برکنار و قرضه بن کعب را جایگزین وی ساخت. در آن نامه آمده بود:

اما بعد، من پنداشتم از سَمَتِ فرمانروایی که خداوند در آن برایت سهمی قرار نداده کنار روی و از فرمانم سرپیچی نکنی. اکنون حسن بن علی و عمار یاسر را بدان سامان اعزام نمودم تا مردم را بسیج نمایند و قرضه بن کعب را به فرمانروایی کوفه منصوب کردم اگر این کار را انجام ندهی به حسن فرمان داده‌ام با تو بجنگد.^(۱۵۵)

با ورود امام حسن (علیه السلام) به کوفه، مردم دسته‌دسته پیرامون آن بزرگوار گرد آمدند و مراتب اطاعت و فرمانبرداری و پیروی خالصانه خود را از آن حضرت ابراز داشتند، امام مجتبی (علیه السلام) برکناری فرمانروای متمرّد و تعیین قرضه بن کعب را به جای او آشکارا اعلان داشت، ولی ابوموسی هم چنان بر موضع خویش اصرار و پافشاری نشان می‌داد و رو به عمار کرد و سخن از کشته شدن عثمان به میان آورد تا در این گفت و گو راه فراری برای خود بیابد و بهانه‌ای به دست آورد تا مردم را از

۱۵۴. طبری ۳/۳۹۳ و ۳۹۴.

۱۵۵. حیاة الامام الحسن از قرشی ۱/۴۳۴.

یاری امام (علیه السلام) بازدارد. از این رو، به عمار گفت: «ابو یقظان! تو نیز به صف مخالفان پیوستی و بر امیرالمؤمنین عثمان شوریدی و همکار جنایتکاران شدی؟» عمار بدو پاسخ داد: «من چنین کاری نکرده ام و بی جهت به من ناسزا مگو».

امام حسن (علیه السلام) که از هدف اشعری آگاه بود رشته نزاع را قطع کرد و به او فرمود: ابوموسی! چرا مردم را از اطراف ما پراکنده می سازی؟ حضرت برای زدودن روح تبهکاری و کینه و عناد از ابوموسی بانرمی و ملایمت بدو فرمود: ابوموسی! به خدا سوگند! ما جز اصلاح امور مردم هدفی نداریم و هیچ کس مانند امیرالمؤمنین از باطل وحشت ندارد.

ابوموسی عرضه داشت: پدر و مادرم فدایت؛ راست می گویی، ولی آن کس که طرف مشورت قرار می گیرد باید امین باشد.

امام (علیه السلام) فرمود: آری، همین گونه است.

ابوموسی اظهار داشت: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شنیدم می فرمود: به زودی آشوب هایی رخ خواهد داد، هرکس در آن ها دست به قیام نزند بهتر از قیام کردن است و هرکس قیام نماید بهتر از آن است که دست به حرکت و جنبش بزند و پیاده از سواره برتر است. خدای عزوجل ما را با یکدیگر برادر قرار داده است و اموال و خونمان را بر یکدیگر حرام ساخته و فرموده است: (یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیماً)؛^(۱۵۶) ای اهل ایمان! اموال یکدیگر را به باطل نخورید مگر در داد و ستد با رضایت خودتان و دست به کشتار یکدیگر نزنید که خداوند نسبت به شما مهربان است و نیز فرمود: (من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاءه جهنم)؛^(۱۵۷) هرکس مؤمنی را از روی عمد بکشد پاداش او جهنم است.

عمار در اعتراض به یاوه گویی های ابوموسی گفت: «تو واقعاً این سخن را از رسول خدا شنیدی؟!» ابوموسی گفت: «آری، داستانم را به گروگان سخنم می نهم».

عمار، رو به مردم کرد و گفت: «منظور رسول خدا (صلی الله علیه وآله) از این سخن ابوموسی بوده است، زیرا در خانه نشستن او بهتر از قیامش می باشد».^(۱۵۸)

امام حسن (علیه السلام) در جمع مردم به ایراد سخن پرداخت و فرمود:

۱۵۶. نساء/ آیه ۲۹.

۱۵۷. همان/ آیه ۹۳.

۱۵۸. حیاة الامام الحسن از قرشی ۱ / ۴۳۴ - ۴۳۵.

«[ایها الناس! قد كان في مسير اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب و رؤوس العرب، وقد كان من طلحة والزبير بعد بيعتهما و خروجهما بعائشه ما قد بلغكم، و تعلمون ان و هن النساء و ضعف رأيهن الى التلاشي، و من اجل ذلك جعل الله الرجال قوامين على النساء و أيم الله لو لم ينصره منكم احد لرجوت أن يكون فيمن أقبل معه من المهاجرين و الانصار كفاية فانصروا الله ينصركم]»؛^(۱۵۹)

مردم! شما به خوبی آگاهید که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و چهره های درخشان و سران عرب به سوی کوفه می آیند و اطلاع دارید که طلحه و زبیر پیمان بیعت شکستند و به همراه عائشه بر پیشوای خود شوریدند. شما از ناتوانی زنان و ضعف اندیشه آن ها آگاه هستید به همین دلیل خداوند مردان را بر زنان چیرگی بخشیده است، به خدا سوگند! حتی اگر يك تن به یاری امام نشتابد امید آن دارم مهاجران و انصاری که وی را همراهی می کنند برای شکست دشمن کافی باشند، بنابراین، آیین خدا را یاری نمایید تا خداوند یاریتان کند».

ابوموسی، همچنان بر موضع خود پافشاری داشت و موجبات دلسردی مردم را فراهم می کرد و آن ها را از قیام و یاری امام (علیه السلام) باز می داشت. امام حسن(علیه السلام) با نکوهش اشعری بدو فرمود: مادرت به عزایت بنشیند از فرمانروایی حکومت ما کناره گرفته و از منبرمان فاصله بگیر .

آن گاه طی سخنانی فرمود:

مردم! دعوت پیشوای خود را پاسخ مثبت دهید و به یاری برادران خود بشتابید، البته در این راستا افرادی هستند که به یاری وی کمتر همت بندند. به خدا سوگند! اگر زمام امور را خردمندان و فرزندان برعهده گیرند برای حال و آینده بهتر و سرانجامی نیک خواهد داشت. بنابراین، دعوت ما را بپذیرید و در گرفتاری هایی که برای ما و شما پیش آمده ما را یاری دهید. امیرمؤمنان(علیه السلام) می فرماید: اکنون که من به پا خاسته ام یا ستمکارم یا ستمدیده، ولی خدا را به یادتان می آورم هرکس بخواهد حق خدا را رعایت کند باید به پاخیزد، اگر مرا مظلوم می پندارد یاری ام کند و اگر ظالم و ستمکار می یابد بگیرد و کیفر دهد، به خدا سوگند! طلحه و زبیر نخستین کسانی بودند که دست بیعت به من دادند و اولین افرادی بودند که پیمان شکنی نموده و خیانت ورزیدند [گناهم چه بود] که چنین کردند؟ آیا مالی را اندوخته و یا حکمی از احکام خدا را تغییر دادم؟ مردم! اکنون به پاخیزید و مردم را به کارهای نیک سفارش کرده و از زشتی ها بازدارید.^(۱۶۰)

مردم با جان و دل به ندای امام حسن (علیه السلام) پاسخ مثبت دادند، ولی مالک اشتر کار را آن زمان پایان یافته می دید که ابوموسی با خواری و ذلت و قدرتی درهم شکسته، از شهر بیرون رانده شود، از این رو، با جمعی از هوادارانش کاخ فرمانروایی را به محاصره درآورده و ابوموسی را از آن بیرون راندند. کار امام (علیه السلام) که پابرجا گشت با مردم سخن گفت و آن ها را برای جهاد و مبارزه دعوت کرد و فرمود:

مردم! من فردا صبح حرکت می کنم، هر يك از شما تمایل دارد مرا همراهی کند سواره و یا از طریق آب (با قایق) حرکت کند.

انبوه جمعیت، خواسته امام حسن (علیه السلام) را پذیرا شدند. قیس بن سعد که از شادی دیدن این منظره در پوست خود نمی گنجید، اشعاری بدین شرح سرود:

خداوند به کوفیان پاداش خیر عنایت کند که به یاری دین خدا برخاستند و به یارو گویی های دلسردکنندگان اعتنایی نکردند و اظهار داشتند علی، برترین شخصیت است که عوض از پیمان شکنان به پیشوایی او خرسندیم. آن دو (طلحه و زبیر) عمداً همسر پیامبر را به عرصه نبرد کشاندند و ساریان، او را به آرامی سوار بر جمل بدان جا آورد.^(۱۶۱)

موج جمعیت یکباره از کوفه به حرکت درآمد و هزاران تن با میل و رغبت به یاری امام (علیه السلام) شتافتند و به فرماندهی امام حسن (علیه السلام) گسیل شدند تا به منطقه «ذی قار» رسیده و با امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در آن دیار به سر می برد، دیدار نمودند و حضرت از موفقیت فرزندش حسن شادمان گشت و از تلاش های پیگیر وی قدرانی به عمل آورد.

۴. رویارویی دو سپاه و سخنان امام مجتبی (علیه السلام)

سپاهیان امام (علیه السلام) از «ذی قار» به حرکت درآمدند و با طی مسیر، به منطقه «زاولیه»^(۱۶۲) رسیدند، حضرت طی نامه ای به عایشه وی را به جلوگیری از خونریزی و حفظ وحدت و یکپارچگی مسلمانان فراخواند و با ارسال نامه ای به طلحه و زبیر، آنان را به آرامش دعوت کرد و از آنان خواست از ایجاد تفرقه^(۱۶۳) میان مردم دست بردارند ولی هیچ يك از آنان به ندای حق طلبانه امام (علیه السلام) پاسخ مثبت نداده و بر ایستادگی و نبرد با آن حضرت، پافشاری نشان دادند.

۱۶۱. الغدير ۷۶/۲ .

۱۶۲. محلی در نزدیکی بصره، معجم البلدان؛ ۳۷/۴ .

۱۶۳. حياة الامام الحسن از قرشی ۴۴۲/۱ - ۴۴۳ .

عبدالله بن زبیر بیش از همه، مردم را به آشوب و بلوا و خونریزی تحریک می کرد و تمام ابزار و وسایلی را که امیرالمؤمنین (علیه السلام) جهت برقراری صلح و آرامش به کار گرفت، از میان برد و در جمع انبوه مردم بصره به سخن پرداخت و آنان را به جنگ دعوت کرد که سخنانش عیناً از نظرتان می گذرد «مردم! علی بن ابی طالب، عثمان خلیفه برحق را کشت، سپس به تدارک سپاه پرداخت و به سویتان لشکرکشی کرد تا بر شما مسلط شود و شهرتان را از شما بستاند. اکنون مردانه به خونخواهی خلیفه خود به پاخیزید و از حریم خویش مراقبت نمایید و برای دفاع از زنان و فرزندان و فامیل و خویشاوندان، مبارزه کنید. آیا راضی می شوید کوفیان وارد شهر شما شوند؟ بر آنان خشم بگیرید زیرا مورد خشم قرار گرفته اید. با آنان بجنگید، زیرا به جنگ شما آمده اند. به هوش باشید! علی می خواهد تنها خود زمام امور را به دست داشته باشد، به خدا سوگند! اگر بر شما پیروز شود، دین و دنیای شما را به تباهی می کشاند».^(۱۶۴)

خبر سخنرانی عبدالله بن زبیر به امیرمؤمنان (علیه السلام) رسید حضرت به فرزندش امام حسن (علیه السلام) اشاره کرد تا بدو پاسخ دهد، امام مجتبی (علیه السلام) به ایراد سخن پرداخت و با حمد و ثنای الهی فرمود:

سخنان ابن زبیر به گوشمان رسید او پدرم را قاتل عثمان دانست شما مهاجران و انصار و دیگر مسلمانان به خوبی آگاهید که زبیر درباره عثمان چه می گفت و با چه نامی از او یاد می کرد و چگونه او را متهم می ساخت؟ طلحه در آن هنگام که هنوز عثمان در قید حیات بود و بر بیت المالش حمله برد، اکنون چگونه به خود اجازه می دهند پدرم را به قتل او متهم سازند و به ناسزاگویی وی پردازند؟ اگر ما نیز بخواهیم، ناسزایشان بگوییم بر این کار قادریم.

ابن زبیر در سخنانش گفته است: علی (علیه السلام) زمام امور مردم را از آنان ربوده (بدانید) پدرش بیش از هر کس دیگر مسئول این حادثه است زیرا برترین حجت و دلیل پدرش این بود که با علی (علیه السلام) دست بیعت داد ولی با دل بیعت نکرد او به ظاهر اقرار به بیعت نمود ولی با دیگران دمخور بود، اگر بر این ادعایش دلیل و حجت دارد اقامه کند ولی چه برهان و دلیلی می تواند داشته باشد؟

وی، از ورود کوفیان به بصره شگفت زده می شود! ولی ورود حق پرستان بر باطل گرایان چه جای شگفتی است؟ ما با هواداران عثمان سر جنگ نداریم ولی با شخص جمل سوار (عایشه) و پیروانش می جنگیم.

۵ . حضور امام علی(علیه السلام) پس از جنگ جمل

پس از پایان جنگ امیرمؤمنان (علیه السلام) يك ماه در بصره درنگ فرمود و سپس آن جا را به قصد کوفه ترك گفت و عبدالله بن عباس را به فرمانروایی آن شهر گمارد امیرالمؤمنین (علیه السلام) قبل از حرکت به سوی صفین و نبرد با قاسطین (معاویه و هوادارانش) چند ماه در کوفه اقامت گزید و طی این مدت به تعیین وظائف و مسئولیت های فرمانروایان و سر و سامان دادن امور مردم پرداخت و در این فاصله میان او و معاویه و دیگر کسانی که از خلافتش سر برتافته بودند، نامه هایی رد و بدل شد.

۶ . سخنرانی امام حسن(علیه السلام)

علامه مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب «العدد» به نقل روایتی پرداخته که اشاره دارد برخی مردم کوفه امام حسن (علیه السلام) را به عجز و ناتوانی از اقامه دلیل و حجت و عدم قدرت بر سخنرانی، متهم ساختند و شاید این روایت مربوط به همین برهه باشد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) با شنیدن این اتهامات، فرزندش امام حسن(علیه السلام) را طلبید و از او خواست در جمع مردم کوفه به ایراد سخن پردازد تا بر این پندارهای غلط خط بطلان بکشد. امام حسن(علیه السلام) درخواست پدر را لبیک گفت و در جمع انبوه کوفیان سخنرانی آتشینی ایراد نمود که در آن آمده است:

مردم! از خدای خویش خرد بیاموزید خدای عزوجل حضرت آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید، دودمانی که بعضی از بر خی دیگر گرفته شده اند و خداوند شنوا و آگاه است. ما دودمان آدم و خانواده نوح و برگزیدگان ابراهیم و سلاله اسماعیل و خاندان محمدیم، ما نسبت به شما چونان آسمان برافراشته و زمین گردش کننده و خورشید درخشان و درخت زیتونیم که نه شرقی است و نه غربی، درختی که روغنش برکت یافت و ریشه و اصلش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و شاخه اش علی(علیه السلام) بود. به خدا سوگند! ما میوه همان درختیم. آن کس که به شاخه ای از آن بیاویزد از عذاب الهی نجات یافته و کسانی که از آن سرپیچی کنند، در آتش جهنم درخواهند افتاد.

با پایان پذیرفتن سخنان امام حسن (علیه السلام)، امام امیرالمؤمنین(علیه السلام)برفراز منبر رفت و فرمود:

«يا بن رسول الله! أثبت على القوم حجتك و اوجب عليهم طاعتك، فويل لمن خالفك»؛^(۱۶۵)

ای فرزند رسول خدا! حجت و برهان خویش را بر مردم اقامه نمودی، اطاعت خویش را بر آنان واجب ساختی و ای بر آن کس که از تو فرمان نبرد.

۷. امام مهبای نبرد با معاویه

وقتی کلیه ابزار و وسائلی که امام امیرمؤمنان (علیه السلام) جهت برقراری صلح و آشتی به کار برده به ناکامی انجامید و معاویه هم چنان به ستیز با حکومت قانونی و براندازی خلافت اسلامی و بازگرداندن آداب و رسوم جاهلیت پافشاری نشان داد و به صفین لشکرکشی کرد و فرات را اشغال نمود، امام (علیه السلام) آماده نبرد با او شد و نیروهایی را که از مهاجران و انصار به یاری وی شتافته بودند، فرا خواند و بدانان فرمود:

مردم! شما انسان هایی نیک اندیش و بسیار بردبار و شکیباییید و همواره حق بر زبانتان جاری است، آنچه را انجام می دهید، میمون و خجسته است، اکنون تصمیم داریم به سمت دشمن حرکت کنیم، در این زمینه نظر خود را اعلان دارید.

عده زیادی از شخصیت های بزرگ اسلامی نظیر: عمار یاسر، سهل بن حنیف، مالک اشتر، قیس بن سعد، عدی بن حاتم و هاشم بن عتبّه به پا خاسته و پشتیبانی خود را از تصمیم امام (علیه السلام) در حرکت به سمت دشمن و رویارویی با آنان اعلام داشتند.^(۱۶۶)

در این هنگام امام حسن (علیه السلام) خطابه مهمی ایراد نمود که در آن فرمود:

«الحمد لله لا اله غيره وحده لا شريك له، وأثنى عليه بما هو أهله، انّ ممّا عظم الله عليكم من حقه و أسبغ عليكم من نعمه ما لا يحصى ذكره ولا يؤدّي شكره ولا يبلغه صفة ولا قول ونحن انما غضبنا لله ولكم، فانه منّ علينا بما هو أهله أن نشكر فيه آلاءه وبلاءه وغماءه قولاً يصعد إلى الله فيه الرضا، و تنتشر فيه عارفة الصدق، يصدق الله فيه قولنا ونستوجب فيه المزيد من ربنا، قولاً يزيد ولا يبيد، فانه لم يجتمع قوم قط على أمر واحد الا اشتد أمرهم، واستحمت عقبتهم، فاحتشدوا في قتال عدوكم معاوية و جنوده، فانه قد حضر ولا تخاذلوا فانّ الخذلان يقطع نياط القلب، وانّ الاقدام على

۱۶۵. بحار الانوار ۳۵۸/۴۳.

۱۶۶. در کتاب زندگانی امیرالمؤمنین ۵۲/۲ - ۵۷ سخنانی که در تأیید و پشتیبانی امام بیان شده، آمده است.

لأنه لم يمتنع قوم قط رفع الله عنهم العلة وكفاهم جوائح الذلة، وهداهم معالم الملة»؛

سپاس خداوندی را که معبودی جز او نیست و شریکی ندارد و او را چنان که سزاوار است ستایش می‌کنم، به راستی حق بزرگی را که خداوند به شما عنایت کرده و نعمت‌های فراوانی را که به شما ارزانی داشته، قابل شمارش نیست و سپاس و شکرش ادا نگردد و در توصیف و بیان ننگجد. ما به خاطر خدا و در جهت مصالح شما خشم گرفتیم، زیرا خداوند بر ما منت نهاده تا شکرگزار وی شویم و در نعمت‌ها و آزمون‌ها و بخشش‌هایش خشنودی و رضای او را به دست آوریم، تا نشانه راستین حق در میان ما گسترش یابد و خداوند ما را در آن راستگو شمارد تا سزاوار نعمتی فزون‌تر از جانب پروردگار خود شویم، گفتاری که نعمت را افزون کند و آن را به تباهی نکشاند، امور هر ملتی که به اتحاد و همبستگی دست یافت استحکام یافته و به قدرت رسیدند و پیوندشان استوار و پابرجا گردید. بنابراین، برای نبرد با دشمن خود معاویه و سپاهیان‌ش بسیج شوید زیرا اینک آماده نبرد با شماست مبدا دست از یاری و پشتیبانی یکدیگر بردارید که این عمل سبب گسستن رشته پیوند دل‌ها می‌شود و پایمردی در نبرد و پیکار ضامن همیاری و جلوگیری از شکست است، زیرا خداوند مردمی را که از خود پایداری نشان دهند از ضعف و سستی و ناتوانی می‌رهاند و در محنت‌ها و دشواری‌های خواری و ذلت آن‌ها را مورد حمایت قرار می‌دهد و به نشانه‌های دیانت رهنمونشان می‌گرداند.

والصلح تأخذ منه مراضیت به * والحرب یكفیک من أنفاسها جرع (۱۶۷)**

سخنان فصیح و بلیغ امام (علیه السلام) سراسر، دعوت به وحدت و یکپارچگی و همیاری در جهت نبرد و مبارزه با سرکشان و زورگویان بود و مردم به درخواست امام پاسخ مثبت داده و به سرعت خویش را برای یاری حق و دفاع از آیین مقدس اسلام، مهیا ساختند.

۸. نبرد صفین

هر دو سپاه در صفین گردآمدند و امام علی (علیه السلام) تلاش فراوانی انجام داد تا از بروز جنگ با معاویه پرهیز شود ولی تلاش‌های آن بزرگوار بی نتیجه ماند و ناگزیر وارد عرصه کارزار شد. چندین ماه به طول انجامید و طی آن هزاران تن از مسلمانان و مؤمنان قربانی قدرت طلبی معاویه شدند.

امام حسن (علیه السلام) در جنگ صفین نقش بسیار برجسته ای ایفا نمود. تاریخ نگاران آورده اند: هنگامی که امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) صفوف لشکریانش را آراست و فرماندهی جناح راست سپاه را به امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) و عبدالله بن جعفر و مسلم بن عقیل سپرد.^(۱۶۸) معاویه خواست امام حسن (علیه السلام) را بیازماید، از این رو، عبید الله بن عمر را نزد او فرستاد تا با وعده خلافت به او وی را بفریبد، شاید از یاری پدرش دست بردارد، عبید الله به سوی حضرت رفت و عرضه داشت: کاری به شما دارم.

حضرت فرمود: چه کاری؟

عبید الله گفت: «پدرت قریشیان را از اول تا آخر از دم تیغ گذراند و مردم از او کینه ها به دل دارند، آیا حاضری زمام امور را خود به دست گیری تا تو را به زمامداری برگزینیم؟!». ^(۱۶۹)

امام حسن (علیه السلام) در کمال قاطعیت فرمود: به خدا سوگند! چنین کاری هیچ گاه انجام پذیرفتنی نیست» سپس افزود:

«لَكَأَيِّ أَنْظَرَ إِلَيْكَ مَقْتُولًا فِي يَوْمِكَ أَوْ غَدِكَ، أَمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ زَيْنَ لَكَ وَخَدَعَكَ حَتَّى أَخْرَجَكَ مَخْلَقًا بِالْخُلُقِ وَتَرَى نِسَاءَ أَهْلِ الشَّامِ مَوْفَقَكَ وَ سَيَصْرَعُكَ اللَّهُ وَ يَبْطَحُكَ لَوْجَهَكَ قَتِيلًا»^(۱۷۰)

گویی امروز یا فردا تو را در میدان جنگ کشته می بینم، شیطان فریبت داده و چنان تو را زینت بخشیده که خود را آراسته و معطر ساخته ای تا زنان شام با دیدنت فریفته تو شوند ولی به زودی خداوند تو را به خاک هلاکت خواهد افکند.

عبیدالله با ناکامی در مأموریتش مأیوس و درمانده نزد معاویه بازگشت و او را در جریان سخنان امام حسن (علیه السلام) قرار داد و معاویه گفت: «او پسر پدرش است.»^(۱۷۱) همان روز عبیدالله به طرفداری از معاویه به میدان جنگ رفت، پس از اندکی توسط مردی از قبیله همدان به قتل رسید. وقتی امام حسن (علیه السلام) از میدان کارزار عبور نمود، مردی را دید بر جنازه ای تکیه زده و نیزه اش را در چشم او فرو برده و افسار اسبش را به پای او بسته است. امام (علیه السلام) به اطرافیانش فرمود: ببینید این مرد

۱۶۸. مناقب ابن شهر آشوب ۱۶۸/۳.

۱۶۹. حیاة الامام الحسن ۴۹۲/۱.

۱۷۰. حیاة الامام الحسن ۴۹۲/۱.

۱۷۱. حیاة الامام الحسن ۴۹۲/۱.

کیست؟ همراهان به حضرت اطلاع دادند که وی مردی از قبیله همدان و شخص مقتول، عبید الله بن عمر است. (۱۷۲)

پر واضح است که این رخداد از جمله کرامات امام حسن (علیه السلام) تلقی می شود زیرا حضرت قبل از وقوع ماجرا از سرنوشت عبیدالله خبر داده و وی را از سرانجام ذلت بارش، آگاه ساخته بود و این ماجرا به این سرعت تحقق یافت.

۹. جلوگیری از نبرد امام حسن (علیه السلام)

رویارویی در جنگ صفین حالتی یکنواخت نداشت، گاهی به صورت درگیری و جنگ و گریز میان دو سپاه انجام می پذیرفت و گاهی دو لشکر کاملاً با یکدیگر در می آویختند. در نخستین رویارویی که جنبه درگیری کامل داشت امام علی (علیه السلام) فرزندش حسن را مهیای حمله به صفوف سپاهیان شام دید، به اطرافیانش فرمود: این جوان را به فرمان من از جنگ باز دارید مبادا با شهادتش پشتم را بکشند، زیرا دریغ می آید با مرگ این دو جوان (یعنی حسن و حسین) دودمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) قطع شود.

۱۰. امام حسن (علیه السلام) و حکمیت

پس از گذشت چند ماه از رویارویی سپاه امام علی (علیه السلام) و لشکریان معاویه و خسارت های فراوانی که متوجه دو طرف شد، سپاهیان حق، به فرماندهی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آستانه پیروزی و پایان دادن به خونریزی شدیدی که معاویه آن را در پیکر امت اسلام به وجود آورد، قرار گرفتند. ولی عمرو عاص لشکریان معاویه را از شکست حتمی نجات داد و آن زمانی بود که سپاه معاویه قرآن ها را بر نیزه کرده و خواستار حکمیت قرآن بین طرفین شدند و آن گاه که جمعی از جنگجویان، امام علی (علیه السلام) را تحت فشار زیاد قرار دادند حضرت به ناچار پذیرای حکمیت شد، اینان افرادی بودند که در اثر جهل و نادانی تحت تأثیر نیرنگ و فریب عمرو عاص قرار گرفتند چنان که منافقان و فرصت طلبان با حمایت و پشتیبانی از افراد نادان، خواستار وارد کردن فشار بیشتر آنان بر امام مظلوم (علیه السلام) شدند.

با فریب خوردن ابوموسی اشعری - نماینده عراقیان - با حيله عمرو عاص - نماینده شامیان - در ماجرای حکمیت، آن دسته از افرادی که حکمیت را بر امام تحمیل کرده

بودند به اشتباه بزرگی که در آن گرفتار آمدند، پی بردند. از این رو، متوجه امام شده واز او خواستند کلیه تعهداتی را که در اثر فشار آنان امضاء نموده، لغو کند و جنگ با معاویه را از سر بگیرد. فراتر از آن، اظهار داشتند که حضرت با پذیرفتن حکمیت، مرتکب اشتباه شده است به همین دلیل، شعار «لا حکم الا لله» را که سبب آشفتگی دیگر و فاجعه جدیدی بین لشکریان امام علی (علیه السلام) شد، سر دادند.

از این جا بود که امام (علیه السلام) جلوگیری از وقوع حادثه را ضروری دانست. بدین ترتیب، فردی را که از هر جهت مورد اطمینان و احترام مردم بود فرا خواند تا در مورد آنان سخن بگوید و سخنانش به گونه ای باشد که با دلیل و برهان بر حکم ابوموسی اشعری خط بطلان بکشد و مشروعیت اصل حکمیت را برای آنان روشن سازد، امام (علیه السلام) فرزندش امام حسن را برای این کار برگزید و بدو فرمود: فرزندم! به پاخیز و درباره این دو تن، عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری) و عمرو عاص سخن بگو. امام مجتبی (علیه السلام) به پاخاست و بر چوب های منبر بالا رفت و فرمود:

مردم! به راستی که شما در باره این دومرد فراوان سخن گفتید، این دو انتخاب شده بودند که فقط طبق کتاب خدا حکم کننده نه از روی هوای نفس، ولی برعکس به هوای نفس حکم کردند نه به کتاب خدا و کسی که چنین باشد نمی توان او را حکم نامید، بلکه وی محکوم است و عبدالله بن قیس (ابوموسی) آنگاه که خلافت را برای عبدالله بن عمر مقرر داشت، مرتکب سه اشتباه شد: با پدرش عمر مخالفت کرد، زیرا عمر به این کار راضی نشد و حتی پسر خود را از اعضای شورا نیز قرار نداد.

دوم: با خود عبدالله در این مورد مشورت نکرد.

سوم: مهاجران و انصاری که حکومت را سرپا نموده و به وسیله آن بر مردم حکومت می رانند، در این باره نظری ارائه ندادند ولی اصل حکمیت دارای مشروعیت است چرا که نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) سعد بن معاذ را در ماجرای بنی قریظه حکم قرار داد و او نیز طبق رضای خدا حکم کرد، تردیدی نیست اگر مخالفت کرده بود، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بدان حکمیت رضایت نمی داد.^(۱۷۳)

امام حسن (علیه السلام) در سخنرانی بسیار مناسب خود مهم ترین نقاط حساسی که محور نزاع و مشاجره و منع فتنه و آشوب را تشکیل می داد ارائه نمود و روشن ساخت کسی که برای حکمیت انتخاب می شود اگر بر مبنای حق حکم کند از گفتارش پیروی می شود و نظریه اش، به خصومت و دشمنی پایان می دهد و تسلیم خواسته ها و

تمایلات فاسد نمی شود و ابوموسی در حکمیتش تسلیم حق نبود بلکه با پیروی از هوای نفس خویش عبدالله بن عمر را کاندید خلافت نمود در صورتی که پدرش عمر وی را شایسته خلافت ندانسته بود. افزون بر این که شرط اساسی انتخاب، اتفاق نظر مهاجر و انصار در آن گزینش بود که چنین چیزی نیز حاصل نشد چنان که امام (علیه السلام) در سخنان خویش با استناد به حکمیت سعد بن معاذ در بنی قریظه به دستور رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به مشروعیت حکمیت، که خوارج در مقام انکار آن بر آمده بودند اشاره فرمود.

۱۱. وصیت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرزندش حسن (علیه السلام)

امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در بازگشت از صفین در منطقه ای به نام «حاضرین» وصیت مهمی خطاب به فرزندش امام حسن (علیه السلام) عنوان فرمود که درس های ارزنده ای در بردارد.

۱. من الوالد الفان، المقرّ للزمان المدبر العمر، المستسلم للدنیا، الساکن مساکن الموتی والظاعن عنها غداً الى المولود المؤمل ما لا یدرک السالك سبیل من قد هلك، غرض الأسقام، و رهینة الأيام و رمیة المصائب...

۲. اما بعد؛ فان فیما تبینت من إدبار الدنیا عنی، و جموح الدهر علیّ، و اقبال الآخرة الی، ما یزعنی عن ذکر من سواى، و الاهتمام بما ورائی غیر انی حیث تقرد بی دون هموم الناس هم نفسی فصدفنی رأیى و صرفنی عن هواى و صرّح لی محض أمرى فأفضى بی الی جد لا یكون فیہ لعب و صدق لا یشوبه کذب و وجدتك بعضی بل وجدتك کلى حتى كأنّ شیئاً لو اصابک أصابنى، و کان الموت لو أتاک أتانى فعنایى من أمرک ما یعینى من أمر نفسى، فکتبت الیک کتابى مستظہراً به ان أنا بقیت لك او فنیث.

۳. فانى اوصیک بتقوى الله - ای بنی - و لزوم أمره و عمارة قلبک بذكره و الاعتصام بحبله و ای سبب اوثق من سبب بینک و بین الله ان أنت أخذت به؟

۱. وصیتی است از پدری فانی، او که پذیرای دشواری های روزگار است و عمر خویش را پشت سر نهاده و تسلیم زمانه گشته است. نکوهشگر دنیا و ساکن دیار مردگان، که فردا از آن سفر خواهد کرد، به فرزندی که در آرزوی چیزی به سر می برد و بدان دست نخواهد یافت و طی کننده راهی است که رهروانش به هلاکت رسیدند، هدف تیرهای بیماری، و گروگان گذر زمان است. سپری که آماج تیرهای مصیبت و اندوه است.

۲. اما بعد؛ من از پشت کردن دنیا به خود و سرکشی روزگار بر خویش و روی آوردن آخرت به خود، دریافتم که باید دیگران را رها سازم و به خود بپردازم و تمام همت خویش را در کار آخرت به کار گیرم هرچند در اندیشه مردم هستم، در خود نیز بیندیشم و غم خود نیز بخورم، این اندیشه مرا بازگرداند و از پیروی خواسته های نفس بازداشت و حقیقت کارم را برایم روشن ساخت و در نتیجه مرا به تلاشی جدی برانگیخت که بازیچه نبود، با حقیقتی آشنا ساخت که در آن دروغی راه نداشت، من تو را پاره تن خود، بلکه تمام وجود خودم یافتم، چنان که اگر آسیبی به تو رسد گویی به من رسیده و اگر مرگ به سراغت آید گویی به سراغ من آمده. از این رو، کار تو را چون کار خویشتن پنداشتم و بدین منظور این سفارش را نوشتم تا برایت تکیه گاهی باشد، زنده باشم یا نباشم.

۳. پسر! تو را به پروای از خدا و ملازمت دستورات او و آباد کردن دل خود، به یاد وی و چنگ زدن به ریسمانش سفارش می کنم، کدام رشته اگر بدان چنگ زنی از رشته ای که میان تو و خداست، استوارتر است؟

٤. أحي قلبك بالموعظة، وأمته بالزهد، وقوه باليقين، ونوره بالحكمة وذلك بذكر الموت وقرره بالفناء وبصره فجائع الدنيا وحذره صولة الدهر وفحش تقلب الليالي والأيام وأعرض عليه أخبار الماضين وذكره بما اصاب من كان قبلك من الأولين و سر في ديارهم واثارهم فانظر فيما فعلوا و عما انتقلوا، و اين حلوا ونزلوا، فانك تجدهم قد انتقلوا عن الأحبة، وحلوا ديارالغربة وكأنتك عن قليل قد صرت كأحدهم، فأصلح مثواك، ولا تتبع أحرثك بدنياك ودع القول فيما لاتعرف والخطاب فيما لم تكلف.

٥. وخض الغمرات للحق حيث كان، وتفقه في الدين، وعود نفسك التصبر على المكروه ونعم الخلق التصبر في الحق، وألجى نفسك في أمورك كلها الى الهك، فانك تلجئها الى كهف حريز ومانع عزيز.

٦. فنفهم يا بُني وصيتي، واعلم أن مالك الموت هو مالك الحياة، و أن الخالق هو المميت، و أن المُفنى هو المُعيد، و أن المبتلي هو المعافي، و أن الدنيا لم تكن لتستقر إلا على ما جعلها الله عليه من النعماء والابتلاء والجزاء في المعاد، او ما شاء مما لاتعلم... فاعتصم بالذي خلقك ورزقك وسواك، وليكن له تعبدك، واليه رغبتك، ومنه شفقتك.

٤. دلت را با موعظه زنده نما و با بی رغبتی به دنیا آن را بمیران و سرکوب کن، با یقین، آن را قوی ساز و با حکمت، روشن کن و با یاد مرگ، آن را فروتن و خوار گردان، آن را در اقرار به فناى هر چیزی وادار و در فجایع دنیوی، بینایی اش ببخش. و از هجوم دشواری های زمانه و زشتی دگرگونی شب ها و روزها، بر حذرش دار و سرگذشت گذشتگان را به او ارائه بده و آن چه را بر سر دنیای تو آمده به آن یادآور شو. در شهرها و خانه ها و آثارشان عبورنما و نیک بنگر که چه کردند و از کجا رفتند و در کجا فرود آمدند و منزل گزیدند! اگر چنین کنی درخواهی یافت که آنان از میان دوستان رفتند و به سرای غربت درآمدند و گویی دیری نباید که تو نیز به یکی از آنان تبدیل خواهی شد. بنابراین، جایگاه همیشگی ات را نیکو ساز و آخرتت را به دنیای خویش سودا مکن. از آن چه نمی دانی سخن مگو و از آن چه بر عهده ات نیست دم مزن.

۵. در گرداب دشواری‌ها و مشکلاتِ حق وارد شو و دین را عمیقانه دریاب. خویشتن را در امور ناخوشایند به صبر و بردباری عادت بده، که صبر در راه حق، از اخلاق نکو و پسندیده تلقی می‌شود، خود را در همه کارها در پناه خدای خویش قرار ده که اگر چنین کنی به پناهگاهی استوار و در پناه نگاهبانی قدرتمند، درآمدی ای.

۶. پسرم! سفارش و وصیتم را به خوبی درک کن و بدان که مرگ از آن کسی است که حیات از آن اوست و آفریننده، همان کسی است که می‌میراند و فنا کننده همان است که باز می‌گرداند و گرفتارکننده همان کسی است که عافیت می‌بخشد. دنیا جز بر آن حال که خدا آن را مقرر داشته با نعمت‌ها و بلاها و پاداش روز جزا و دیگر اموری که او خواسته و ما نمی‌دانیم، استقرار نمی‌یابد... پس به خدایی که تو را آفریده و روزی داده و اندامی نیکو بخشیده پناه آور، بندگی ات باید برای او و توجه به سمت و سوی وی و بیم ات از او باشد.

۷. واعلم يا بُنَيَّ أَنْ احداً لم ينبئ عن الله سبحانه كما أنبأ عنه الرسول(صلى الله عليه وآله) فارضَ به رانداً، و إلى النجاة قانداً، فَإِنِّي لم ألك نصيحةً فَإِنَّكَ لن تبلغ في النظر لنفسك - وإن اجتهدت - مبلغ نظري لك.

۸. واعلم يا بُنَيَّ أَنَّهُ لو كان لربِّك شريك لأتتكَ رُسُلُهُ، ولرأيت آثار ملكه وسلطانه، ولعرفت أفعاله و صفاته، ولكِنَّه اله واحد كما وصف نفسه، لا يضاذه في ملكه أحد، ولا يزول ابداً ولم يزل. أوّل قبل الأشياء بلا أوليّة، وآخر بعد الأشياء بلانهاية، عَظُم عن أن تثبت ربوبيّته بإحاطة قلب او بصر.

۹. فإذا عرفت ذلك فافعل كما ينبغي لمثلك أن يفعله في صِعْرَ خطره وقلة مقدرته وكثرة عجزه، وعظيم حاجته الى ربّه، في طلب طاعته، والخشية من عقوبته، والشفقة من عقوبته، والشفقة من سخطه، فَإِنَّه لم يأمرك إلا بحسن ولم ينهك إلا عن قبيح.

۱۰. ... يا بُنَيَّ اجعل نفسك ميزاناً فيما بينك وبين غيرك، فأحبب لغيرك ما تحب لنفسك، وكره له ما تكره لها، ولا تظلم كما لا تُحِبُّ أن تُظلم، وأحسن كما تحب أن يُحسن إليك، واستقبح من نفسك ما تستقبحه من غيرك، و ارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسك ولا تقل ما لا تعلم و إن قلّ ما تعلم، ولا تقل ما لا تحب أن يقال لك.

۷. پسر من! بدان هیچ کس از خدا آن گونه که پیامبر ما خبر داده، اطلاع نداده است. بنابراین، به او خشنود شو تا پیشوا و رهنمونگر تو به سوی نجات و رهایی باشد که من از نصیحت به تو کوتاهی نکردم و تو در اندیشه ات برای خود - هر چند بکوشی - به مقداری که من در حق تو می اندیشم، نخواهی رسید.

۸. پسر من! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، فرستادگان آن شریک به سویت می آمدند و آثار مُلک و پادشاهی او را مشاهده می کردی و کارها و صفاتش را می شناختی اما او خدایی یگانه و بی همتاست، همان گونه که خویشتن را وصف نموده است. کسی در قلمرو حکومتش بر ضدّ او وجود ندارد، همواره هست و همیشه بوده است. خدایی که اوّل است پیش از هر چیز، بی آن که او را اولیتی باشد و آخر است پس از هر چیز، بی آن که از نهایی برخوردار باشد. بزرگ تر از آن است که ربوبیتش را دلی یا دیده ای فرا گیرد.

۹. اکنون که بر این حقیقت آگاه شدی چنان عمل نما که فردی نظیر تو که از منزلتی کوچک و نیرویی اندک برخوردار و ناتوانی ات بسیار و نیازت به پروردگارت زیاد است. در اطاعت او و ترس از عذاب و هراس از خشم او، عمل می کند زیرا خداوند تو را تنها به نیکی فرمان داد و تنها از زشتی ها، نهی کرده است.

۱۰. بسرم! خود را میزان میان دیگران قرار ده، آن چه را برای خود می پسندی برای دیگران نیز پسند و آن چه را برای خود نمی پسندی برای دیگران نیز می پسند همان گونه که دوست نداری به تو ستم روا شود تو نیز به دیگران ستم روا مدار و همان گونه که می خواهی به تو نیکی شود تو نیز به دیگران نیکی کن، کاری را که از دیگران زشت می شماری از خود نیز زشت شمار. از مردم برای خود به همان خشنود باش که از خود در حق آنان خشنود هستی. آن چه را نمی دانی مگو، هرچند دانسته هایت اندک باشد و آن چه را نمی پسندی درباره ات بگویند تو نیز در حق دیگران مگو.

۱۱. واعلم أن الاعجاب ضد الصواب، وآفة الألباب، فاسع في كدحك و لا تكن خازناً لغيرك
وإذا أنت هديت لقصدي فكأن اخشع ما تكون لربك.

۱۲. ... واعلم أن الذي بيده خزائن السماوات والأرض قد أذن لك في الدعاء، وتكفل لك بالإجابة، وأمرك أن تسأله ليعطيك، وتسترحمه ليرحمك، ولم يجعل بينك وبينه من يحجبك عنه.

۱۳. ... ثم جعل في يديك مفاتيح خزائنه بما أذن لك فيه من مسألته، فمتى استفتحت بالدعاء أبواب نعمته، واستمطرت شأبيب رحمته، فلا يُقنطك إبطاء اجابته، فإنّ العطيّة على قدر النية، وربّما أخرت عنك الإجابة ليكون ذلك أعظم لأجر السائل، وأجزل لعطاء الآمل، وربّما سألت الشيء فلا توتاه، واوتيت خيراً منه عاجلاً أو أجلاً أو صرف عنك لما هو خير لك، فلربّ أمر قد طلبته فيه هلاك دينك لو أوتيته فلتكن مسألتك فيما يبقى لك جماله، ويُنفى عنك وباله، فالمال لا يبقى لك ولا تبقى له.

۱۴. ... يا بُنَيَّ! أكثر من ذكر الموت، و ذكر ما تهجم عليه، وثقضي بعد الموت إليه حتى يأتيك وقد أخذت منه حذرك، وشددت له أزرک، ولايأتيك بغتة فيبهرک، وایاک أن تغتر بما ترى من إخلاد اهل الدنيا إليها، وتكالبهم عليها، فقد نبأك الله عنها، وعتت هي لك عن نفسها،

وتكشفتُ لك عن مساويها، فإتما أهلها كلاب عاوية، وسباع ضارية، يهرّ بعضها على بعض،
ويأكل عزيزها ذليلها، ويقهر كبيرها صغيرها.

۱۱. بدان که خودپسندی، خلاف راه صواب و آفتِ عقل و خرد آدمی است. سخت کوشاباش، اما
خزانه دار دیگران مباش. هرگاه راه خویش را یافتی در برابر پروردگارت بیش از هر زمان، فروتنی نما.

۱۲. بدان! خدایی که گنجینه های آسمان ها و زمین به دست اوست به تو اجازه دعا داده و اجابت آن را
بر عهده گرفته است و تو را فرمان داده که از او بخواهی تا به تو ببخشد و از او رحمت درخواست کنی تا
مشمول رحمتت گرداند. میان خود و تو حاجب و دریائی قرار نداده است.

۱۳. ... خداوند کلیدهای گنجینه هایش را در دستان تو نهاده است چرا که به تو اجازه داده تا از او
بخواهی. بنابراین، هرگاه بخواهی می توانی درهای نعمتش را با دعا بگشایی و ریزش باران رحمتش را
درخواست کنی، پس تأخیر در اجابت دعا تو را نومید نکند، زیرا عطا و بخشش خداوند به اندازه نیت است چه
بسا در اجابت دعایت تأخیر اندازد، تا پاداش دعاکننده بیشتر و عطای آرزومند افزون تر گردد. چه بسا چیزی
را خواسته ای و به تو ندهند ولی بهتر از آن را در دنیا یا آخرت به تو خواهند داد و یا مصلحت تو در آن بوده
که آن را از تو دریغ دارند چه بسا چیزی از خداوند بخواهی که اگر عطایت کند موجب تباهی دینت می شود.
بنابراین، همواره از خداوند چیزی را بخواه که زیبایی اش برایت بماند وزر و وبال آن از تو دور باشد که نه
ثروت برای تو می ماند و نه تو برای ثروت ماندنی هستی.

۱۴. پسر! مرگ و موقعیتی را که ناگهان در آن قرار می گیری و پس از مرگ بدان می رسی، فراوان
یاد کن تا چون مرگ به سراغت آمد برای آن مهیا باشی و بار خویش را بسته باشی نه آن که مرگ ناگهان به
سراغت آید و تو را مغلوب سازد مبدا دلبستگی دنیاپرستان و کشاکش آن ها بر سر دنیا تو را بفریبد که خداوند
تو را از حال دنیا آگاه کرده است و دنیا نیز تو را از نابودی و مرگ خویش باخبر ساخته، زشتی هایش را
برایت آشکار نموده است. دنیاپرستان به سگانی عوعو کننده و درندگان خون آشامی می مانند که برخی بر
بعضی دیگر از روی خشم، زوزه می کشند و آن که نیرومند است ناتوان را می خورد و آن بزرگ است بر
کوچکترش غلبه می کند.

۱۵. ... واعلم يقيناً أنّك لن تبلغ أمّلك، ولن تعدو أجلك، وأنك في سبيل من كان قبلك،
فخفف في الطلب، وأجمل في المكتسب، فإنه ربّ طلب قد جرّ إلى حرب فليس كل طالب
بمرزوق، ولا كل مجمل بمحروم، واکرم نفسك عن كل دنیة وإن سافتك إلى الرغائب، فإنك لن
تعاض بما تبدل من نفسك عوضاً.

۱۶. ولاتكن عبد غيرك وقد جعلك الله حُرّاً، وما خيرُ خيرٍ لأينال إلا بشرّ، ويسر لأينال إلا بعسر. واياك أن تُوجف بك مطايا الطمع، فتوردك مناهل الهلكة، وإن استطعت ألا يكون بينك وبين الله ذونعمة فافعل، فأتك مدرك قسّمك، وآخذ سهمك، وإن اليسير من الله سبحانه اعظم وأكرم من الكثير من خلقه وإن كان كلّ منه.

۱۷. ... ولايكن أهلك أشقى الخلق بك، ولا ترغبن فيمن زهد عنك، ولا يكونن أخوك أقوى على قطيعتك منك على صلته، ولا تكونن على الإساءة أقوى منك على الإحسان، ولا يكبرن عليك ظلم من ظلمك، فأنه يسعى في مضرته ونفعك، وليس جزاء من سرّك أن تسوءه.

۱۵. با جزم و يقين بدان که هرگز به آرزویت نخواهی رسید و از اجلت فراتر نروی و در همان راه پیشنیاں گام برمی داری. بنابراین، در دنیا طلبی آرام باش و با نیکویی به کسب و کار بپرداز، زیرا چه بسا تلاشی که به نابودی سرمایه ای انجامد. این گونه نیست که هر کوشنده ای را روزی دهند و هر مداراکننده ای را محروم سازند. نفس خویش را گرمی دار و از هر پستی و فرومایگی دور نگاهدار، هرچند تو را به نعمت های فراوان رساند. زیرا در برابر آن چه از بزرگواری خویش از دست می دهی عوضی دریافت نخواهی کرد.

۱۶. بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفرید. خیری که جز با شرّ به دست نیاید و آسایشی که جز با سختی فراهم نگردد، چه خیری دربردارد؟!

از سوار شدن بر مرکب حرص و آزمندی که تو را به آبخورهای هلاکت ببرند، بپرهیز. اگر توانستی صاحب نعمتی را میان خود و خدایت قرار ندهی، این کار را به انجام برسان زیرا سرانجام به آن چه نصیب توست خواهی رسید و سهمت را خواهی گرفت و اندک نعمتی که از جانب خدای سبحان باشد بزرگ تر و گرمی تر از نعمت های فراوانی است که از غیر خدا برسد، گرچه همه نعمت ها از آن خداست.

۱۷. مبادا خانواده ات به سبب تو بدبخت ترین مردم به شمار آیند. به کسی که از تو دوری می کنند رغبت نشان بده، مبادا برادرت درگسستن از تو و پیوستن به او، تواناتر از تو و در بدی کردن، توانش بیش از تو، در

نیکی کردن باشد. از ستم کسی که بر تو ستم روا داشت نگران مباش، زیرا او به زیان خویش و به سود تو می کوشد. پاداش کسی که تو را شادمان کرد آن نیست که اندوهگینش سازی.

۱۸. واعلم يا بُنيّ! أنّ الرزق رزقان: رزق تطلبه و رزق يطلبك، فإنّ أنت لم تأته أذاك، ما أقبح الخضوع عند الحاجة، والجفاء، عند البغي! إنّما لك من دنياك ما اصلحت به مثواك وإن كنت جازعاً على ما تفلت من يديك، فاجزع على كلّ ما لم يصل إليك، استدل على ما لم يكن بما قد كان، فإن الأمور أشباه، ولا تكونن ممن لاتنفعه العظة إلا إذا بالغت في إيلامه، فإنّ العاقل يتعظ بالآداب والبهايم لاتتعظ إلا بالضرب.

۱۹. ... استودع الله دينك ودنياك، وأسأله خير القضاء لك في العاجلة والآجلة والدنيا والآخرة والسلام»;

۱۸. پسرم بدان! رزق و روزی دوگونه است: یکی آن است که تو در پی آن هستی و یکی آن که تو را می‌جوید که اگر به سویش نروی نیز به نزد تو خواهد آمد. چه زشت است فروتنی به هنگام نیاز و ستم به وقت توانگری. سود و بهره تو از دنیا همان است که با آن آخرتت را اصلاح می‌کنی، اگر برای آن چه از کف داده‌ای ناله می‌کنی. پس، برای آن چه به دست نیاورده‌ای نیز ناله و فریاد برآور. بر آن چه نبوده به آن چه بوده استدلال کن، زیرا امور دنیا شبیه به یکدیگرند، از آن دسته از مردم مباش که پند و اندرز، سودشان نرساند مگر آن گاه که او را شدیداً به رنج آوری که خردمند، با تربیت پند می‌گیرد و چارپایان جز با ضرب تازیانه پند نمی‌گیرند.

۱۹. دین و دنیایت را به خدا بسپار و از او بهترین تقدیر را در امروز و فردا و دنیا و آخرت برایت درخواست می‌کنم، و السلام.

۱۲. جنگ نهروان و نقشه کشتن امیرالمؤمنین (علیه السلام)

نفاق و سرپیچی برخی افراد نادان که به ظاهر دم از دینداری می زدند، سرانجام به جایی رسید که مجموعه های بزرگی از لشکریان امیرالمؤمنین (علیه السلام) از فرمان آن بزرگوار سربرتافتند، بلکه این مارقان پافراثر نهاده و حکم به تکفیر آن حضرت (علیه السلام) نمودند.

پس از جنایاتی که مارقین در عراق مرتکب شدند «نهروان» را مرکز فعالیت های متمرّدانه و سرپیچی خود قرار دادند و امام (علیه السلام) ناگزیر شد به سوی آنان به حرکت درآید. حضرت پس از باز کردن باب مذاکره و گفت و گو و اتمام حجّت بر آنان، به کسانی که بر انحراف و کینه توزی و کفر خویش پافشاری داشتند، اعلان جنگ داد و بدین ترتیب، به جز افرادی انگشت شمار بقیّه را از دم تیغ گذراند. عبدالرحمان بن ملجم مرادی که دلی سرشار از بغض و کینه ای کورکورانه نسبت به امام مظلوم شیعیان علی (علیه السلام) داشت از جمله افراد اندکی بود که از صحنه جنگ نهروان گریخته بودند. وی نهانی نقشه قتل امیرمؤمنان (علیه السلام) را طراحی کرده و در پایان و پس از هماهنگی با عده ای از خوارج و منافقان کوفه، توانست در شب نوزدهم ماه رمضان المبارک سال (۴۰) هجری در محراب عبادت و در خانه خدا - مسجد کوفه - امام را ترور نماید و ندای جاودان علی در آفاق طنین افکند که: «فَرَّتْ وَ رَبَّ الْكَعْبَةِ»؛ به خدای کعبه، رستگار شدم.

۱۳. شب شهادت

امام علی (علیه السلام) قبل از دمیدن پگاه فجر خواست به قصد مناجات و راز و نیاز با خدای خویش در مسجد کوفه از خانه بیرون رود، مرغابی های موجود در حیاط منزل که به امام حسن (علیه السلام) هدیه شده بودند در برابر حضرت فریاد برآوردند و آن بزرگوار از فریاد آنان وقوع رخداد بزرگ و مصیبت جانگاهی را پیش بینی کرد و فرمود: قدرتی برتر از قدرت خدا نیست، فریادهایی که ناله هایی را در پی دارد.

امام امیرمؤمنان (علیه السلام) به سمت در خانه که از چوب درخت خرما ساخته شده بود آمد و خواست آن را بگشاید، بر او دشوار آمد، در را از پاشنه بر کند و ردایش از دوش مبارك وی افتاد، و در حالی که این اشعار را زمزمه می کرد آن را محکم بست: کمرت را برای مرگ محکم ببرند که مرگ قطعاً به سراغت خواهد آمد و آن گاه که به سراغت آمد از آن بیم به خود راه مده. (۱۷۴)

امام حسن (علیه السلام) سراسیمه از خروج پدر در آن سحرگاه، بدو عرضه داشت: پدر جان! چرا این وقت شب از خانه بیرون می روی؟

امیرالمؤمنین (علیه السلام) پاسخ داد: امشب خوابی دیدم که مرا به این کار واداشت.

امام مجتبی (علیه السلام) عرض کرد: خیراست، چه خوابی دیدید آن را برایم بازگو فرما.

امام علی (علیه السلام) در پاسخ فرزندش فرمود: خواب دیدم جبرئیل از آسمان بر کوه ابوقبیس فرود آمد و دو سنگ برداشت و بر روی بام کعبه برد و آن ها را بر هم زد، سنگ ها چونان خاکستر نرم و از هم پاشیده شد به گونه ای که ذرات آن همه خانه های مکه و مدینه را فرا گرفت.

امام حسن (علیه السلام) پرسید: پدر! تعبیر این خواب چیست؟

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: اگر تعبیرش ظاهر شود پدرت کشته می شود و عزا و ماتم کشته شدن او همه مردم مکه و مدینه را در سوگ می نشاند.

امام حسن (علیه السلام) بی قرار و سراسیمه از جا جست و با صدایی آرام و پراندوه از پدر پرسید: پدر! این فاجعه کی رخ می دهد؟

امام علی (علیه السلام) فرمود: «خدای متعال در قرآن می فرماید: (وما تدری نفس ماذا تکسب غداً وما تدری نفس بأی ارض تموت)» (۱۷۵)

(هیچ کس نمی داند فردا چه به دست می آورد و کسی نمی داند در چه سرزمینی از دنیا می رود) ولی حبیب من پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: این حادثه در دهه آخر ماه رمضان اتفاق خواهد افتاد و قاتل من این ملجم است.

امام حسن (علیه السلام) عرضه داشت: اکنون که قاتل خود را می شناسی وی را بکش.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: قبل از جنایت، قصاص جایز نیست و هنوز او کاری انجام نداده است. امام علی (علیه السلام) فرزندش را سوگند داده تا به بستر خود باز گردد و امام حسن نیز چاره ای جز اطاعت فرمان پدر نداشت. (۱۷۶)

۱۴. در کنار پیکر مجروح پدر

امیرمؤمنان (علیه السلام) به مسجد کوفه رسید و آن فاجعه بزرگ به دست شقاوت‌مندترین انسان‌ها اتفاق افتاد. مردم کوفه با شنیدن خبر این مصیبت جانکاه، به مسجد شتافتند و فرزندان امام (علیه السلام) به سرعت به سمت مسجد حرکت کردند و امام حسن (علیه السلام) قبل از همه به مسجد رسیده و پدر را در محراب عبادت در خون خود غلتان دید که چهره و محاسن مبارکش از خونش خضاب گشته بود و گروهی پیرامونش حلقه زده و وی را برای ادای نماز مهیا می‌کردند وقتی چشم امیرالمؤمنین به فرزندش حسن افتاد به او دستور داد با مردم نماز بگزارد. امام خود با این که خون از بدن مبارکش جاری بود نمازش را نشسته به جا آورد.

امام حسن (علیه السلام) پس از ادای نماز سر پدر را به دامن گرفت و از او پرسید: پدر! کدام جنایت پیشه با تو چنین کرد؟ امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پاسخ فرمود: عبدالرحمن بن ملجم.

امام مجتبی (علیه السلام) پرسید: از کدام سو گریخت؟

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: نیازی به تعقیب او نیست به زودی از این در به شما وارد خواهد شد و بر باب «کنده» اشاره فرمود. دیری نپایید که ابن ملجم تبهکار را سر برهنه و دست بسته از همان در به حضور آوردند، در برابر امام حسن (علیه السلام) ایستاد، امام به آن جنایتکار فرمود: ملعون! تو امیرمؤمنان و پیشوای مسلمانان را کشتی؟ این پاداش خیرخواهی وی در حق تو بود که پناهت داد و به خود نزدیک ساخت؟

امیرمؤمنان (علیه السلام) چشمان مبارکش را گشود و با صدایی آرام به قاتلش فرمود: ابن ملجم! فاجعه ای سخت آفریدی و حادثه بزرگی به وجود آوردی، آیا من در حق تو آن همه مهربانی نکردم و در عطا و بخشش تو را بر دیگران مقدم نداشتم؟! آیا این پاداش خدمات من بود؟!

سپس امام (علیه السلام) به فرزندش حسن سفارش فرمود به او نیکی و احسان نماید و فرمود: پسر! با اسیرت مدارا کن و بر او ترحم نما و مهربان باش.

امام حسن (علیه السلام) عرضه داشت: پدر! این ملعون تو را کشت و ما را در سوگت عزادار ساخت، می فرمایی با او مهربانی کنیم؟

امیرمؤمنان (علیه السلام)، در پاسخ فرزند فرمود: پسر! ما خاندان عفو و بخششیم، از هر چه می خوری به اسیرت بخوران و از آن چه می نوشی به او بنوشان، اگر من از دنیا رفتم به قصاص خونم وی را بکش ولی مبادا او را مُثله کنی که شنیدم پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرمود: حتی سگ گزنده را مُثله نکنید. اگر زنده ماندم می دانم با او چه کنم و خود، از هر کس به عفو و بخشش او سزاوارترم، زیرا ما خاندانی هستیم که گناهکار را می بخشاییم و در حق او بزرگواری می ورزیم.^(۱۷۷)

امام حسن (علیه السلام) با دلی پر از غم و اندوه نگاهی به پدر کرد و عرضه داشت: پدر! پس از تو به چه کسی دل خوش کنیم؟ مصیبت جانسوز شما درست همانند مصیبت از کف دادن جدمان پیامبر است.

امیرمؤمنان (علیه السلام) امام حسن را دربر گرفت و تسکین داد و فرمود: پسر! دلت را با صبر و شکیبایی به خدا بسپار و پاداش خود و برادرانت را در مصیبتم بزرگ گرداند.

امام حسن (علیه السلام) گروهی از پزشکان را برای مداوای پدر بزرگوارش گردآورد از جمله اثیر بن عمرو سکونی^(۱۷۸) که در علوم پزشکی سرآمد تیم معالج به شمار می آمد. وی شش تازه گوسفندی خواست و تار نازکی را از آن جدا کرد و داخل شکاف زخم سر امام نمود و سپس در آن دمید و زمانی آن را بیرون آورد، ذره های مغز سر حضرت در آن مشاهده شد زیرا ضربت دشمن به مغز مبارکش رسیده بود. اثیر بن عمرو، با پریشانی رو به امام (علیه السلام) کرد و با کلماتی حاکی از یأس و نومیدی عرضه داشت: ای امیرمؤمنان! وصیت فرما که زخم شما مداوا ندارد.^(۱۷۹)

امام حسن (علیه السلام) که قطرات اشک بر گونه هایش می لغزید و قلبش در آتشی از اندوه می سوخت، رو به پدر کرد و با صدایی آرام عرضه داشت: پدر! پشتم را شکستی چگونه می توانم تو را با این حالت ببینم؟

امام چشمان مبارکش را گشود و حسن را سراپا غم و اندوه یافت، به آرامی و نرمی بدو پاسخ داد: پسر! از امروز به بعد بر پدرت غم مخور و گریه و زاری مکن، امروز با جدت پیامبر

۱۷۷. کلیه مطالبی که با عنوان «در کنار پیکر مجروح پدر» یادآوری شد از کتاب زندگانی امام حسن مجتبی (علیه السلام) ۱۵۳ - ۱۵۴ نقل شد.

۱۷۸. اثیر بن عمرو سکونی از پزشکان ماهر و حاذقی بود که بیماری های صعب العلاج را مداوا می کرد و دارای کرسی تدریس بود و صحرای اثیر، بدو منسوب است.

۱۷۹. استیعاب ۶۲/۲.

اکرم و جدّه ات خدیجه و مادرت زهرا دیدار خواهم کرد و فرشتگان لحظه به لحظه در انتظار ورود پدرت هستند. بنابراین، بر من اندوهگین مباش و گریه مکن.

زهرا شمشیر ابن ملجم تبهکار در خون مبارک حضرت اثر کرد و رنگ چهره نازنینش به زردی گرایید و در آن حالت از نفسی آرام و دلی شادمان برخوردار بود و لحظه ای از یاد و نام خدا غافل نماند. به کرانه های آسمان می نگریست و به پیشگاه خدای عزوجل تضرع و زاری می کرد و عرضه می داشت: خدایا! همراهی پیامبران و اوصیای آنان و برترین درجات بهشتی را از تو مسألت دارم.

امیرالمؤمنین(علیه السلام) پس از این سخنان از هوش رفت و قلب امام حسن از شدت اندوه گداخت و تا آن جا که مژگانش یاری داد سیلاب اشک فرو بارید و قطراتی از آن بر چهره مبارک پدر چکید، امام دیدگانش را گشود وقتی امام حسن را به آن حالت دید او را تسکین داد و فرمود: پسر! چرا می گری؟ از امروز به بعد بر پدرت غم و اندوهی نیست، پسر! گریه مکن، تو نیز با زهر شهید می شوی و برادرت حسین با شمشیر به شهادت خواهد رسید.

۱۵. آخرین وصیت های امیرمؤمنان(علیه السلام)

آن گاه امام (علیه السلام) فرزندانش را به فضایل اخلاقی سفارش فرمود و نمونه های برجسته ای از فضایل انسانی بدان ها ارائه و درس های ارزنده ای از زندگی بدانان آموخت. آن بزرگوار اندرزهای ارزشمند خویش را نخست متوجه فرزندانش حسن و حسین و سپس سایر فرزندان و تمام مسلمانان نموده و فرمود:

«أوصیکما بتقوی الله وان لاتبغیا الدنیا وان بغتکما.

ولاتأسفا علی شیء منها زوی عنکما،

وقولا للحق واعملا للأجر.

وكونا للظالم خصماً وللمظلوم عوناً.

أوصیکما وجميع ولدي وأهلي ومن بلغه کتابي بتقوی الله ونظم أمرکم وصلاح ذات بینکم، فانی سمعت جدکم(صلی الله علیه وآله) یقول: صلاح ذات البین أفضل من عامة الصلاة والصیام.

اللّٰه اللّٰه فی الایتام، فلا تغبوا افواهم و لا یضیعوا بحضرتکم.

واللّٰه اللّٰه فی جیرانکم فانهم وصیة نبیکم، ما زال یوصی بهم حتی ظننا أنه سیورّتهم.

واللّٰه اللّٰه فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم.

واللّٰه اللّٰه فی الصلاة فانها عمود دینکم.

و الله الله في بيت ربكم، لاتخلوه ما بقيتم فانه ان ترك لم تناظروا.
والله الله في الجهاد باموالكم وانفسكم والسنتكم في سبيل الله.
وعليكم بالتواصل والتبازل، واياكم والتدابير والتقاطع.
لاتركوا الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر فيتول عليكم شراركم ثم تدعون
فلايستجاب لكم»؛

فرزندانم! شما را به پرهیزکاری و ترس از نافرمانی خدا سفارش می کنم. در پی دنیا مباشید هر چند دنیا در پی شما باشد.

اگر سرمایه دنیا را از دست دادید، اندوهگین نشوید.

سخن حق بگوئید و در برابر دریافت پاداش آخرت کار کنید.

دشمن ستمکاران و یار ستمدیدگان باشید.

شما و فرزندانم و هر کس این وصیت نامه به او می رسد را به تقوای الهی و رعایت نظم در کارها و اصلاح بین جامعه سفارش می کنم زیرا از جدتان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم می فرمود: ثواب اصلاح بین مردم، از يك سال نماز و روزه برتر است.

شما را به خدا، شما را به خدا، به یتیمان توجه کنید، دهانشان را از غذا خالی نگذارید و نزد خود خوارشان نگردانید.

شما را به خدا، شما را به خدا! به همسایگان توجه داشته باشید که پیامبرتان درباره آنان سفارش می کرد و می فرمود: «درباره رعایت حق همسایه آن قدر به من سفارش شد که گمان بر دم همسایه از انسان ارث نیز می برد.

شما را به خدا، شما را به خدا! در مورد قرآن بکوشید و نگذارید دیگران قبل از شما به دستوراتش عمل کنند.

شما را به خدا، شما را به خدا! به نماز اهمیت بدهید که ستون دین شماست.

شما را به خدا، شما را به خدا! در رفتن به سوی خانه خدای خود اهتمام داشته باشید، مبدا دور آن را خالی بگذارید زیرا اگر چنین شود مهلت زندگی نخواهید یافت.

شما را به خدا، شما را به خدا! در جهاد و مبارزه، با سرمایه ها و جان ها و زبان هایتان در راه خدا، کوتاهی نکنید.

بر شما باد به یکدیگر ببیونید و یکپارچه شوید و ببخشید و ببخشایید و مبدا با یکدیگر قطع رابطه کرده و پشت به هم نمایید.

امر به معروف و نهی از منکر را ترك نکنید، اگر چنین کنید بدخوترین مردم بر شما حاکمیت خواهند یافت و دعاهایتان مستجاب نخواهد شد .

آن گاه خاندان و دودمانش را مخاطب قرار داد و فرمود:

«يا بنى عبدالمطلب! لا الفينكم تخوضون دماء المسلمين خوفاً تقولون قتل اميرالمؤمنين قتل اميرالمؤمنين الا لا تقتلن بي الا قاتلي، انظروا اذا أنا متُّ من ضربة هذه فاضربوه ضربة بضربة ولا يمتل بالرجل فاني سمعت رسول الله(صلى الله عليه وآله) يقول: اياكم والمثلة ولو بالكلب العقور»؛^(۱۸۰)

ای فرزندان عبدالمطلب! مبدا به این بهانه که امیرالمؤمنین کشته شد امیرالمؤمنین کشته شد در خون مسلمان فرو افتید مبدا به قصاص خون من، غیر از قاتلم کسی را بکشید. بردباری و شکیبایی کنید، اگر بر اثر ضربت او از دنیا رفته‌ام وی را با یک ضربت در برابر یک ضربت بکشید، و مثله اش نکنید که از پیامبر خدا(صلى الله عليه وآله) شنیدم می فرمود: حتی مثله سگ گزنده نیز جایز نیست» آن گاه فرزندش امام حسن(علیه السلام) را در مورد نشر معارف دین و برپاداری شعائر آن سفارش ویژه کرد.

و فرمود:

«أوصيك اي بنى! بتقوى الله واقام الصلاة لوقتها، وايتاء الزكاة عند محلها، و حسن الوضوء، فاتّه لأصلاة الا بطهور و اوصيك بغفر الذنب وكظم الغيظ وصلة الرحم، والحلم عن الجاهل والتفقه في الدين، والتثبت في الأمر والتعاهد للقرآن وحسن الجوار والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر واجتناب الفواحش»؛^(۱۸۱)

پسرم! تو را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کنم نماز را سر وقت آن به جا آور و زکات را هنگامش بپرداز. وضوی نیک و شاداب بگیر که نماز بدون طهارت صحیح نیست. تو را سفارش می کنم از گناهان و لغزش های مردم درگذری، خشم خود را فروبشان و با خویشاوندان رابطه برقرار ساز. بر کارهای افراد جاهل و نادان شکیبایی کن و در دین، ژرف بیندیش، در کارها پایداری نما، با قرآن هم پیمان باش به همسایه نیکی کن، مردم را به کارهای نیک و ادار و از کارهای ناپسند نهی کن و از کارهای زشت بپرهیز.

در بیستم ماه رمضان، انبوه جمعیت پیرامون خانه امام امیر مؤمنان (علیه السلام) گرد آمده و برای عیادت از آن بزرگوار خواهان اجازه ورود بودند، حضرت به همه آنان اجازه ورود داد وقتی همه نشستند رو به آنان کرد و فرمود:

«سلونی قبل ان تفقدونی خففوا سؤالکم لمصیبة امامکم»؛

۱۸۰. شرح نهج البلاغه محمد عبده ۸۵/۳.

۱۸۱. تاریخ ابن اثیر ۱۷۰/۳.

قبل از آنکه مرا نیابید هرچه می خواهید بپرسید ولی برای رعایت حال پیشوای خود پرسش هایتان را کوتاه و سبک بپرسید.

و مردم با توجه به درد شدید و شدت جراحت حضرت از پرسش، خودداری کردند. (۱۸۲)

۱۶. تصریح امیر مؤمنان به خلافت امام حسن (علیه السلام)

زمانی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) دریافت به زودی دنیا را وداع گفته و در جوار پروردگار قرار خواهد گرفت، خلافت و امامت را به فرزندش حسن سپرده و وی را پس از خود پیشوا قرار داد تا مسلمانان در کلیه امور خویش به وی رجوع کنند و شیعیان در این خصوص یکپارچه و متحد باشند. بنا به نقل کلینی (ره) امیرمؤمنان (علیه السلام) به فرزندش حسن وصیت نمود و حسین (علیه السلام) و محمد حنفیه و تمام فرزندان و سران شیعه و خاندان خویش را بر وصیت خود گواه گرفت آن گاه کتاب و سلاح را به حسن سپرد و به او فرمود:

پسرم! رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به من فرمان داده تا تو را وصی خود قرار دهم و کتب و سلاحم را به تو بسپارم همان گونه که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مرا وصی خود قرار داد و کتب و سلاح خویش را به من سپرد و به من دستور داد به تو فرمان دهم هرگاه نشانه های مرگ را در خود دیدی این امانت ها را به برادرت حسین بسپار.

نیز روایت شده که آن حضرت فرمود: پسرم! ولیّ خون، تویی اگر خواستی می توانی قاتل را ببخشی و اگر خواستی او را قصاص نمایی، تنها با يك ضربت به جای يك ضربت او را بکش. (۱۸۳)

۱۷. در جوار معبود

امام (علیه السلام) سفارشات خود را که به پایان رساند: درد و رنج جراحی که مرگ را در پی داشت فزونی یافت حضرت آیات قرآن کریم را تلاوت می کرد و فراوان دعا و استغفار می نمود. وقتی که لحظه شهادت مقدر شده فرا رسید آخرین جملاتی که بر زبان آورد این آیه شریف بود (لمثل هذا فلیعمل العاملون); عمل کنندگان باید این گونه عمل نمایند پس از تلاوت این آیه، مرغ روح پاک و مطهر امیرمؤمنان (علیه السلام) به بهشت جاودان پر کشید و در جوار معبود آرמיד و آن لطف الهی به جایگاه اصلی اش بازگشت.

۱۸۲. حیاة الامام الحسن ۱/ ۵۳۶ - ۵۶۶.

۱۸۳. اصول کافی ۱/ ۲۹۷ - ۲۹۸.

وجود مقدس امیرمؤمنان نوری بود که خداوند آن را آفرید تا وسیله آن سیاهی و تیره گی های ظلمت ها را درنوردد.

با شهادت حضرت پایه و اساس عدالت به لرزه در آمد و معارف و احکام دین به افول گرایید و یار و یاور ضعیفان و پناه غریبان و پدر یتیمان از جهان رخت بر بست.

۱۸. تجهیز و مراسم دفن

امام حسن مجتبی (علیه السلام) به تجهیز پیکر پاک و مطهر پدر بزرگوار خویش پرداخت و آن را غسل داده با حنوط معطر ساخت و در کفن نهاد، با گذشتن پاسی از شب به اتفاق عده ای از خاندان و یاران با وفایش، آن بدن مقدس را به جایگاه ابدی اش انتقال داده و در نجف اشرف به خاک سپرد که امروز کعبه آمال زائران و شیفتگان و قرارگاه مؤمنان و پروا پیشگان و مکتب دانش پژوهان است امام حسن (علیه السلام) پس از خاکسپاری نازنین پیکر امیر مؤمنان (علیه السلام) پریشان خاطر و با دلی پر از غم و اندوه به خانه بازگشت. (۱۸۴)

قسمت سوم

بخش نخست

عصر امام مجتبی (علیه السلام)

بخش دوم

مواضع و دستاوردهای امام (علیه السلام)

۱. از بیعت تا صلح
۲. علل و نتایج صلح
۳. بعد از صلح تا شهادت
۴. شهادت، مرقد پاک

بخش سوم

میراث علمی امام مجتبی (علیه السلام)

بخش نخست

عصر امام حسن مجتبی (علیه السلام)

حرکت خوارج با شوریدن بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) و نافرمانی آن بزرگوار هیچ گونه امتیازی بر دیگر نافرمانان آن حضرت نظیر طلحه و زبیر و معاویه و دیگران نداشت. این گروه مانند معاویه و طلحه و زبیر از هدفی ویژه برخوردار نبودند. مطالبی که تاریخ نگاران به خوارج نسبت داده و گفته اند: با این که خوارج در آغاز، طرفداران امام (علیه السلام) بوده و پیرامون حکمیت با امام به نزاع برخاستند - و امام (علیه السلام) خود را به نتیجه حکمیت ملزم ندانست، اگر صحیح باشد - دلیل بر این است که این افراد در کمال سادگی و بی اندیشه ای قرار داشتند و قربانی توطئه گران بر ضد امیرالمؤمنین (علیه السلام) شده و قصد فتنه انگیزی در سپاه حضرت داشتند تا امام (علیه السلام) را از نبرد با معاویه باز دارند و خود بر او بتازند. کشته شدن خوارج، آثار نامطلوبی در روان جمع زیادی از یاران حضرت به جای نهاد زیرا قربانیان این جنگ وابسته به عشایر کوفه و بصره بودند و اگر کشته شدن خوارج در روان بستگان آنان تأثیر داشت جای شگفتی نبود زیرا هر خویشاوندی با از کف دادن نزدیکان خود چنین احساسی را خواهد داشت.

وقتی امیرالمؤمنین به کار خوارج پایان داد، ضعف و سستی، عدم همکاری و اختلاف میان یارانش راه یافت، از آنان خواست تا برای جنگ با معاویه با وی همراه شوند و مکرر در جمع آنان سخن گفت، ولی نتیجه ای جز عدم همراهی و اختلاف نصیب وی نشد. آنان در پاسخ امام می گفتند: از بس جنگیدیم، ترکش های ما از تیر خالی. دست هایمان خسته، سر نیزه هایمان کند و شمشیرهایمان شکست، به ما فرصت بده تا خود را مجددا مهیا کنیم و با قدرت بیشتر بر دشمن بتازیم، حضرت مدتی همین شیوه را ادامه داد و هراز گاهی آنان را برای حضور در اردوگاه نُخَيْلَه فرا می خواند، ولی

جز افرادی اندك كه حضورشان تأثیر چندانی نداشت، کسی به ندای حضرت پاسخ مثبت نداد. (۱۸۵)

از سوی، اشعث بن قیس و شبت ربعی و امثال آنان قصدی جز تخریب و ایجاد روح عدم همکاری در دلها، نداشتند و در اذهان لشکریان وانمود کرده بودند که علی نیز می‌بایست مانند عثمان، با نهروانیان برخورد نماید و از آنان درگذرد، زیرا آن‌ها افرادی اندك بوده و از ناحیه آنان خطری متوجه علی نمی‌شد. این سخن را اشعث در جهت ایجاد شکاف در صفوف لشکریان امام (علیه السلام)، بر زبان آورد تا دل خویشان و بستگان کشته‌های خوارج را پر از کینه و دشمنی علی سازد.

سخنان اشعث بین مردم منتشر شد و بر ضعف و سستی و اختلاف و پراکندگی آنان افزود و به معاویه فرصت داد تا با بزرگان و سران آنان بیش از پیش تماس برقرار کند نامه‌هایی که معاویه به آنان می‌فرستاد و حاوی وعده‌ها و امید و آرزوها بود و در کنار آن وعده‌ها، هدایا و پیشکش‌هایی فوری، که اندکش را بر وعده‌های زیاد ترجیح می‌دادند، نزدشان می‌فرستاد و با این کار توانست آنان را خریداری کرده و بر امام و پیشوایشان به گونه‌ای بیگانه سازد، که با زبان، دم از اطاعت او می‌زدند و در دل از او نافرمانی کرده و دست از یاری اش بر می‌داشتند.

عراقیان توطئه‌گر توانستند، معاویه را به آرزو و آمالش برسانند و روند حرکت امام (علیه السلام) را به شکست وا دارند و بر سر راه آن بزرگوار دشواری‌ها و مشکلاتی ایجاد کنند که حضرت با سرگرم شدن به آن‌ها بار دوم از رویارویی با شامیان بازماند. هنوز جنگ نهروان به پایان نرسیده بود که بقایای شکست خوردگان از بیشتر نواحی عراق پدیدار شدند. نبرد نهروان میان خانوارها و قبایل، مشکلاتی به بار آورد که به آسانی فراموش‌شدنی نبود، به ویژه دست‌خیانت پیشگان توطئه‌گری که در سر سودای معاویه داشتند، با پشتیبانی مالی و ساز و برگ جنگی، آنان را مورد حمایت قرار می‌دادند و گاهی يك تن، صد یا دویست جنگجو را با خود همراه می‌ساخت، بدین سان، امیرالمؤمنین (علیه السلام) ناگزیر شد، یکی از یاران خویش را با گروهی جنگجو برای سرکوب متمردان اعزام نماید، این گروه پس از کشتار و آواره ساختن آنان به کوفه باز می‌گشتند و هنوز استقرار نیافته بودند که گروهی دیگر از متمردان سربه‌آشوب بر می‌داشتند.

پس از جنگ نهروان ماجرا به همین منوال سپری می‌شد، تا این که خربت بن راشد، دست به شورش زد، و قبل از فتنه انگیزی، نزد امام آمد و بدو گفت: به خدا سوگند! نه از تو فرمان می‌برم و نه پشت سرت نماز می‌گذارم زیرا تو به حکمیت راضی شدی و از راه حق باز ماندی.

امام (علیه السلام) بدو فرمود: در این صورت از خدای خود نافرمانی کرده و عهد و پیمان خویش را شکسته‌ای و تنها به خود زیان می‌رسانی و او را به مناظره فرا خواند، خربت گفت: فردا نزدت باز خواهم گشت، حضرت پذیرفت و بدو سفارش فرمود به کسی آزار نرساند و به خون و اموال و نوامیس مردم تعدی روا ندارد و سپس از نزد امام بیرون رفت و دیگر باز نگشت. قبیله اش بنی ناجیه از او فرمان می‌بردند وی به اتفاق گروهی از هوادارانش در تاریکی شب در مسیر خود به دو مرد یهودی و مسلمان برخوردند و مسلمان را کشتند و یهودی شبانه نزد امیرالمؤمنین به عراق بازگشت و وی را در جریان کار آنان قرار داد و فرمانروای طی نامه‌ای ماجرا را به اطلاع امیرمؤمنان (علیه السلام) رساند.

حضرت جمعی از یارانش را بدان سامان گسیل داشت و به آنان دستور داد، خربت و هوادارانش را به اطاعت درآورند و در صورت نپذیرفتن، با آنان بستیزند، بدین ترتیب، میان آنان و خربت و طرفداران وی مناظره‌ای صورت گرفت که نتیجه‌ای در بر نداشت یاران امیرمؤمنان (علیه السلام) از آنان خواستند قاتلان فرد مسلمان را تحویل دهند، ولی آن‌ها خوداری کرده و بر جنگ پافشاری کردند و میان دو طرف درگیری‌های خونینی رخ داد، امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیروهای دیگری به سوی آنان اعزام نمود و طی نامه‌ای به عبدالله بن عباس فرمانروای بصره، به وی دستور تعقیب آن‌ها را صادر فرمود، خربت، گاهی ادعای خونخواهی عثمان را می‌کرد و گاهی حکمیت علی (علیه السلام) را مورد اعتراض قرار می‌داد.

سرانجام خربت و جمعی از هوادارانش کشته شدند و پانصد تن از آنان به اسارت در آمدند و سپاهیان در مسیری که اسیران را به کوفه می‌آوردند، آنان را بر مصقله بن هبیره شیبانی فرمانروای امام علی (علیه السلام) بر یکی از استان‌ها عبور دادند، اسیران از او کمک خواستند، آن گونه که برخی روایات مدعی است وی دلش به حال آنان سوخت و آنها را از فرمانده لشکر خریداری کرد که بهای آنان را طی اقساطی پرداخت نماید. بدین ترتیب، آنان را آزاد ساخت ولی در پرداخت بهای آنان کوتاهی نمود و زمانی که عبدالله بن عباس از او درخواست پرداخت آن مبالغ را نمود در پاسخ گفت: اگر من بیش از این

مبلغ را نیز از عثمان خواسته بودم، از من دریغ نمی کرد سپس نزد معاویه گریخت و معاویه از او چونان فاتحان کشورگشا استقبال به عمل آورد و آن چه را می خواست در اختیارش قرار داد.

مصقله دوست داشت برادرش نعیم بن هبیره را به سمت معاویه جذب کند. از این رو، توسط مردی از مسیحیان تغلب، که برای معاویه جاسوسی می کرد نامه ای به نعیم نوشت، ولی هنوز به کوفه نرسیده بود رازش فاش گردید و توسط یاران امیرالمؤمنین (علیه السلام) دستگیر شده و دستش را قطع کردند.

نافرمانان از اطاعت امیرمؤمنان و کسانی که در توطئه و اغتشاش آفرینی در کلیه قلمرو دولت با آنان همدستی داشتند، به بسیاری از این حادثه آفرینی ها متوسل شدند تا از قدرت امام در داخل بکاهند و حضرت را از پرداختن به معاویه و اعمال ناپسند وی، به خود مشغول دارند.

بعید نیست که مصقله در نهان با متمردان در ارتباط بوده است و پافشاری وی بر آزادی آن ها از بند اسارت در برابر مبلغی که از پرداخت آن عاجز و ناتوان بود، چنان که در نخستین نگرش به این قبیل حوادث، به نظر می رسد، نمی تواند انگیزه انسانی داشته باشد. بلکه انگیزه اش احساس مسؤلیت وی از گروهی بود که خود و آنان يك هدف را دنبال می کردند و هر گاه نیاز به یاری داشت از آنان کمک می خواست. مصقله با چنین استقبالی از معاویه روبرو شد، زیرا او خود در فساد و تباهی و اغتشاش و ایجاد هرج و مرج شرکت داشت و تخریب گرانی را که سبب آن همه رنج و محنت برای علی شدند و بر سر راهش دشواری ها آفریدند، مورد حمایت خویش قرار داد. اینان با راه یافتن به درباره فرزند هند در پی گشایش و راه نجاتی برای خود برآمدند.

وقتی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) خبر رسید که مصقله به شام گریخته است، تنها فرمود: خداوند او را بکشد چرا دست به این کار زد؟ چون آزادگان عمل کرد و نظیر بردگان فراری شد و سپس حضرت دستور به تخریب خانه اش داد.^(۱۸۶)

فضای داخلی عراق به معاویه فرصت داد، با حمله به روستاها و شهرهای هم جوار با شام دست به کشتار و غارت و چپاول بزند و مرزبانان را بی آن که کسی از او جلوگیری کند و یا عامل بازدارنده دینی مانع وی شود، مورد آزار و اذیت قرار دهد و

امیرالمؤمنین (علیه السلام) عراقیان را به یاری برادران خویش و تعقیب تجاوزکاران فرا می خواند ولی از آنان پاسخ دلخواه نمی شنید.

لشکریان معاویه به فرماندهی بسر بن ارطاة به حجاز و یمن یورش بردند. معاویه به او سفارش کرد از کاربرد هرگونه عملی که موجب هرج و مرج و بی نظمی و ایجاد ترس و بیم در آن سامان می شود، کوتاهی نرزد بسر بن ارطاة با اجرای دستورات معاویه در مسیر خود به مدینه خونریزی را به سرحد خود رساند و به هتک حرمت مردم پرداخته و به نوامیش مردم اهانت روا داشت و اموال آنان را به یغما برد و هنگامی که به مدینه رسید، با مردم آن دیار از هرگونه اهانت و درستی فرو نگذارد. جمع بی شماری از مردم آن شهر را از دم تیغ گذراند و سایر مردم را به بیعت با معاویه مجبور ساخت. با انتشار خبر جنایات بسر بن ارطاة در یمن، ترس و بیم این شهر را فرا گرفت و عبدالله بن عباس فرمانروای امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر یمن، از آن شهر گریخت وقتی بسر وارد یمن شد تا توانست دست به گشتار و غارت و ویرانی زد و دو کودک از عبید الله بن عباس را در آغوش مادرشان سر برید که مادر، از دیدن این صحنه به جنون دچار شد و همواره بر آن دو نوحه سرایی و گریه می کرد تا از غم و اندوه آنان جان سپرد. (۱۸۷)

معاویه برای حمله به مصر و جامه عمل پوشاندن به آرزوی گرانمایه عمروعاص سپاه دیگری تدارک دیده و فرماندهی آن را به عمرو سپرد. وقتی خبر این لشکرکشی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید، مردم کوفه را به یاری برادران مصری خود فرا خواند، ولی به خواسته امام پاسخ مثبت ندادند و پس از اصرار فراوان امام (علیه السلام) جمعی دعوتش را پذیرا شدند و دیری نپایید که به حضرت خبر رسید عمروعاص با تسلط یافتن بر مصر فرمانروای آن، محمد بن ابوبکر را به شهادت رسانده و پس از مُتله کردن بدن او، پیکرش را در آتش سوخته است، امام (علیه السلام) با مأموریت دادن مالک بن حرث اشتر وی را به فرمانروایی مصر گمارد تا آن شهر را از دست اشغالگران، آزاد کند.

بنا به نقل تاریخ نگاران: مالک، انسانی مصمم، نیرومند و از یاران وفادار امیرمؤمنان (علیه السلام) به شمار می رفت و بنا به گفته امام (علیه السلام) و دیگران در حق مالک، نقش وی نسبت به امیرمؤمنان، نظیر نقش امیرالمؤمنین نسبت به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بود.

وقتی به معاویه خبر رسید که امام علی (علیه السلام) مالک اشتر را به فرمانروایی مصر منصوب کرده است، مضطرب و پریشان گشت و ترس و بیم وی بر هواداران و نیروهای مرزدارش، فزونی یافت و پس از اندیشه ای طولانی، توانست برای بیرون رفتن از بحرانی که وی را احاطه کرده بود، راهی بیابد. از این رو، با فریب یکی از هواداران خویش با مال و ثروت که در مسیر مالک اشتر می زیست، از وی خواستار ترور مالک شد. وقتی مالک به آن منطقه رسید و در آن جا فرود آمد، شخص یاد شده وی را باخوراندن عسل زهرآلودی که برای اجرای طرح و نقشه معاویه تدارک دیده بود مسموم ساخت و در اثر آن مالک به شهادت رسید.^(۱۸۸)

معاویه با این شگرد در جهت رهایی از دشمنان خویش پیروز گشت، او پسر خاله خود، محمدبن ابی حذیفه و عبدالرحمان بن خالدبن ولید و سعد ابی وقاص و امام مجتبی (علیه السلام) را به همین شیوه از سر راه برداشت و گاهی به این عمل افتخار می کرد و می گفت: خداوند لشکریانی از عسل دارد که به وسیله آن برای اولیانش، انتقام می گیرد. در داخل عراق و سرزمین های تحت قلمرو حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) حادثه ها یکی پس از دیگری به وجود می آمد، حضرت از سرکوب هر جمع متمرّدی که فراغت می یافت، دچار آشوب و فتنه دیگری می شد و هر بخشی را سامان می داد، در بخش دیگری بلوا به پا می شد و کار به جایی رسیده بود که معاویه به تحقیر شخصیت امام می پرداخت.^(۱۸۹)

از سویی، یاران امام (علیه السلام) با این که پیرامون خویش و در مرزهای کشور خود و خارج آنها شاهد اشغال برخی از شهرهای بزرگ و قتل و آدم کشی و چپاول اموال مردم بودند، ولی در اختلاف با امام (علیه السلام) پافشاری داشته و با تفرقه افکنی و پراکندگی در پی راحت طلبی و تن آسایی بودند. هرگاه امام (علیه السلام) آنان را برای نبرد بسیج می کرد حضور نمی یافتند و هر زمان آنان را فرامی خواند، پاسخ مثبت نمیداند و به بهانه های واهی نظیر گرمای تابستان و سرمای زمستان تعلل می ورزیدند و خشم و غضب آن ها در جهت رضای حق یادین، یا آوارگان و مستضعفان نبود، به گونه ای که امام (علیه السلام) برای خلاصی از شر آن ها، آرزوی مرگ و کشته شدن می نمود و گاهی در فراق افراد باوفایی که از کف داده بود، می گریست و می فرمود: شقی ترین افراد این امت کی به پا می خیزد تا محاسنم را از خون سرم خضاب کند .

۱۸۸. (تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۹۳ - ۱۹۴).

۱۸۹. (۱) اعیان الشیعة ۱ / ۵۲۸ - ۵۳۰، تاریخ یعقوبی ۲۰ / ۱۹۵ - ۲۰۰.

و آرزو می کرد، معاویه با او از در معامله و داد و ستد در آمده، در هم بدهد و دینار بستاند، ده تن از یاران عراقی اش را بستاند و يك تن شامی عوض دهد و سرانجام امیرالمؤمنین (علیه السلام) خویش را مهیا ساخت تا با همفکران، خاندان، قبیله و یارانش، به جنگ معاویه رود، و در کنار آنان به مبارزه پردازد تا در راه حق و عدالت به دیدار خدای خویش نایل گردد و با آنان بی شائبه سخن گوید و پیامدهای ناشی از ضعف و سستی و عدم همیاریشان را به آن ها گوشزد نماید.^(۱۹۰)

به نظر می رسد، تصمیم قاطعانه ای که امام اتخاذ کرد، در مردم مؤثر واقع شد و اطمینان یافتند که آن بزرگوار خود و خاندان و یاران خاصش به نبرد معاویه خواهد رفت، اگر چنین شود تا ابد لکه ننگی بر تارك آنان خواهد نشست و اگر وی را با این حال رها کرده و دست از یاری اش بشویند، مورد مذمت نسل های بعدی قرار خواهند گرفت. از این رو، سران آن ها به امام پاسخ مناسب داده و هر يك از آنان با گردآوردن قبیله خویش، از هر سو یکدیگر را برای مبارزه و جهاد در راه خدا فراخوانده و تا پای جان با او پیمان بستند به نحوی که مسأله جنگ سخن روز مردم شد و امام (علیه السلام) فرستادگانی را نزد فرمانروایان خویش به مناطق مختلف اعزام و از آنان خواست به همراه لشکریان و جنگجویان خود، با شرکت در نبرد، وی را در جنگ با معاویه همراهی کنند.

مردم به اردوگاه های خود در نخيله شتافته و در انتظار پایان یافتن ماه رمضان سال ۴۰ هجری به سر بردند و امیرالمؤمنین زیادبن حفصه را با جمعی از یارانش به عنوان پیشقراولان سپاه اعزام و خود و سپاهیان منتظر پایان یافتن ماه مبارك رمضان ماندند تا اینکه دست تقدیر بر او و عراقیان پنجه در افکند و شقاوتمندترین انسان های اولین و آخرین در پگاه نوزدهم آن ماه که حضرت در خانه خدا به پیشگاه الهی در نیایش و نماز بود، با ضربتی از شمشیر زهرآلود فرق مبارك وی را شکافت و در محراب عبادت در خون خویش غلطان شد و فرمود: «فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ»؛ به خدای کعبه، علی رستگار شد.^(۱۹۱)

۱۹۰. نهج البلاغه خطبه ۱۷۷؛ چاپ محمد عبده.
۱۹۱. به سیره الائمه الإثنی عشر ۱ / ۴۴۶ - ۴۵۱ مراجعه شود.

بخش دوم

مواضع و دستاوردهای امام(علیه السلام)

مبحث نخست از بیعت تا صلح

۱. سخنان امام مجتبی(علیه السلام) در روز شهادت پدر

به گفته بیشتر تاریخ نگاران: امام حسن (علیه السلام) فردای آن شبی که پدر بزرگوارش به خاک سپرده شد، در جمع مردم به ایراد سخن پرداخت و فرمود:

مردم! در چنین شبی قرآن نازل گردید و عیسی بن مریم به آسمان برده شد و یوشع بن نون به قتل رسید و پدرم نیز در این شب به شهادت رسید. به خدا سوگند! هیچ يك از اوصیای قبل و بعد از پدرم برای ورود به بهشت، بر او پیشی نمی گیرند. هرگاه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) او را با گروهی از جنگاوران به نبرد می فرستاد، جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او می جنگیدند، وی زر و سیمی از خود به جای ننهاد، جز هفتصد درهم از اضافه صدقاتی که آن را جهت خرید خدمتگزاری برای خانواده اش ذخیره کرده بود. (۱۹۲)

شیخ مفید(قدس سره) در «ارشاد» این سخنرانی را چنین آورده است:

« ابو مخنف لوط بن یحیی، از اشعث بن سوار، از ابواسحاق سبیبی و دیگران روایت کرده که گفتند: فردای آن شب که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شهادت رسید، امام حسن (علیه السلام) به ایراد سخن پرداخت و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات و درود به رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود:

در چنین شبی مردی دنیا را وداع گفت که اولین و آخرین در عمل، از او پیشی نگرفته و به پایه او نمی رسند، وی در رکاب رسول خدا(صلی الله علیه وآله) مبارزه می کرد و با جان خویش از او محافظت می نمود. هرگاه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پرچم مبارزه را به او می سپرد، جبرئیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ وی را حمایت می کردند، تا خداوند به دست با کفایت او فتح و پیروزی نصیب نمی کرد، از میدان نبرد باز نمی گشت. پدر بزرگوارم علی(علیه السلام) در شبی که عیسی بن مریم به آسمان برده شد و یوشع بن نون وصی حضرت موسی دنیا را وداع گفت، به

شهادت رسید. و از خود زر و سیمی به جای نهاد جز هفتصد درهم از اضافه صدقات که آن را جهت خرید خدمتگذاری برای خانواده اش ذخیره کرده بود.

سپس اشك در چشمانش حلقه زد و گریست و مردم با او به گریه افتادند، سپس

فرمود:

منم، فرزند پیامبر، مژده دهنده و بیم دهنده و فرزند کسی که به اذن پروردگار، مردم را به سوی او فرا می خواند و فرزند مشعل فروزان الهی ام.

من از خاندانی هستم که خداوند پلیدی را از آن ها دور و آنان را منزله و پیراسته قرار داده است از خاندانی که خداوند دوستی و محبتشان را در کتاب خویش بر همگان واجب ساخته و فرموده است: (ای پیامبر! بدانان بگو: من جز ابراز علاقه و محبت به نزدیکانم از شما پاداشی نمی خواهم و هر کس کار نیکی انجام دهد بر نیکی اش می افزایم) (۱۹۳) - سپس فرمود- منظور از کار نیک، دوستی و محبت ما اهل بیت است. (۱۹۴)

۲. بیعت با امام حسن (علیه السلام)

باپایان یافتن سخنان امام حسن (علیه السلام)، عبید الله بن عباس از میان برخاست و مسلمانان را به انجام بیعت مهیا ساخت و گفت: «مردم! این شخص فرزند پیامبر شما و جانشین امامتان می باشد. بنابراین، به پاخیزید و با او دست بیعت دهید» مردم به این درخواست مبارک پاسخ مثبت داده و با صدای بلند مراتب اطاعت خویش و خرسندی و رضایت و فرمانبرداری خود را اعلان داشته و گفتند: «او محبوب دل ماست و حق او بر ما واجب و به خلافت و جانشینی از همه شایسته تر است» (۱۹۵) و بدین سان، در روز جمعه بیست و یکم رمضان سال ۴۰ هجری، با امام مجتبی (علیه السلام) بیعت صورت گرفت. (۱۹۶) آن گاه امام (علیه السلام) از منبر فرود آمد و کارگزاران خویش را سازماندهی کرد و سران لشکر را تعیین و به کارهای خویش سرو سامان بخشید و عبد الله بن عباس را به بصره اعزام نمود. (۱۹۷)

۱۹۳. شوری آیه ۲۳.

۱۹۴. این روایت علاوه بر ارشاد، در امالی طوسی و تفسیر فرات نقل شده و بسیاری از کتب اهل سنت، نظیر آن را نقل کرده اند، به ملحقات احقاق الحق ۱۱ / ۱۸۲ - ۱۹۳ مراجعه شود.

۱۹۵. مقاتل الطالبیین ۳۴

۱۹۶. ارشاد ۴ / ۱۵.

۱۹۷. اعیان الشیعة ۴ / ۱۴. مقاتل الطالبیین چاپ مکتبه الحیدریه - نجف ۱۳۵۸

حسن بن علی (علیه السلام) در نخستین ابتکار خویش، مستمری جنگجویان را افزایش داد، این عمل را پدر بزرگوارش در روز جنگ جمل نیز انجام داده بود و امام حسن (علیه السلام) با به خلافت رسیدن خویش آن را عملی ساخت و پس از امام حسن (علیه السلام) دیگر خلفا نیز، شیوه وی را ادامه دادند.

۳. قصاص قاتل امیرالمؤمنین (علیه السلام)

روزی که مردم دست بیعت به امام دادند و بیعت پایان پذیرفت، حضرت دستور احضار عبدالرحمان بن مجلم را داد، وقتی او را مقابل امام مجتبی آوردند، از حضرت پرسید: پدرت درباره من چه دستوری داده است؟ امام حسن (علیه السلام) فرمود: پدرم به من دستور داد تا غیر از قاتلش کسی را نکشم، شکمت را سیر کنم و به تو احسان نمایم^(۱۹۸). سپس وی را گردن زد ولی او را مُتله نکرد.

۴. مبارزات امام حسن (علیه السلام)

پیش از این، یاد آور شدیم که امام حسن (علیه السلام) - مستمری جنگجویان را که نیروهایش خواهان آن بودند، افزایش داد - این موضوع تاریخی حاکی از تصمیم جدی امام بر جنگ و تأکید بر رویارویی با معاویه است، چنان که این معنا از پرداختن امام به اصلاح امور لشکریان و سروسامان دادن وضعیت آن ها، به خوبی روشن است.^(۱۹۹)

امام حسن (علیه السلام) در برابر معاویه موضعی بسیار قاطع اتخاذ فرمود، زیرا معاویه به مجرد اطلاع یافتن از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بیعت مردم با امام حسن (علیه السلام)، دو جاسوس یکی از قبیله حمیر به کوفه و دیگری را از بنی قین به بصره اعزام کرد تا اطلاعات و اخبار را در اختیار او قرار دهند و امور را بر امام آشفته سازند امام حسن (علیه السلام) از جریان آگاه شد، دستور داد مرد حمیری را از قبیله لحام در کوفه بیرون برانند، بلافاصله اخراج شد سپس فرمان داد او را گردن زدند، و

۱۹۸. تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۹۱، تاریخ طبری ۶ / ۸۶، مقاتل الطالبیین ۱۶، تاریخ ابن اثیر ۳ / ۱۷۰.

۱۹۹. تاریخ یعقوبی ۶ / ۸۶، مقاتل الطالبیین ۱۶، تاریخ ابن اثیر ۳ / ۱۷۰.

طی نامه ای به بصره دستور اخراج جاسوس بنی قین را از قبیله بنی سلیم صادر فرمود، وی نیز اخراج و گردن زده شد. (۲۰۰)

آن گاه امام (علیه السلام) نامه ای بدین مضمون به معاویه نوشت:

اما بعد، معاویه! تو با جاسوسانی که بر من گمارده ای، گویی سر ستیز داری و من در این قضیه تردیدی ندارم، در انتظار چنین نبردی باش، به خواست خدا عملی خواهد شد. اطلاع یافتم که چونان بی خردان، زبان به ناسزا گشوده ای، مثال تو نظیر سخن شاعر است که گفت: آن کس که از میان ما رفته، نظیر همان کسی است که برای رسیدن به صبح، شب را به روز می آورد، به آنان که خواستار رفتاری بر خلاف شیوه کسی هستند که از میان ما رخت بر بسته بگو: مهیای فرد دیگری مانند گذشته باش. (۲۰۱)

در حقیقت این رخداد، زنگ خطر و تهدیدی برای معاویه به جنگ تلقی می شد و خواب و خیال تسلط صلح آمیز وی را بر کوفه نقش بر آب ساخت. امام حسن (علیه السلام) در پاسخ نامه دیگری از معاویه که در آن به صلح و آشتی اشاره کرده و از امام خواسته بود به او دست بیعت دهد، تا مقام ولایت عهدی را بدو بسپارد، به موضع قوی امام و بی اعتنایی وی به چنین پست و مقام هایی که معاویه می کوشید تا امام (علیه السلام) را مجذوب خود سازد، پی می بریم. حضرت در آن نامه می فرماید:

اما بعد، معاویه! نامه ات به دستم رسید و از بیم غرور و سرکشی ات از پاسخ دادن به نامه ات خودداری کردم. بنابراین، از حق پیروی کن که پی خواهی برد من اهل حَقْم، والسلام. (۲۰۲) به گفته ابوالفرج و دیگران بیش از پنج نامه میان امام (علیه السلام) و معاویه رد و بدل شد و سبب آن این بود که معاویه با برخورداری از گرایش های خاصی، به ندای حق و حق جویان پاسخ مثبت نداده و بدان اعتقاد نداشت. بلکه این گرایش ها، پس از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فزونی یافت، زیرا طمع رسیدن به خلافت که از دیدگاه اسلام، وی فاقد ساده ترین ویژگی ها و شرایط آن بود، در وی قوت گرفت.

با این همه، امام حسن (علیه السلام) همان شیوه پدر را ادامه داد. چنان که تکلیف ایجاب می کرد بر دشمن اتمام حجت نماید. از این رو، نامه های متعددی در این چارچوب به معاویه فرستاد با این که از گرایش های ناپسند وی آگاهی داشت. در این جا جامع ترین نامه حضرت را یادآور می شویم:

۲۰۰. مقاتل الطالبيين / ۳۳.

۲۰۱. مقاتل الطالبيين / ۳۳.

۲۰۲. مقاتل الطالبيين / ۳۳.

از حسن بن علی امیرالمؤمنین به معاویه پسر ابوسفیان، سلام بر تو، خدایی را می ستایم که خدایی جز او نیست، اما بعد، خدای جلّ جلاله محمد را به عنوان رحمت جهانیان و منت مؤمنان و همه مردم برانگیخت (تا هر انسان زنده را بیم دهد، و حق را بر کافران استوار سازد).

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) نیز رسالت های الهی را به مردم رساند و به اجرای دستورات وی پرداخت و بی آن که در تبلیغ رسالت کوتاهی و سستی ورزیده باشد، او را در جوار رحمت خویش قرار داد. خداوند به واسطه وجود مقدس وی، حق را آشکار و شرک را به نابودی می کشاند. قریش را به وی اختصاصی ویژه عطا کرد و بدو فرمود: (این قرآن یادی برای تو و قوم توست) ولی آن گاه که خورشید وجودش به غروب گرایید، اعراب در مورد جانشینی او به اختلاف افتادند. قریشیان اظهار داشتند: ما از قبیله و دودمان و دوستان او هستیم و شما از شایستگی اختلاف بر سر جانشینی و حق رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برخوردار نیستید. اعراب سخن قریش را پذیرا شده و پی بردند که حجت و دلیل آن ها بر کسانی که بر سر خلافت با آنان به مخالفت برخیزند، قوی تر است از این رو، به دعوتشان پاسخ مثبت داده و زمام امور را به آنان سپردند.

پس از آن ما نیز، به همان دلیل که قریش بر اعراب اتمام حجت کرد، استناد جستیم ولی آنان همانند اعراب نسبت به ما، انصاف را رعایت نکردند. قریش به دلیل خویشاوندی با پیامبر، امر خلافت را از اعراب گرفتند، ولی آن گاه که ما اهل بیت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و دوستان او، با قریش به احتجاج پرداختیم و از آنان خواستیم با ما از در انصاف در آیند، ما را از حکمان دور ساختند و همگی بر جور و ستم و دشمنی و به تنگنا کشاندن ما با یکدیگر همدست شدند. ولی میعاد ما، پیشگاه الهی است که دوست و یاور ماست.

جای بسی شگفتی است که گروهی هر چند دارای فضیلت و سابقه در اسلام، بر ما بتازند و حق ما و خلافت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) را از ما بستانند، ولی ما از بیم اینکه مبدا منافقان و احزاب فرصتی یافته و بر پیکر اسلام رخنه ای ایجاد کنند و به این بهانه دست به تبهکاری بزنند، از اختلاف و ستیز با آنان دست برداشتیم.

ای معاویه! برای همه شگفت آور است که تو در پی چنگ انداختن به مقامی هستی که هرگز شایسته آن نیستی، نه در دین فضیلتی شناخته شده داری و نه از خود اثر سودمندی به جای نهاده ای. تو از همان دار و دسته احزاب و فرزند سرسخت ترین دشمن رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و قرآن به شمار می آیی. خداوند تو را حسابرسی خواهد کرد. به زودی خواهی مرد و پی خواهی برد که سرانجام نیک از آن کیست. به خدا سوگند! به زودی خدای خویش را دیدار می کنی و خداوند کیفر کردارت را خواهد داد و خدا نسبت به بندگان ستمکار نیست.

درو و رحمت خدا بر علی(علیه السلام) در آن روز که روح پاکش به جنان پر کشید و روزی که خداوند با پذیرش اسلام بر او منت نهاد، و آن روز که دیگر بار زنده می شود. وقتی آن بزرگوار به شهادت رسید، مسلمانان پس از او مرا به خلافت برگزیدند، از خدا مسألت دارم در این دنیای گذران چیزی به من نبخشد که روز رستاخیز، در پیش گاه حق، از رحمت و کرامتش بکاهد. (ای معاویه)! این نامه را بدان جهت برایت می نویسم که بین من و خدا، عذری درباره تو باقی نماند و بر تو اتمام حجت شود اگر پذیرای حق شوی بهره ای فراوان خواهی برد. به مصلحت مسلمانان کوشیده ای. بنابراین، دست از ستمکاری همیشگی ات بردار و مانند سایر مسلمانان با من دست بیعت بده، تو خود می دانی که من در پیش گاه خدا و نزد هر مسلمان خداجویی، از همه به خلافت سزاوارترم. از خدا پروا کن و از سرکشی دست بردار و خون مسلمانان را مریز. به خدا سوگند! اگر خدا را با دستان آغشته به خون آنان دیدار کنی، خیری بیش از پاداش خونریزی است نصیب تو نخواهد شد. به اطاعت درآی و تسلیم شو و با حق جویان و آنان که از تو به خلافت شایسته ترند، دست و پنجه میفکن تا خداوند آتش جنگ را فرو نشاد و مسلمانان را یکدل و یکپارچه و میانشان صلح و اشتی برقرار سازد. اگر در سرکشی ات هم چنان پافشاری داشته باشی، به همراه مسلمانان آهنگ تو خواهم کرد و به محاکمه ات خواهم کشاند، تا خدایی که برترین داورهاست، میان ما داوری نماید. (۲۰۳)

در پاسخ معاویه به نامه امام چنین آمده است:

«... توبه خوبی آگاهی که قلمرو حکومت من از تو بیشتر و تجربه ام در کار این مردم افزون تر است در سن، از تو بزرگترم و تو در آن چه از من درخواست کردی سزاوارتری که به من پاسخ مثبت دهی. بنابراین، به اطاعت من گردن بنه پس از من خلافت از آن توست. از بیت المال عراق هر مبلغ که خواهی در اختیار توست آن را به هر کجا خواهی ببر. مالیات هر يك از شهرهای عراق را انتخاب کنی، پشتوانه هزینه زندگی تو خواهد بود که نماینده ات آن را ستانده و هر سال نزد تو خواهد آورد. کسی حق اهانت به تو ندارد، و بدون مشورت تو کاری انجام نخواهد پذیرفت و در هر کاری که با انجام آن در پی اطاعت خدا باشی، نافرمانی تو نخواهد شد...» (۲۰۴)

در این نامه به روشنی به تصویر کشده شده که مقام خلافت مقدس الهی از دیدگاه معاویه کالای قابل خریداری است که بهای آن را از بیت المال می پردازد نه از اموال مخصوص معاویه و در آن تأکید شده که از فرمان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) تخطی

کرده و پا فراتر نهاده است. زیرا خداوند به پیامبر خود دستور داد پیشوایان اهل بیت (علیهم السلام) را جانشین خویش گردانده و پس از خود به پیشوایی مردم منصوب نماید.

۵. حرکت معاویه به عراق و موضع امام (علیه السلام)

معاویه به بسیج لشکریان خود پرداخت و طی نامه هایی به کارگزارانش از آنان خواست در جنگ با عراق وی را همراهی کنند. وی در یکی از نامه هایش به کارگزاران خود یادآور شد که بزرگان و سران کوفه با نامه نگاری به وی، برای خود و عشایر نواحی خویش از او درخواست امان نامه کرده اند. اگر این مطلب صحیح باشد، می توان آن را نخستین حرکت ناجوانمردانه ای که در آن کوفیان دست از یاری امام حسن (علیه السلام) برداشتند، دانست.

در بخشی از نامه ای که معاویه آن را به يك مضمون برای همه کارگزاران و فرمانروایانش فرستاد آمده است: «اما بعد، سپاس خدایی را که دشمنان شما و قاتلان خلیفه شما را نابود ساخت. خداوند با لطف خود مردی از بندگان را به سراغ علی بن ابیطالب فرستاد و او را ترور کرده و از پا درآورد و هوادارانش دچار تفرقه و پراکندگی شده و به اختلاف افتادند. نامه های اشراف و بزرگان و سران کوفه که به دست ما رسید، برای خود و عشایرشان درخواست امان نامه کرده بودند. اکنون به مجرد رسیدن این نامه به دست شما، تمام تلاش خود را به کار گیرید و با کلیه سربازان و تجهیزات خود به سوی من بشتابید. سپاس خدای را که انتقام خود را گرفتید و به آرزوی خود نایل آمدید و خداوند، سرکشان و دشمنان را نابود ساخت...»^(۲۰۵)

با رسیدن این نامه، کارگزاران و فرمانداران معاویه، به تحریک مردم پرداخته و آنان را برای حضور و آمادگی در جنگ با گل رخشنده و نواده رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) تشویق و ترغیب کردند و در اندک مدتی سپاهی گران به معاویه پیوست، که از کلیه تجهیزات برخوردار بود.

معاویه با آن نیروی سهمگین فریب خورده و آزمندی که برایش فراهم آمد، پیشروی خود را به سوی عراق آغاز کرد و خود شخصاً فرماندهی لشکریان را بر عهده گرفت و ضحاک بن قیس فهری را در پایتخت جانشین خود قرار داد. تعداد شصت هزار سرباز و به گفته ای بیش از این مقدار، معاویه را همراهی می کردند. (آن چه مهم به نظر

می رسد این است که) این سپاه با هر تعدادی، تسلیم گفته معاویه و مطیع دستورات وی و مجری خواسته هایش بودند. معاویه با این لشکر انبوه بیابان و صحرا در نوردید، وقتی به منطقه پل منبج^(۲۰۶) رسید. در آن جا درنگ کرد و به سامان دادن امور سپاهیانش پرداخت...^(۲۰۷)

از سوی امام حسن (علیه السلام) با آگاهی از حرکت معاویه به سمت عراق، مردم کوفه را به جهاد و حضور در کارزار با معاویه برانگیخت و با اعزام حجر بن عدی وی را مأموریت داد تا به کارگزاران و مردم دستور دهد خود را آماده حرکت سازند و منادی «الصلاة جامعة» اعلان نمود و مردم بی درنگ اجتماع کردند و امام حسن(علیه السلام) به منادی فرمود: هرگاه دیدی مردم به اندازه دلخواهت گرد آمدند، مرا خبر کن .

(پس از گردهمایی مردم) سعید بن قیس همدانی حضور امام شرفیاب شد و عرضه داشت. می توانید تشریف فرما شوید، حضرت با حضور در آن جمع، برفراز منبر رفت و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و فرمود:^(۲۰۸)

اما بعد، خدای سبحان جهاد را بر آفریدگانش واجب ساخت و ان را اکراه نامید، سپس به مؤمنان مبارز فرمود: (بردباری پیشه کنید که خداوند با بردباران است) مردم! تا بر اموری که از آن اکراه دارید، صبر و شکیبایی نکنید، به آن چه دوست دارید دست نخواهید یافت. شنیده ام معاویه خبر یافته ما تصمیم حمله به او داریم به همین دلیل خود را مهیای نبرد کرده است. بنابراین، شما نیز رهسپار اردوگاه های خود در نُخَيْلَه شوید، خداوند ما را مشمول رحمت خویش قرار دهد...^(۲۰۹)

مردم در پاسخ امام (علیه السلام) سکوت کردند.

۶. نکوهش موضع عدم همکاری

آری، آن گاه که امام مجتبی (علیه السلام) از مردم خواست با حضور در اردوگاهشان، نخيله، به ندای وی پاسخ دهند، آنان با سکوت خود در قبال رهبر و پیشوای خویش، چنین موضع عدم همکاری اتخاذ کردند و با نگرستن به این سو و آن سو دل هایشان را بیم فرا گرفت. عدی بن حاتم طایی با مشاهده این وضعیت به پا خاست و اظهار داشت: «من، پسر حاتم هستم، سبحان الله! چه رفتار زشت و ناپسندی! از پیشوای خود و فرزند

۲۰۶. پل منبج، نام شهری قدیمی است که فاصله میان آن و حلب دو روز راه است.

۲۰۷. حياة الامام الحسن ۷۱/۲.

۲۰۸. صلح امام حسن ۶۵ دار الغدير للطباعة والنشر - بيروت چاپ ۱۹۷۳.

۲۰۹. اعيان الشيعة ۱۹/۴.

دخت پیامبرتان فرمان نمی برید؟ سخن پردازان شهر که زبان هایی چونان شمشیر برنده دارند و هرگاه روز عمل شود چون روبهان دست به حيله می زنند، کجایند؟ آیا از عذاب الهی و ننگ و عار این رفتار پروا ندارید؟»

سپس رو به امام (علیه السلام) کرد و عرضه داشت: «خداوند به واسطه وجود مقدست مردم را به رشد و هدایت رهنمود گردد و از گزندها مصون دارد و توفیق دهد تا رفت و برگشتت ستوده باشد، سخنان گهربارت را شنیدیم و دستوراتت را دریافتیم و به آن چه فرمودی و نظر داری گردن نهادیم، اما! اکنون خود، به اردوگاهم می شتابم. هر کس علاقه دارد به من بپیوندد در پی ام حرکت کند» سپس رهسپار گردید و از مسجد خارج و بر مرکب خود که در آن نزدیکی بود سوار شد، و به سمت نخيله به حرکت در آمد و به غلامش دستور داد هرگونه که خود صلاح می داند، بدو پیوندد. عدی بن حاتم نخستین کسی بود که در اردوگاه لشکریان حضور یافت. (۲۱۰)

آن گاه قیس بن سعد بن عباده انصاری و معقل بن قیس ریاحی، زیاد بن صعصعه تیمی به پا خاسته و مردم را به شدت مورد نکوهش و ملامت قرار داده و آنان را به حضور در جنگ، ترغیب نمودند و مانند عدی بن حاتم، به ندای رهبر پاسخ مثبت و فرمانش را پذیرا شد.

امام حسن (علیه السلام) بدانان فرمود:

شما در گفتارتان راستگوییید خداوند شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد. من همواره شما را به صداقت در نیت و وفاداری و اطاعت و محبت واقعی نسبت به ما می شناسم. خداوند به شما پاداش عنایت کند. سپس از منبر فرود آمد و مردم از مسجد بیرون رفته و آماده حرکت شدند. امام (علیه السلام) نیز با جانشین قرار دادن مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بر کوفه، رهسپار اردوگاهش شد، و به مغیره دستور داد مردم را برای حضور در اردوگاه تشویق و به سوی وی اعزام نماید، او نیز با ترغیب مردم آنان را مهیای حرکت نموده لشکری انبوه گرد آمد و امام (علیه السلام) با سپاهی گران و تجهیزاتی مناسب، به حرکت در آمده تا به نخيله رسید.

بدین سان، حرکت سپاه آغاز گردید، ولی این بار انگیزه حرکت آنان اختیاری و از سر کوتاهی و بی میلی ناشی از طبیعت موضع عدم همکاری شان نبود اگر حضور برگزیدگان نیک اندیش و مجموعه اهل ایمان نبود، موقعیت دگرگون و عوامل و اسباب

ضعف به سرعت به پیروزی می‌رسید ولی موضع پر صلابت برخاسته از ایمان این افراد که گوش به فرمان رهبر داشتند و پیروی از او را لازم و وی را به خلافت سزاوارتر می‌دانستند، از قدرتمندترین عواملی بود که همبستگی و اطاعت را حفظ و در آن‌ها نشاط و شور و هیجان ایجاد کرد.

۷. وجود جریان‌های فکری مخالف، در سپاه امام (علیه السلام)

سپاهیان امام (علیه السلام) از ترکیبی شگفت‌آور تشکیل یافته بود و در آن جریان‌های فکری گوناگون و عناصر مخالف یکدیگر وجود داشت که در يك چشم انداز، آن را به چند گروه می‌توان تقسیم بندی کرد:

الف - خوارج: اینان کسانی بودند که از اطاعت امام خارج شده و با وی به ستیزه برخاستند و پرچم مخالفت برافراشته و با او به خصومت و دشمنی پرداختند و وجود مقدس امام حسن (علیه السلام) را راه حلی می‌پنداشتند. از این رو، برای جنگ با معاویه به امام پیوستند، رخ دادن اندک شبهه ای این افراد را آشفته می‌ساخت و شتابزده در آن داوری می‌کردند و ملاحظه خواهیم کرد که بعدها چگونه بر سر امام حسن (علیه السلام) ریختند.

ب - طرفداران حکومت اسلامی، که خود بر دو قسم بودند:

۱. کسانی که در حکومت کوفه به مطامعی که در خواب و خیال و آرزوی آن‌ها بودند، نرسیدند، طرفداری از حکومت شام را نماندند و در پی فرصتی بودند تا با یورش به حکومت کوفه، زمام امور را به معاویه بسپارند.

۲. کسانی که به خاطر کینه توزی‌های دیرینه خود و یا خواسته‌های شخصی نسبت به حکومت کوفه، دشمنی می‌ورزیدند. بعد از این به خیانت این افراد و نامه نگاری آن‌ها با معاویه پی خواهیم برد که چگونه می‌کوشیدند خود را به دربار وی نزدیک و در حکومتش به نوایی برسند.

ج - منزلمان: اینان از روشی مشخص و یا خط و مشی ویژه و مستقلی برخوردار نبودند. بلکه هدفشان عافیت‌طلبی و از هر جناحی که به پیروزی دست می‌یافت انتظاراتی داشتند. این گروه از نزدیک در انتظار بودند که امور به کام چه کسی خواهد انجامید تا به همان سو گرایش یابند.

د - گروهی که برخی تعصبات قبیله‌ای یا اقلیمی آنان را بر می‌آشفته.

ه - فرومایگانی که در مواضع خود بر پایه و اساسی ثابت، پایبند نبودند.

و - مؤمنان وفاداری که اقلیتی نیک اندیش را تشکیل می دادند و ندایشان در جمع دیگر صداهای مخالف و درگیر با یکدیگر نهان می گشت و به جایی نمی رسید.

بنابراین، سپاه امام (علیه السلام) از سلسله مجموعه هایی ترکیب یافته بود که يك هدف را دنبال نمی کردند، به همین دلیل در معرض پراکندگی و فروپاشی قرار داشت و اندک حرکتی در جهت تفرقه و جدایی، می توانست هرگونه طرح و نقشه ای را بر باد دهد هر چند رهبر طراح آن در برترین پایه حکمت و تدبیر قرار داشت و امام (علیه السلام) اهمیت وجود چنین حالتی را در ترکیب سپاه خود که عوامل تفرقه و جدایی را با خود داشت، به خوبی احساس کرده بود.

سید بن طاووس - رضوان الله تعالی علیه - در کتاب «الملاحم والفتن» به سخنی که از امام مجتبی (علیه السلام) نقل شده اشاره کرده که این گفته حاکی از عدم اطمینان کامل امام (علیه السلام) به سپاهیان خود می باشد و از گویاترین سخنانی است که حضرت در این راستا آن را فاش ساخت، آن گاه که طی سخنانی سپاهیان را در مدائن مخاطب قرار داد و فرمود:

آن گاه که رهسپار جنگ صفین شده بودید، دینتان در برابر دنیاتان قرار داشت ولی امروز دنیاتان در مقابل دینتان قرار دارد، شما دو نوع کشته دادید، کشته های صفین که بر آن ها می گریید و کشته های نهروان که در صدد انتقام خون آن ها از ما برآمده اید، سایر مردم که دست از یاری ما برداشتند و گریه کنندگان نیز دست به شورش زدند.^(۲۱۱)

معاویه با آشنایی کاملی که به نقاط ضعف سپاهیان امام حسن (علیه السلام) داشت و با استفاده از این موقعیت و به اقتضای شرایط موجود، به طرح نقشه ای پرداخت، که می توانست به نزاع بین امام و معاویه پایان دهد. به این ترتیب که امام را به صلح فرا بخواند و به ظاهر شروط دلخواه آن حضرت را بپذیرد که اگر امام (علیه السلام) پذیرای آن شود، دام هایی که بر سر راه فرماندهان و سران سپاه حضرت تنیده است، برای جلوگیری از برخورد دو سپاه کافی به نظر می رسیده و امام را در برابر عمل انجام شده، به رضایت وا می دارد.

۸. طلایه داران سپاه امام حسن (علیه السلام)

امام حسن (علیه السلام) با سپاه خویش به نخیله رسید. با درنگی در آن منطقه به سازماندهی لشکریانش پرداخت، آن گاه از آن جا به حرکت درآمده تا به «دیر عبدالرحمان» رسید در آن جا سه روز اقامت گزید تا سربازانی که عقب مانده بودند به او بپیوندند. حضرت برای کسب اطلاع از دشمن و زمین گیر کردن آن به اعزام طلایه داران سپاه خویش پرداخت. این افراد را که تعدادشان به دوازده هزارتن می رسید از میان با وفاترین یاران و برجسته ترین عناصر سپاهش برگزید و فرماندهی کل لشکر را به پسر عمویش عبید الله بن عباس سپرد و قبل از حرکت، وی با سخنانی ارزشمند او را چنین سفارش فرمود:

پسر عمو جان! دوازده هزارتن از جنگاوران عرب و قاریان مصر را به همراهت اعزام نمودم، آنان را گسیل دار و به نرمی و ملایمت با آنان سخن بگو و با چهره گشاده با آنان روبرو شو. در مورد آنان متواضع و فروتن باش. آنها را به خود نزدیک گردان، زیرا آنان باقیمانده یاران مورد اعتماد پدرم امیرالمؤمنین اند. سپاهیان را از رود فرات عبور ده تا زمانی که با معاویه روبروگردی هرگاه با او رویارو شوی، وی را هم چنان نگاهدار تا من نزد تو آیم، زیرا به زودی در پی ات حرکت خواهم کرد. گزارش کار روزانه ات را در اختیارم قرار ده و با این دو تن - قیس بن سعد بن عباده و پسرش سعید - به مشورت بنشین. با معاویه که روبرو شوی با او نجنگی تا او جنگ را آغاز کرده و با تو بستیزد که در این صورت با او به مبارزه پرداز. اگر شهادت نصیب تو شد قیس بن سعد فرماندهی سپاه را بر عهده می گیرد و در صورت شهادت وی پسرش سعید پذیرای این مسئولیت خواهد شد.

۹. خیانت فرمانده لشکر

عبید الله بن عباس به منطقه «مَسْکِن»^(۲۱۲) رسید و در آن جا اردو زد و با دشمن روبرو شد. در این جا بود که نشانه های فتنه و آشوب به خوبی پدیدار و دسیسه کاری معاویه به اردوگاه امام راه یافت. زیرا با وجود منافقان و راحت طلبانی که خود را در سپاه حضرت جا زده بودند زمینه را کاملاً مناسب دید و این شایعه دروغ که: «امام حسن (علیه السلام) در مورد صلح و آشتی با معاویه نامه نگاری می کند، بنابراین شما مردم چرا خود را به کشتن می دهید؟» همه جا منتشر شد.

وضعیت در برابر فرمانده لشکر آشفته گردید و در مورد صدق و کذب این شایعه میان لشکریان مهمه افتاد. برخی آن را درست و برخی دروغ می دانستند و عده ای

۲۱۲. منطقه ای در نزدیکی «آوانا» در ساحل رودخانه دجیل که در سال ۷۲ هجری نبرد بین عبد الملك مروان و مصعب بن زبیر در آنجا رخ داد.

می‌کوشیدند به هر طریق ممکن آن را اثبات نمایند و عبیدالله فرمانده لشکر تلاشی در جهت اطمینان یافتن از دروغ بودن شایعه و دور از واقعیت بودن آن انجام نداد. زیرا امام مجتبی(علیه السلام) در آن زمان به اعزام فرستادگان خود به اطراف و اکناف و تدارک نیرو و مشغول بود تا به طلایه دارانش بپیوندند و برای جنگ با معاویه با وی مکاتبه داشت و با سخنرانی های آتشین خود مردم را به نبرد تشویق می‌کرد ولی در خصوص صلح و آشتی نه مکاتبه ای انجام داد و نه هرگز در آن زمان چنین پنداری داشت.

فرمانده لشکر دچار حیرت و سرگردانی شد و در خود فرورفت و در سرنوشت خویش به اندیشه افتاد و از خودداری کوفیان مبنی بر حضور در میدان کارزار و درنگ و کوتاهی آنان از پاسخ دادن به ندای جهاد و مبارزه آگاهی داشت. از این رو پنداشت در موقعیتی چندان حساس قرار ندارد و آن دسته از طلایه داران سپاه کوفه که با انبوه لشکریان شام رویارو شده اند، در برابر این سپاه گران توان مقاومت ندارند و قادر نیستند در جنگی نابرابر با آنان درگیر شوند. عبیدالله بن عباس در حیرت و سرگردانی و خواب و خیال به سر می‌برد که نامه های معاویه به دستش رسید. این نامه ها حاوی عوامل نیرنگ و فریبی بود که دقیقاً بر حس خود بزرگ بینی و ریاست طلبی ابن عباس انگشت می‌نهاد و معاویه به خوبی از نقاط ضعف عبید الله بن عباس آگاهی داشت.

در نامه معاویه آمده بود: (ابن عباس)! «(امام) حسن در مورد صلح، با من مکاتبه نموده و زمام حکومت را به من سپرده اگر به اطاعت من در آمدی که چه بهتر، در غیر این صورت تو را به اطاعتم درخواهم آورد» و برای انجام این کار يك میلیون درهم برای ابن عباس اختصاص داد^(۲۱۳).

شیوه معاویه در جنگ با دشمنانش استفاده از نقاط ضعف آنان بود و برای ایجاد خلل در تصمیم و اراده آنها و به ضعف کشاندن قدرتشان به هر وسیله ای متوسل می‌شد. بدین سان، عبید الله بن عباس با بازگشت به خویش، ندای خیانت پیشگان را لبیک گفت و دست تمنا به سوی قاتل فرزندان خویش دراز کرد و لعنت تاریخ را برای خویش به یادگار نهاد. او، خود خواسته بود تا بدین پایه در ورطه سقوط افتد و شب هنگام، شکست خورده و با خواری و ذلتی که هیچ آزادمرد شرافتمندی بدان تن در نمی‌دهد، زیر چتر حمایت معاویه قرار گرفت.

با پدیدار شدن فروغ صبحگاهی، اردوگاه امام (علیه السلام) فرمانده خویش را از دست داده بود. منافقان و سازشکاران از این رخداد، از شادی در پوست خود نمی گنجیدند و چشمان یاران مخلص و باوفای حضرت اشکباران بود، و امام حسن (علیه السلام) همچنان بر موضع قوی خود باقی و نبرد با معاویه را ضروری می دانست.

چیزی نمانده بود که سپاهیان در «مَسْکِن» بر امام (علیه السلام) بشورند، ولی قیس بن سعد عباده فرمانده با ایمان و مقاومی که امام (علیه السلام) او را در صورت عدم حضور عبید الله بن عباس در رده فرماندهی، جانشین وی قرار داده بود، سخت کوشید تا باقیمانده روحیه لشکریان را که در اثر فرار فرمانده، از دست رفته بود حفظ و بین مجموعه ها و آحاد سپاه ایجاد همبستگی نماید. از این رو، به پا خاست و اظهار داشت:

مردم! نهراسید، کاری که این فرد انجام داد بر شما گران نیاید. وی، پدر و برادرش حتی يك روز خیری به همراه نداشتند. پدرش عموی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در جنگ بدر به جنگ پیامبر آمد. ابوالیسر کعب بن عمرو انصاری وی را اسیر و نزد رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) آورد. پیامبر اسلام فدیة او را گرفت و میان مسلمانان تقسیم کرد و برادرش را بر مصر فرمانروایی داد، اموال وی و اموال مسلمانان را به سرقت برد و با آن ها کنیزك خریداری کرد و آن ها را برای خود حلال پنداشت و این شخص (عبید الله) را بر یمن گمارد و وی نیز از بیم بسربین ارطاة گریخت و فرزندانش را رها کرد و کشته شدند و اکنون دست به این کار زد^(۲۱۴).

بدین گونه، قیس با پایداری در موضع خود و با ایمان به هدفش بی پروا سخن گفت و با کلماتی تمسخرآمیز و زننده که حاکی از گذشته نامطلوب عبیدالله و روحیه پست او بود نیای وی را به باد انتقاد گرفت که باعث سقوط وی در این ورطه هولناک شد.

سخنان قیس در دل شنوندگان نشست و همه يك صدا و با هیجان و پرشور فریاد زدند «خدایا! سپاس که او را از بین ما بیرون بردی^(۲۱۵)».

قیس توانست در آن موقعیت بس درناکی که در آستانه سقوط قرار داشت حالتی از عزم و اراده در مردم به وجود آورد و بدین سان، نظم و آرامش بر لشکریان سایه افکند و مردم به حضور فرمانده جدید خود در کنار خویش اطمینان یافتند.

۱۰. خیانت های پیاپی در لشکر امام (علیه السلام)

۲۱۴. مقاتل الطالبيين ۳۵.

۲۱۵. همان.

خبر تسلیم شدن عبید الله به دشمن، به مدائن رسید. هاله ای از رنج و اندوه دل ها را فراگرفت و امام (علیه السلام) احساس نمود از ناحیه نزدیک ترین یاران و افراد وفادارش مورد طعنه و نکوهش قرار دارد و از دیگر سو، خبر نامه نگاری برخی از سران و فرماندهان لشکر به معاویه و درخواست امان نامه از او برای خود و عشایر ناحیه خویش و مکاتبه معاویه با بعضی از آن ها در مورد امان نامه و وعده مال و منال نیز، به امام (علیه السلام) رسید^(۲۱۶).

نقل شده: «معاویه نزد هر يك از عمرو بن حریث، اشعث بن قیس، حجار بن أجرة و شَبَث بن رَبْعی، جاسوسانی فرستاد و بدانان وعده داد: هر يك از شما (امام) حسن را کشتید یکصد هزار درهم و یکی از لشکرهای شام و دختری از دخترانم را پیشکش خواهید داشت».

این خبر به امام (علیه السلام) رسید، حضرت زره به تن کرد و آن را زیر لباس مخفی ساخت و همواره با رعایت احتیاط جز با پوشیدن زره، در نماز حضور نمی یافت. روزی یکی از مخالفان به سوی او تیری پرتاب کرد که با وجود زره، به بدن مبارکش اصابت نکرد.^(۲۱۷)

بدین ترتیب، خیانت ها یکی پس از دیگری در لشکریان امام پدیدار شد. از آن جمله: «(امام) حسن (علیه السلام) چهار هزار جنگجو را به فرماندهی مردی کندی به سوی معاویه فرستاد وقتی در منطقه «انبار» فرود آمد، معاویه با فرستادن پانصد هزار درهم برای وی فرمانروایی برخی مناطق و جزیره را به او وعده داد. فرمانده به همراه دویست تن از افراد ویژه خویش، به معاویه پیوست و پس از او مردی را از قبیله مراد بدان سامان اعزام نمود وی که سوگند بزرگ یاد کرده بود دست به چنین کاری نزنند، مانند فرمانده نخست عمل کرد و (امام) حسن (علیه السلام) قبلاً به لشکریان خبر داده بود که این فرمانده نیز نظیر اولی عمل خواهد کرد^(۲۱۸)».

امام حسن (علیه السلام) در برابر این همه رنج و گرفتاری های پی در پی، هم چنان با حفظ آرامش خود، مراقب اوضاع بود که سرانجام، کار به کجا خواهد کشید.

۲۱۶. اعیان الشیعه ۲۲/۴.

۲۱۷. اعیان الشیعه ۲۲/۴.

۲۱۸. همان.

آن چه از متون تاریخی برمی آید. ابن عباس به تنهایی نگریخته بلکه عده زیادی از سران و فرماندهان لشکر نیز او را همراهی کرده اند و فضای سرشار از بدبختی و یأس و نومییدی از امکان پیروزی امام بر دشمنش نیز می تواند مزید بر علت باشد. بدین سان، اخبار فرار فرماندهان و سران ویژه سپاه، پیاپی به امام (علیه السلام) می رسید. گریختن این عده از فرماندهان، فرار تعداد زیادی از سربازان را نیز به دنبال داشت به گونه ای که سبب نافرمانی و هرج و مرج گسترده ای در لشکریان حضرت شد.

به گفته یعقوبی: پس از فرار عبید الله و افراد ویژه اش، شماره فراریان سپاه به سوی معاویه رو به افزایش نهاده و به هشت هزار تن رسید. وی می گوید: معاویه، با اعزام فرستاده ای نزد عبید الله بن عباس، يك میلیون درهم به او وعده داد. بدین ترتیب، هشت هزار تن از طرفداران ابن عباس به معاویه پیوستند و قیس بن سعد هم چنان برای جنگ با معاویه مصمم ماند^(۲۱۹)».

اگر تعداد لشکریان حاضر در «مَسْکِن» را دوازده هزار تن بدانیم، فراریانی که از این سپاه به معاویه پیوستند، دو سوم آن جمعیت را تشکیل می دادند و این تعداد درصد زیادی به شمار می آمد. در صورتی که تعداد لشکریانی که معاویه آنان را برای نبرد با امام حسن (علیه السلام) فرماندهی می کرد به شصت هزار تن بالغ می گشت و هزاران نیروی فراری لشکر امام حسن (علیه السلام) نیز به این تعداد افزوده می شد.

در حقیقت، این عمل ضربه ای سهمگین و بلایی فوق العاده دردآور بود که هر قدرتی در برابر آن در هم می شکست و فاجعه وحشت زایی به بار آورد که بخش بزرگی از مسؤلیت آن را عبید الله بن عباس در برابر خدا و تاریخ بر عهده داشت.

آن چه را از این فرار دسته جمعی می توان فهمید این است که در مجالس و محافل جمعی از سران و شخصیت های سپاه امام (علیه السلام) در جهت اعمال خیانت کارانه، توطئه صورت می گرفت.

در غیر این صورت با کدام معیار منطقی می توان فرار هشت هزار تن جنگجو را از لشکری که در اندک مدتی مهیای نبرد شده بود تفسیر و توجیه نمود. آیا این عمل از اندیشه ای قبلی و نقشه ای خائنه و حساب شده ناشی نبوده است؟

امام حسن (علیه السلام) برای خارج شدن از بن بست‌ی که در اثر آن روحیه لشکریانش در «مَسْکِن» در هم شکست و در مدائن توان و قدرت آن‌ها متزلزل گردید، به ویژه زمانی که نابرابری تعداد سپاه خود و لشکریان دشمن را مد نظر قرار می‌داد، در پی یافتن راهی برآمده و به چاره جویی پرداخت.

بنا به نقل منابع تاریخی^(۲۲۰)، لشکریان امام (علیه السلام) تنها بیست هزار نفر را تشکیل می‌دادند و پس از خیانت عبید الله و ملاحظه پیوستن هزاران تن از آنها به معاویه در «مَسْکِن» سپاهیان امام (علیه السلام) يك پنجم سپاه دشمن بودند. معیارها و محاسبات نظامی وضعیتی این چنین، شکستی بزرگ تلقی می‌شود. افزون بر این که بنا به گفته برخی منابع، عده‌ای از سربازان حضرت در مدائن گریختند این عده در صورت پیروزی سپاهیان امام حسن (علیه السلام) و طمع دست‌یابی به غنیمت‌ها به حضور در این سپاه رغبت نشان داده و لشکریان را همراهی می‌کردند ولی با احساس برتری نظامی و تجهیزات و نفرات طرف مقابل، فرار را بر قرار ترجیح دادند.

شایعه‌هایی دروغ که معاویه برای در هم شکستن باقیمانده روحیه لشکریان امام در مَسْکِن و مدائن بدان‌ها دامن زد، از اموری بود که بر آشفتگی اوضاع افزود. در این جا به برخی از شایعات و نیز تأثیر آن‌ها بر روحیه عمومی سربازان امام حسن (علیه السلام) در مدائن و مَسْکِن اشاره می‌کنیم:

معاویه با تمام تبهکاری و مکر و حيله کوشید تا در سپاه کوفه رخنه ایجاد کند و توان و قدرت آن‌ها را به ضعف بکشانند. دروغ‌هایی که به کار می‌برد، حاکی از آشنایی دقیق وی در ساخته و پرداختن آنها بود. جاسوسانی را به اردوگاه مدائن می‌فرستاد تا شایع کنند: «... قیس بن سعد، فرمانده سپاه مَسْکِن پس از فرار ابن عباس، با معاویه از در صلح و آشتی درآمده و به او پیوسته است...»^(۲۲۱)

دیگری را به اردوگاه قیس در مَسْکِن اعزام می‌کرد تا به آنان بگوید (امام) حسن با معاویه مصالحه کرده و بدو پاسخ مثبت داده است...^(۲۲۲)

آن گاه در مدائن شایعه‌ای انتشار یافت که: «... بهوش باشید! قیس بن سعد کشته شد، همگی پراکنده شوید، سربازان به سراپرده امام حسن (علیه السلام) حمله ور شده و اموال او را به غارت برده حتی زیرانداز او را از زیر پایش کشیدند و خشم و نفرت

۲۲۰. همان ۸۱.

۲۲۱. تاریخ یعقوبی ۱۹۱/۲.

۲۲۲. همان.

حضرت از آنان افزایش یافت و از آن‌ها بیمناک شد. از این رو، به دژ سفید مدائن، وارد گردید^(۲۲۳)»

بدین سان، موج شایعاتی که با پلیدی و مکر و حيله معاویه به وجود می‌آمد، بر هر دو جناح سپاه مدائن و مسکن سایه افکند و باقیمانده همبستگی خویش را از دست دادند، و سبب شد در مجموعه های زیادی از فرومایگان آشوب طلبی که در پی آشفتگی اوضاع بوده و بین اطاعت و نافرمانی از ثبات برخوردار نبودند، تزلزل ایجاد نماید.

از شایعاتی که در سپاه مدائن به وجود آمد، انتظار می‌رفت چه تأثیری از خود به جای نهد؟ با این که سربازان به خوبی از خیانت فرمانده «مَسْکِن» که قیس را در پایه او نمی‌پنداشتند با اطلاع بودند. بنابراین، چرا سربازان شایعه خیانت فرمانده دوم (قیس) و یا خبر کشته شدنش را باور نکنند؟ از سویی تأثیرپذیری لشکریان «مَسْکِن» از این شایعات کمتر از سپاه مدائن نبود، زیرا آن‌ها نیز قبلاً به خیانت فرمانده خود دچار شده بودند.

در کشاکش این رخدادها هیئتی به نمایندگی مردم شام مرکب از مُغیره بن شعبه و عبدالله بن کریز و عبد الرَّحمان بن حکم که حامل نامه های مردم عراق بودند، حضور امام مجتبی (علیه السلام) رسیدند تا آن بزرگوار در جریان نامه های عراقیان و مقاصد شوم برخی از یارانش، که برای شعله ور ساختن آتش فتنه و آشوب در فرصتی مناسب، داوطلبانه در صفوف لشکریان امام (علیه السلام) راه یافته اند قرار دهند. این هیئت، نامه های مردم عراق را مقابل امام (علیه السلام) پراکندند. حضرت که خود بر مقاصد شوم و روحیه آشوب طلبی یارانش آگاهی داشت، چیزی بر یقین اش افزوده نشد. در این نامه ها دست خط و امضای افراد، به روشنی و به صراحت در برابر دیدگان امام(علیه السلام) قرار داشت.

بدین ترتیب، از ناحیه معاویه صلح و آشتی با شروطی که امام خود، آن را مناسب می‌دانست بر او عرضه گردید، ولی حضرت نمی‌خواست بدانان پاسخی دهد که خواسته های معاویه را بر آورده سازد و در دادن پاسخ بسیار دقیق عمل کرد به گونه ای که از سخنان حضرت به پذیرش صلح و یا مطلبی اشاره به صلح، پی نبردند، بلکه حضرت به پند و اندرز آن‌ها پرداخت و به پرستش خدای عزّ و جلّ و آن چه به صلاح

آنان و مسلمانان بود، فراخوانده و به اموری که در قبال آن در پیشگاه خدا و در حق رسول او مورد پرسش قرار می گرفتند، یادآورشان ساخت.

وقتی مغیره و رفقاییش نخستین نقش سناریویی را که حيله معاويه در واداشتن امام به صلح، به کار گرفته بود، شکست خورده یافتند و امام راستگو(علیه السلام) را در برابر توطئه های قوی همچنان ثابت قدم و استوار یافتند به اجرای دومین بخش از سلسله تلاش هایی که از ناحیه معاویه تدارك دیده شده بود، پرداختند، هر چند در دراز مدت نتیجه دهد یا حداقل اثری نامطلوب به جای بنهد که بر بخرج بودن موقعیت امام بیفزاید، گرچه به واسطه آن نتوان امام را به صلح و آشتی واداشت.

این هیئت، اقامت گاه امام (علیه السلام) را به قصد اردوگاه لشکر که در انتظار نتایج گفتگوها بودند، ترك گفتند. یکی از اعضای هیئت با صدای بلند به گونه ای که مردم بشوند اعلان داشت: «خدای متعال، خون مسلمانان را به برکت وجود فرزند رسول خدا، حفظ نمود و آشوب را فرونشاند و حضرت به صلح و آشتی پاسخ مثبت داد...»^(۲۲۴)

بدین سان، این افراد به بهترین وجه ممکن نقش خود را بازی کرده و فضایی پر التهاب از فاجعه و مصیبت آفریدند که در پی آن، اوضاع به تیرگی انجامید و توده های آشوب و بلوا، دستخوش انفجار و اتحاد و همبستگی لشکریان، تزلزل یافت و نشانه های رنج و مصیبت در افق پدیدار گشت. این چه غائله و مصیبتی بود که مغیره و رفقاییش، آتش آن را شعله ور ساختند؟

۱۱. سوء قصد به جان امام حسن(علیه السلام)

رنج و مصیبت امام حسن ع در مورد لشکریانش، در همین جا پایان نیافت، بلکه منحرفان و خوارج، نقشه قتل او را کشیدند و حضرتش سه بار مورد هجوم تروریست ها قرار گرفت.

۱. در حال نماز، شخصی به سوی او تیراندازی کرد که در بدن مبارکش هیچ گونه اثر نکرد^(۲۲۵).

۲. جراح بن سنان، نیزه خود را در ران مبارك آن حضرت فرو برد. به گفته شیخ مفید (ره): امام حسن (علیه السلام) برای پی بردن به مراتب اطاعت یارانش و بصیرت

۲۲۴. تاریخ یعقوبی ۱۹۱/۲.

۲۲۵. حیاة الامام الحسن ۱۰۹/۲.

کامل به امور خود آنان را آزمود و دستور داد منادی اعلان دارد، الصلوة جامعة^(۲۲۶).
وقتی مردم گرد آمدند حضرت در جمع آنان به ایراد سخن پرداخت و فرمود:

اما بعد، به خدا سوگند! امید آن دارم که به لطف و منت الهی، نسبت به بندگانش در پند و اندرز به شما از هر کس دیگری صادق تر باشم. هیچ گاه کینه مسلمانی را به دل نگرفتم و اندیشه شوم و بلا و بدبختی برای مردم، در سر نپروراندم. به هوش باشید! اتحاد و همبستگی هر چند خوشایندتان نباشد، از پراکندگی و تفرقه برایتان ارزشمندتر است. آگاه باشید! من به مصالح شما از خودتان آگاه ترم. بنابراین، با فرمانم مخالفت نورزید و خداوند من و شما را مورد رحمت و غفران خویش قرار دهد و به آن چه محبت و رضایش در آن است رهنمون گردد.

مردم به یکدیگر نگاه کرده و می گفتند: به نظر شما منظورش چیست؟ و برخی با هیجان اظهار داشتند: به خدا سوگند! او تصمیم دارد با معاویه از در صلح و آشتی درآید و خلافت را به او بسپارد، به خدا سوگند! این مرد کافر شده است!

پس از این سخنان، به سراپرده امام (علیه السلام) یورش بردند و اموالش را چپاول و سجاده اش را از زیر پایش کشیدند. سپس عبد الرحمن بن عبید الله بن جعال از دی عبای امام را از دوش مبارکش کشید و حضرت با حمایل شمشیر بدون عبا در جای خود نشسته بود. سپس مرکب خویش را خواست و بر آن سوار شد، عده زیادی از یاران وفادار و پیروانش وی را در میان گرفته و از سوء قصد دشمن نسبت به او جلوگیری به عمل آوردند.

حضرت فرمود: قبایل ربیعه و همدان را به یاری ام فراخوانید، یارانش با فرا خوانده شدن، پیرامون امام حلقه زده و مردم را از اطراف حضرت پراکنده ساختند، امام (علیه السلام) از آن مکان رهسپار و دیگر مجموعه هایی از مردم نیز وی را همراهی کردند، وقتی از سباط عبور می کرد، مردی از قبیله اُسد، به نام «جراح بن سنان» سر نیزه ای بر دست، با گرفتن لگام استر حضرت، فریاد زد: الله اکبر! ای حسن! آیا تو نیز مانند پدرت مشرک شده ای؟ سپس سر نیزه را در ران حضرت فرو برد و آن را شکافت و به استخوان رسید، امام حسن (علیه السلام) به گردن او در آویخت و هر دو به زمین افتادند، مردی از هواداران امام (علیه السلام) به نام «عبدالله بن خطل طائی» بر جست و نیزه را از دست وی گرفت و شکمش را با آن پاره کرد. «ظبیان بن عماره» یکی دیگر از یاران حضرت بینی آن مرد را برید و در اثر آن جان داد، فرد سومی که باوی همکاری

می کرد دستگیر و به قتل رسید و بدن مجروح امام مجتبی (علیه السلام) را بر تختی به مدائن انتقال دادند...» (۲۲۷)

۳. این بار به هنگام نماز، وی را با خنجر مجروح ساختند. (۲۲۸)

۱۲. موضع گیری امام حسن (علیه السلام)

به گفته شیخ مفید (ره): «وقتی امام حسن (علیه السلام) در امور مردم اندیشید، با بصیرت کامل پی برد که مردم از یاری اش دست شسته و با مقاصد شومی که در دل دارند، به ناسزاگویی و تکفیر او پرداخته و خونس را حلال و اموالش را به یغما بردند و تنها از شر و فتنه پیروان خاص خود و هواداران پدر بزرگوارش در امان بود و این جمعیت توان مقاومت در برابر سربازان شام را نداشت. از این رو، معاویه طی نامه ای وی را به آتش بس و برقراری صلح فراخواند و نامه های یارانش را که در آن ها متعهد شده بود، خون امام را بریزند و او را به معاویه تسلیم کنند، برایش فرستاد و یادآور شد در صورتی که امام به این درخواست پاسخ مثبت دهد، اجرای شروط زیادی را بر خود لازم بشمرد، و بندهایی را در آن پیمان نامه مطرح کرد، که در صورت وفای به آن ها، منافع عموم ملحوظ می شد، ولی امام (علیه السلام) بدان ها مطمئن نشد و پی برد که معاویه بدین وسیله تصمیم فریب و ترور وی را دارد، ولی به جهت پایان دادن به جنگ و اجرای آتش بس، ناگزیر به پذیرش آن شد. زیرا همانگونه که در توصیف یارانش یادآور شدیم، آنان حق وی را نشناختند و بر او شوریده و سر مخالفت برداشتند و بسیاری از آن ها خون وی را حلال شمرده و درصدد تسلیم او به دشمن برآمدند و پسر عمویش از یاری وی دست برداشت و به دشمن او پیوست و اکثریت مردم دنیا را به آخرت ترجیح دادند» (۲۲۹)

مبحث دوم: علل و نتایج صلح

مرحله ای که امام حسن مجتبی (علیه السلام) در آن با معاویه بن ابوسفیان از در صلح و آشتی درآمد، یکی از دشوارترین، بغرنجترین، حساسترین و دردآورترین مراحل زندگی آن حضرت به شمار می آمد، بلکه سراسر زندگی خاندان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین بود. صلح امام حسن (علیه السلام) با توجه به موضع قهرمانانه این امام معصوم

۲۲۷. ارشاد ۱۹۰.

۲۲۸. ینابیع الموده ۲۹۲.

۲۲۹. ارشاد ۱۹۰ - ۱۹۱.

و دگرگونی ها و اعتراضات و توجهات گوناگونی که طی قرون گذشته، حتی عصر حاضر، در این زمینه صورت پذیرفته، از مهم ترین رخداد‌های تاریخ اسلام تلقی می شود. پژوهشگران مسلمان در تشریح و تجزیه و تحلیل این صلح، کتاب های متعددی به نگارش درآورده اند و دوست و دشمن در این زمینه داوری کرده اند.

پژوهشگرانی فرزانه و معاصر، نظیر مرحوم شیخ محمد حسین کاشف الغطاء و شیخ راضی آل یاسین، شیخ باقر شریف قرشی، در بیان زندگی امام مجتبی (علیه السلام) و صلحی که حضرت در جهت حفظ و حراست از دین اسلام بدان تن در داد، دست به تألیف کتب بسیار ارزنده ای زده اند.

اکنون سخن را با بیان نکاتی تاریخی در مورد این صلح آغاز، سپس به نقل سخنان گهربار امام مجتبی (علیه السلام) در علل و اسباب نهفته فراسوی پذیرش صلح وی همت می گماریم و آن گاه به تجزیه و تحلیل آن خواهیم پرداخت.

اتمام حجت

به گفته مورخان؛ امام حسن مجتبی (علیه السلام) که شاهد خیانت ها و نفاق لشکریان و اطرافیان خود بود، افزون بر آن که امیدی بر پایداری و استقامت آنان در رویارویی با دشمن نداشت و با این که از آز و طمع و خواسته های آنان پرده برداشته شد، ولی امام (علیه السلام) جهت اتمام حجت بر آنان، در جمعشان به ایراد سخن پرداخت و فرمود:

وای بر شما! به خدا سوگند! معاویه به وعده هایی که در برابر کشتن من به شما داده عمل نخواهد کرد. تصور من این است که حتی اگر دست در دست معاویه نهم و تسلیمش شوم، اجازه نخواهد داد من به آیین جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عمل کنم. البته من به تنهایی قادرم خدای عزوجل را پرستش کنم ولی گویی می بینم فرزندانان بر در خانه های فرزندان آن ها چون گدایان ایستاده و تقاضای آب و نان دارند در صورتی که این نعمت ها را خداوند به آنان ارزانی داشته است و بنی امیه حتی از دادن آب و نان نیز به آنان خودداری می کنند. با انجام این اعمال ناپسند از رحمت خدا دور باشند و مرگشان باد، ستمکاران پی خواهند بُرد که به کجا باز خواهند گشت» (۲۳۰)

امام (علیه السلام) دیگر بار، پیش از پذیرش پیشنهاد صلح معاویه برای آگاهی از نظرات و مقاصد یارانش، با آنان اتمام حجت نمود و پس از حمد و ثنای خدای متعال فرمود:

به خدا سوگند! خواری و ذلت و تعداد اندک سپاه ، ما را از نبرد شامیان باز نداشت ، بلکه با توان و بردباری با آنان می جنگیدیم ولی این توان و بردباری با پدید آمدن دشمنی ها فرتوت گشت و به ناشکیبایی تبدیل شد، آن گاه که شما همراه با ما به جنگ صفین می رفتید دینتان در نزد شما مقدم بر دنیایان بود ولی اکنون دنیای شما مقدم بر دینتان می باشد. در آن زمان هر يك پشیمانان یكدیگر بودیم ولی امروز بر ضد ما قیام کرده اید. شما اینک میان دو کشته قرار دارید ، کشته ای در صفین که بر آن گریه و زاری می کنید و کشته ای در نهر روان که به خونخواهی آن ها برخاسته اید. آنان که بر کشته های صفین می گریند ، دست از یاری شستند و کسانی که به خونخواهی برخاسته اند، دست به شورش و آشوب طلبی زده اند.

پس از آن ، پیشنهاد صلح معاویه را، بر آنان عرضه کرد و فرمود:

معاویه ما را به پیشنهادی فراخوانده که در آن نه سر بلندی و افتخاری است و نه انصاف، یاران! اگر واقعاً زندگی را ترجیح می دهید ، پیشنهادش را بپذیریم و بر آن صبر و بردباری کنیم و اگر پذیرای شهادتید ، جانمان را در راه خدا نثار کنیم ، و معاویه را به محاکمه الهی بکشانیم.^(۲۳۱)

راوی می افزاید: «مردم یکصدا اعلان داشتند: ما می خواهیم بمانیم و زندگی کنیم»^(۲۳۲).

پذیرش صلح

در برابر امام حسن(علیه السلام) راهی جز پذیرش صلح باقی نماند و خلافت را در مقطعی از زمان به معاویه وانهاد. با دقت در بندها و مواد پیمان نامه صلح، روشن می شود که آن بزرگوار هیچ گونه امتیازی برای معاویه قائل نشد و او را به عنوان خلیفه و فرماندار مسلمانان به رسمیت نشناخت ، بلکه رهبری امت را حق قانونی خویش دانست و بر ادعاهای معاویه در این زمینه ، خط بطلان کشید.

مواد پیمان نامه

منابع تاریخی، پیرامون پیمان نامه صلح به صراحت مطلبی یادآور نشده اند تا در خصوص پایان یافتن یکی از مراحل بسیار مهم تاریخ اسلام ، به ویژه در دوره های

۲۳۱ . بحار الأنوار ۴۴ / ۲۱ .

۲۳۲ . بحار الأنوار ۴۴ / ۲۱ .

نخست، سندی تاریخی تلقی شود و علتی در خور ملاحظه و معقول نیز برای این کوتاهی و سهل انگاری نمی بینیم.

منابع گوناگون به بیان برخی از متون تاریخی در این زمینه پرداخته و از بیان بعضی خودداری کرده است که از مجموع این مطالب می توان کیفیت شروطی را که امام(علیه السلام) در صلح با معاویه پیشنهاد کرد، ترسیم نمود. برخی پژوهشگران با تنظیم این مواد، آن ها را در قالب موادی پنجگانه یادآور شده اند، ما نیز به همان نحو به بیان آن ها خواهیم پرداخت و با تکیه بر آن، از بیان نام منابعی که حاشیه ای به نقل آن ها پرداخته خودداری می‌ورزیم^(۲۳۳)، مواد یاد شده به این شرح است:

۱. واگذاری خلافت به معاویه مشروط به این که بر مبنای قرآن و سنت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) و شیوه خلفای شایسته عمل نماید.

۲. پس از معاویه، خلافت به امام حسن(علیه السلام) برسد و اگر حادثه ای برای آن حضرت رخ داد برادر بزرگوارش حسین(علیه السلام) پذیرای این مسئولیت گردد و معاویه حق سپردن خلافت را به دیگری ندارد.

۳. معاویه، دست از ناسزاگویی امیرالمؤمنین(علیه السلام) در قنوت نماز بردارد و از علی(علیه السلام) جز به نیکی یاد نکند.

۴. موجودی پنج میلیون در همی بیت المال کوفه باید استثناء شود و واگذاری خلافت شامل آن نمی گردد. معاویه باید متعهد شود سالانه دو میلیون در هم برای امام حسن(علیه السلام) بفرستد و در هدایا و بخشش، خاندان بنی هاشم را بر خاندان عبد شمس برتری داده و از خراج دار ابجر (دار بگرد) میان فرزندان هر يك از مسلمانانی که در جنگ جمل و صفین در رکاب امیرمؤمنان(علیه السلام) به شهادت رسیده اند، يك میلیون در هم تقسیم نماید.

۵. مردم در هر کجا و از هر نژادی اعم از سرزمین شام و عراق و حجاز و یمن، در آرامش و امنیت کامل بسر برند و معاویه از لغزش های آنان بگذرد و هیچ مسلمانی را به جرم گذشته اش، تحت پیگرد قرار ندهد و از عراقیان کینه ای به دل نداشته باشد. یاران امیر المؤمنین(علیه السلام) در هر جا به سربرند، از امنیت برخوردار باشند. هیچ کس به پیروان آن حضرت نباید ناسزاگوید و یاران و طرفداران امام علی(علیه السلام) بر جان و اموال و زنان و فرزندان خویش ایمن باشند، هیچ گونه تعقیبی در مورد آنان صورت نگیرد و کسی حق تعرض به آن ها نداشته باشد و هر کس به حق خود برسد و

۲۳۳. به کتاب صلح امام حسن(علیه السلام) از آل یاسین ۲۵۹ مراجعه شود مؤلف در نقل این موضوع به کتب اصلی و منابع تاریخی چون طبری و ابن اثیر و ابن قتیبه و مقاتل و دیگر کتب، تکیه کرده است.

مسئولیت عواقب هر گونه تعرضی به یاران امیر المؤمنین(علیه السلام) به عهده معاویه باشد.

نسبت به امام حسن و برادرش حسین(علیهما السلام) و هیچ يك از خاندان نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) توطئه ای در نهان و آشکار صورت نپذیرد و هیچ يك از طرفداران حضرت را در سراسر گیتی از معاویه بیمناک نسازند.

برخی پژوهشگران ماده چهارم این پیمان نامه را به این عنوان که با مقام و منزلت امام مجتبی(علیه السلام) سازگار نیست ساخته و پرداخته امویان یا عباسیان دانسته اند که با این کار خواسته اند چهره مقدس اهل بیت(علیهم السلام) به ویژه امام حسن مجتبی(علیه السلام) را مخدوش سازند.^(۲۳۴) والله أعلم.

مطالب یاد شده مواد پنجگانه ای بود که تاریخ آن ها را به عنوان پایه و اساس قرارداد صلح میان امام حسن(علیه السلام) و معاویه به دست داده است و یا حداقل مبنای شروطی را که امام(علیه السلام) بر معاویه املاء نمود ، تشکیل می دهد.

علل و اسباب صلح به روایت تاریخ

۱ . شیخ صدوق(رضی الله عنه) در «علل الشرایع» به سند خود از ابو سعید عقیص روایت کرده که از امام حسن(علیه السلام) جویا شد با این که حضرت از بر حق بودن خود و گمراهی و ستمگری معاویه آگاهی داشت ، چه چیز سبب صلح آن بزرگوار با معاویه شد؟

امام(علیه السلام) به او پاسخ داد: ابو سعید! آیا من حجّت خدا بر بندگانم و پیشوای آنان پس از پدرم به شمار نمی آیم ؟

ابو سعید می گوید: عرض کردم: آری ، همین گونه است.

امام(علیه السلام) فرمود:

ایامن همان فردی نیستم که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در باره من و برادرم فرمود: حسن و حسین

دست به قیام بزنند یا نزنند ، امام و پیشوایند ؟

عرض کردم: آری چنین است.

حضرت فرمود:

«فأنا إذن امام لوقمت، وأنا امام إذا قعدت، يا أبا سعيد! علّة مصالحتي لمعاوية علّة مصالحة رسول الله لبني ضُمرة وبني أشجع ولأهل مكة حين انصرف من الحديبية، اولئك كفار بالتنزيل ومعاوية وأصحابه كفار بالتأويل، يا أبا سعيد! اذا كنت اماماً من قبل الله تعالى ذكره لم يجب أن يُسفه رأيي فيما أتيتُه من مهادنة أو محاربة، وإن كان وجه الحكمة فيما أتيتُه مُلتبساً، ألا ترى الخضر(عليه السلام) لما خرق السفينة وقتل الغلام وأقام الجدار سخط موسى(عليه السلام) فعله؟ لاشتباه وجه الحكمة عليه حتى أخبره فرضي. هكذا أنا، سخطتم عليّ بجهلكم بوجه الحكمة فيه، ولولا ما أتيتُ لما تُرك من شيعتنا على وجه الأرض أحدٌ إلا قُتل»،^(٢٣٥)

بنابراین، من اگر دست به قیام بزنم یا نزنم از مقام امامت و پیشوایی برخوردارم. ابو سعید! سبب مصالحه من با معاویه دقیقاً همان علت مصالحه رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) با قبایل ضُمرة و اشجع و مردم مکه در بازگشت از حديبيه است، با این تفاوت که مردم مکه به قرآن کفر می‌ورزیدند ولی معاویه و هوادارانش به تأویل و تفسیر قرآن کافرند. ابو سعید! اگر من از سوی خدای متعال، امام و پیشوا باشم، نباید تشخیص من در صلح یا جنگ بی اهمیت و ناچیز تلقی شود، هر چند راز و حکمت کاری که انجام داده‌ام بر مردم پوشیده باشد. ملاحظه نمی‌کنی حضرت خضر(عليه السلام) زمانی که کشتی را سوراخ کرد و آن نوجوان را به قتل رساند و دیوار را مرمت نمود، مورد خشم موسی قرار گرفت؟ سببش این بود که راز و حکمت ماجرا بر موسی پوشیده بود ولی زمانی که خضر(عليه السلام) وی را در جریان قرار داد، موسی از آن کارها خرسند شد. من نیز چنینم، شما چون از راز و رمز کاری که من انجام داده‌ام بی‌خبرید بر من خشم گرفته‌اید. اگر این کار را انجام نداده بودم شیعه‌ای روی زمین باقی نمی‌ماند و همه قتل عام می‌شدند.

طبرسی در «احتجاج»^(٢٣٦) شبیه این سبب را از امام مجتبی(عليه السلام) روایت کرده است.

٢. زید بن وهب جُهنی آورده است: پس از مجروح شدن امام مجتبی(عليه السلام) در مدائن، از آن حضرت پرسیدم در این شرایط، چه موضعی اتخاذ خواهد کرد.

امام(عليه السلام) پاسخ داد:

به خدا سوگند! معاویه را بهتر از افرادی می‌دانم که مدعی پیروی از منند ولی در صدد کشتنم برآمدند، زندگی‌ام را چپاول کردند و اموالم را ستاندند. به خدا سوگند! اگر با معاویه درگیر شوم، همین افراد گردنم را گرفته و مرا تسلیم می‌خواهند کرد. به خدا سوگند! اگر با عزّت و شرف تن به

صلح با معاویه بدهم بهتر از آن است که مرا به اسارت گرفته و به قتل برساند و یا بر من مُت بنهد که این کار تا پایان دنیا لکه ننگ و عاری بر تارک بنی هاشم بماند و معاویه و دودمانش همواره بر زنده و مرده ما مُت داشته باشند. (۲۳۷)

۳ . سلیم بن قیس هلالی می گوید: وقتی معاویه به کوفه آمد ، امام حسن (علیه السلام) در حضور وی بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند چنین فرمود:

مردم! معاویه مدعی شده که من او را شایسته خلافت دانسته ولی در خودم چنین شایستگی نمی بینم. معاویه دروغ گفته ، من در کتاب الهی (قرآن) و بر زبان نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) از خود مردم به آنان سزاوارترم. به خدا سوگند! اگر مردم به من دست بیعت بدهند و اطاعت کرده و از من حمایت و پشتیبانی کنند. آسمان، باران خویش و زمین برکات خود را بر آنان ارزانی خواهد داشت و تو ، ای معاویه! طمع خلافت در سر نمی پروراندی. رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرموده است: هرگاه امتی زمام امور خود را به مردی بسپارند که برتر از او را میان خود سراغ داشته باشند، امورشان همواره رو به تباهی خواهد رفت ، تا به سرنوشت گوساله پرستان دچار شوند. (۲۳۸)

۴ . علامه قندوزی در «ینابیع المودة» در مورد صلح امام حسن (علیه السلام) آورده که حضرت در جمع مردم خطبه ای ایراد کرد که در آن آمده است:

«ایها الناس لقد علمتم أن الله - جلّ ذكره وعزّ اسمه - هداكم بجدي وأنقذكم من الضلالة ، وخلصكم من الجهالة ، وأعزكم به بعد الذلة ، وكرّمكم به بعد الفلّة ، وأن معاوية نازعني حقاً هو لي دونه ، فنظرتُ لصلاح الأمة وقطع الفتنة ، وقد كنتم بايعتموني على أن تُسالموا من سالمني وتحاربوا من حاربني ، فرأيت أن أسالم معاوية وأضع الحرب بيني وبينه ، وقد صالحته و رأيت أن حقن الدماء خيراً من سفكها ، ولم أرد بذلك إلا صلاحكم وبقاءكم» (۲۳۹) (وإن أدري لعله فتنة لكم ومتاع الى حين)» (۲۴۰).

مردم! شما به خوبی آگاهید که خدای عز وجل شما را به وسیله جدّ بزرگوارم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هدایت نمود و از گمراهی نجات داد و از جهل و نادانی رهایی بخشید و پس از خواری و ذلت ، عزّت عطا کرد و تعداد اندکتان را فزونی داد. معاویه با من در مورد حقی در نزاع و کشمکش است که حق من است نه حق معاویه. من به مصلحت مسلمانان و از بین رفتن فتنه و آشوب اندیشیدم. شما با این شرط با من دست بیعت دادید که با هر که از در صلح با من در آید، صلح کنید و با هر

۲۳۷ . احتجاج طبرسی ۱۴۸ .

۲۳۸ . بحار الأنوار ۴۴ / ۲۲ .

۲۳۹ . ینابیع المودة ۲۹۳ .

۲۴۰ . أنبیاء ۱۱۱ .

کس سر جنگ با من داشت ، نبرد نمایید. از این رو ، تشخیص دادم با معاویه مصالحه کنم و جنگ بین خود و او را پایان بخشم. به همین دلیل با او از در صلح درآمدم و دیدم جلوگیری از ریختن خون مسلمانان بهتر از خونریزی است و در این کار فقط به مصلحت و بقای شما اندیشیدم (نمی دانم شاید این کار آزمایشی برای شما و مایه بهره گیری تا مدتی معین است).

۵ . در روایتی از سید مرتضی - رحمة الله علیه - آمده است که حجر بن عدی پس از موافقت امام(علیه السلام) با صلح ، با اعتراض به آن حضرت گفت: شما ، مؤمنان را رو سیاه کردی» امام حسن(علیه السلام) در پاسخ حجر فرمود:

این گونه نیست که هر کسی آن چه را تو دوست داری ، دوست داشته باشد و یا دیدگاهش نظیر تو باشد ، من این کار را تنها به جهت در امان ماندن شما انجام دادم.

سید مرتضی سپس اشاره کرده که پیروان امام(علیه السلام) با اعتراض به صلحی که آن بزرگوار انجام داد مراتب تأسف خود را از تصمیم آن حضرت ابراز نمودند از جمله سلیمان بن صُرَد خزاعی به امام گفت: «از بیعت شما با معاویه همواره در شگفتیم ، در صورتی که شما چهل هزار جنگجو از مردم کوفه با خود داری که همه مستمری دریافت می کنند و بر در خانه هایشان آماده ایستاده اند. همین تعداد را نیز فرزندان و پیروان شان تشکیل می دهند. طرفداران شما از مردم بصره و حجاز نیز به این عده افزوده می شوند. گذشته از این، شما در این پیمان نامه، نه تعهدی برای خود گرفتاری و نه سهمی از عطایا و بخشش ها. اکنون که به انجام این کار همت گمارده ای بنابر این لازم بود شخصیت های مشرق و مغرب را بر معاویه گواه بگیری و با نوشتاری از او تعهد بگیری که پس از وی خلافت از آن تو باشد ، در این صورت کار بر ما آسانتر بود، ولی معاویه شروطی را بین تو و خود بر قرار کرد که بدان ها وفا ننمود و پس از امضای قرار داد، بی درنگ در حضور همگان اعلام کرد:

«من شروطی را پذیرفته ام و وعده هایی داده ام که آتش جنگ فرونشیند و فتنه و آشوب ها بخوابد و آن گاه که خداوند ما را یکپارچگی و اُلفت بخشید همه این شروط را زیرپا می نهم».

به خدا سوگند! معاویه در این سخنان منظوری غیر از شما و قرار داد صلح میان خود و شما نداشت و بدین ترتیب ، پیمان شکنی نمود. اگر دوست داری کارها را از سرگیری، خود را نهانی مهیای جنگ نما. آن گاه که به کوفه می آیی به من اجازه بده فرمانروای معاویه را از آن سامان بیرون برانم و آشکارا وی را بر کنار سازم و خود

نیز ، او را عزل نما ، خداوند خیانت پیشگان را دوست ندارد». سایر افراد نیز مانند سلیمان سخن گفتند.

امام(علیه السلام) به او پاسخ داد:

«انتم شیعتنا وأهل مودتنا ، فلو كنت بالحزم في أمر الدنيا أعمل ، ولسلطانها أركض وانبص ، ما كان معاوية بأبأس مني بأسأ ، ولا أشد شكيمة ولا أمضى عزيمة ولكني أرى غير ما رأيتم ، وما أردت بما فعلتُ إلا حقن الدماء فارضوا بقضاء الله وسلّموا لأمره والزموا ببيوتكم وأمسكوا»؛^(۲۴۱)

شما پیروان و دوستداران ما هستید. من اگر به دنیا می‌پرداختم کوشاتر و لایقتر از دیگران بودم. معاویه هیچ‌گاه استوارتر و جدّیتر و سخت کوشتر از من نبوده است، ولی دیدگاه من غیر از نظریه شماست من با کاری که انجام دادم تنها خواستم از خونریزی جلوگیری به عمل آورم. بنابراین، شما نیز به قضای الهی تن در دهید و زمام خود را به او بسپارید و در خانه هایتان بنشینید و سکوت اختیار کنید.

دو تحلیل در علل صلح

نخستین تحلیل

معاویه طی نامه هایی که به امام حسن(علیه السلام) نوشت و حضرت را در آن ها با هرگونه شرطی، به صلح فراخواند، کوشید تا وانمود کند خود ، فردی اصلاح طلب است و مردم را به صلح و آرامش دعوت می کند.

پژوهشگران بر این باورند که سخنرانی صلح جویانه معاویه در راستای درهم کوبیدن و به ضعف کشاندن قدرت امام(علیه السلام) فوق العاده مؤثر بوده به گونه ای که با بحرانی ساختن اوضاع ، وضعیتی ایجاد کرد که حضرت راهی جز تن دادن به صلح و سازش نداشت.

شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء در این زمینه می گوید: «امام حسن(علیه السلام)به این نتیجه رسید که اگر صلح را نپذیرد و بر جنگ و ستیز پافشاری نشان دهد ، اوضاع از دو حالت خارج نخواهد بود:

یا وی در این عرضه غالب و معاویه شکست می خورد ، هر چند شرائط و اوضاع آن زمان چنین موضوعی را شبهه محال می ساخت ولی به فرض وقوع آن آیا جز داد خواهی مردم از بنی امیه نتیجه دیگری در برداشت که در این صورت امویان در بدترین مظاهر مظلوم نمایی جلوه گر می شدند بنابر این ، اگر فرضاً امام حسن(علیه السلام) را پیروز میدان بدانیم ، در چنین موقعیتی آن بزرگوار چه موضعی را باید اتخاذ می کرد؟

ولی اگر امام(علیه السلام) با شکست مواجه می شد ، نخستین سخنی که همه بر زبان می آوردند این بود که: امام حسن(علیه السلام) خویشتن را با دست خود به ورطه هلاکت انداخت ، چرا که معاویه وی را به صلحی فراخوانده بود که در صورت پذیرش آن از ریختن خون مسلمانان جلوگیری می شد اما حضرت پذیرای آن نشد و به ستیز پرداخت و چنین فردی می بایست در انتظار حوادثی دردناک باشد و در این صورت معاویه و ابو سفیان در خیانت به اسلام و بازگرداندن مردم، به جاهلیت نخستین و پرستش لات و عزی ، به اهداف خود دست یافته بودند و معاویه يك تن از اهل بیت را زنده نمی گذاشت ، بلکه دیدگاه امام حسن(علیه السلام) در پذیرش صلح به مراتب از دیگران دقیقتر بود زیرا حضرت قبل از این که غالب باشد یا مغلوب و یا آن که مردم را درگیر جنگی سازد و به خونریزی که ناخوشایندشان بوده وادارد ، با پذیرش صلح خواست کوس رسوایی معاویه را به صدا در آورده و خُبث طینت وی را آشکار سازد».

معاویه به ظاهر مسلمان که در واقع و حقیقت، دشمن سرسخت اسلام به شمار می آمد از بیم گرایش مردم به امام حسن(علیه السلام) نظیر گرایش آن ها به پدر بزرگوارش ، با پوششی ظاهری از اسلام ، مردم را می فریفت. به همین دلیل امام مجتبی(علیه السلام) عرصه را برای او بازگذاشت تا آن چه را در باطن نهان دارد آشکار سازد.

به مجرد تصویب پیمان نامه صلح ، معاویه در جمع انبوه مسلمانان بر منبر قرار گرفت و گفت: «من در جهت این که شما روزه بگیرید و نماز به پا دارید ، با شما نجنگیدم..»!!

ملاحظه کنید! امام حسن(علیه السلام) در صلح خود با معاویه چگونه رفتار کرد ؟ و به چه نحو ، کلیه تلاش های وی را نقش بر آب و خیال بافی هایش را در هم کوبید تا حق ، آشکار و باطل ، به نابودی کشیده شد و باطل گرایان زیان دیدند.

بدین ترتیب ، صلح در چنان شرایطی بر امام حسن(علیه السلام) واجب بود چنانکه شورش بر «یزید» در شرایط خاص خود بر برادر بزرگوارش امام حسین(علیه السلام) تعین داشت.

اگر صلح امام حسن(علیه السلام) - که معاویه را به فضاحت کشاند - و شهادت امام حسین(علیه السلام) که یزید را به ورطه سقوط سوق داده و به سرعت به دولت ننگین ابوسفیانی پایان داد ، نبود تلاش های جدّ بزرگوارشان در يك چشم به هم زدن ، بر باد می رفت و آیین اسلام ، به دین خاندان ابو سفیان ، دین خیانت و فسق و فجور ، دین قلع و قمع شایستگان و بر سرکار آوردن ستمکاران فاسق ، تبدیل می شد.

اگر گفته شود: چرا امام مجتبی(علیه السلام) مانند برادر بزرگوارش حسین(علیه السلام) راه شهادت را برنگزید زیرا امام حسین(علیه السلام) نیز به خوبی آگاهی داشت که هیچ گاه بر یزید پیروزی نظامی نخواهد یافت؟
پاسخ این است که:

افزون بر زیرکی معاویه و حماقت و نادانی پسرش یزید ، معاویه تظاهر به اسلام می کرد و یزید آشکارا به فسق و فجور می پرداخت.

۲ . خیانت کوفیان در مورد امام حسین(علیه السلام) در راه رسیدن به پیروزی درخشان تاریخی اش برای وی گامی موفقیت آمیز تلقی می شد و خیانت همین مردم در مورد برادر ارجمندش امام حسن مجتبی(علیه السلام) در (مسکن و مدائن) بر سر راه اجرای عملیات جهاد و مبارزه ، مانع بسیار دشواری به شمار می آمد. ماجرای بیعت شکنی مردم کوفه با امام حسین(علیه السلام) پیش از آمادگی آن حضرت برای جنگ ، صورت پذیرفت. به همین دلیل، آن روز که سپاهیان اندکش برای نبرد با دشمن صف آرایی کردند به عنوان لشکریان امام و پیشوایی که اهداف والایی را دنبال می کند ، از هرگونه شائبه زیانباری پیراسته بودند.^(۲۴۲)

تحلیل دوم

معاویه مدت بیست سال در دوران خلیفه دوم و سوم با تحکیم پایه و ارکان حکومت خود توانست بر دستگاه های حکومتی تسلط و نفوذ بیابد و این راستا با مردم از در تملق و چاپلوسی درآمد و آنان را به طمع واداشت و فریفت.

از این رو ، خواص شام همه از او پشتیبانی می کردند و در سایه اسلام ، پرآوازه شد و در سایر کشورها نیز به عنوان فردی از قریش و خاندان پیامبر و از یاران آن حضرت ، معروف شد به گونه ای که در مناطق یاد شده از نخستین مسلمانان برجسته ای چون ابو ذر ، عمار و مقداد و امثال آنان ، مشهورتر گشت.

بدین گونه، يك بار دیگر «بنی امیه» جان گرفت و آشکارا با نام بنی هاشم بر هاشمیان چیره شده و در نهان به نیرنگ و فریب آنان پرداختند و بی پروا و گستاخ همراه با حرکت زمان با زیرکی خود در پی فریب مردم برآمدند و خواص را با پیشکش فراوان از اموال مسلمانان و گماردن بر مراکزی که خداوند آن ها را برای خیانت پیشگانی نظیر آنان قرار نداده بود ، خریداری کردند.

حاکمیت «بنی امیه» با بهره گیری از مظاهر فتح و پیروزی و کسب رضایت و خشنودی خلیفگان با زیرکی معاویه پا برجا مانده و چونان شیاطین به احکام اسلام نفوذ کرد و به گونه ای نهانی دست به خیانت و تباهی زد تا يك بار دیگر زندگی و جامعه را به جاهلیتی برگرداند که نزاع و کشمکش و کفر و بی دینی را به شیوه جاهلی و بر اساس طرح و نقشه ای که بنی امیه برای دست یابی به منافع خویش و جنگ اندازی بر آن در جهت حفظ امتیازاتشان در پی آن بودند ، گسترش دهد.^(۲۴۳)

توده مردم از این ماجرا آگاهی نداشتند زیرا قانون متداول و رایج در اسلام یعنی اسلام گذشته را می بخشاید - بر کارهای نفرت انگیز «بنی امیه» سرپوش نهاده بود به ویژه پس از آن که رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) بنی امیه را مورد عفو قرار داد و به تألیف قلوبشان پرداخت ، خلفاء ، اینان را به خود نزدیک ساختند و در شهرها به فرمانروایی بر مردم برگزیدند و اختیاراتی بدان ها بخشیدند که به دیگر فرمانروایان خویش نداده بودند. بدین ترتیب ، مدت بیست سال بی آن که از کارهای زشت خود دست برداشته و یا کسی آنان را از این قبیل کارها باز دارد، سلطه خود را بر شام گسترش بخشیدند.

خلیفه دوم در مورد برخی فرمانروایان خود مراقبت زیادی معمول می داشت و بعضی را دقیقاً مورد حساب قرار نمی داد و در این راستا هیچ گاه مانعی بر سر راه خود نمی دید. وقتی با خبر شد خالد بن ولید فرمانروای وی بر «قنسرین» ده هزار درهم

۲۴۳ . برای آشنایی به خصومت و دشمنی معاویه و رنج و سخت هایی که آفرید و حدود الهی را تعطیل و دستورات دین را به تحریف کشاند و مردم و دین آن ها را خریداری کرد و فساد و فسق و فجور و گستاخی و ساخته و پرداخته کردن احادیث و روایات و دیگر کارهای زشت و ناپسندی که وی انجام داد ، به کتاب حیاة الامام الحسن ۲ / ۱۴۵ - ۲۱۰ مراجعه شود.

به اشعث بخشیده دستور دستگیری وی را صادر کرد «و «بلال حبشی» دستان خالد را با عمامه اش محکم بست و در مسجد جامع حمص در برابر دیدگان سران حکومت و دیگر شخصیت های بزرگ مردمی ، سر برهنه روی يك پا نگاه داشت تا خلیفه از او بپرسد ده هزار درهمی را که به اشعث پرداخته از اموال شخصی او بوده یا از اموال مسلمانان؟ که اگر از اموال شخصی وی بوده ، اسراف است و خداوند اسراف کاران را دوست ندارد و اگر از اموال مسلمانان بوده در حق آنان خیانت ورزیده است و خداوند خیانت پیشگان را دشمن دارد. سپس او را بر کنار کرد و تا زنده بود به فرمانروایی نگمارد.

رفتار عمر با کارگزارانش نظیر کاری بود که در مورد خالد و ابو هریره انجام داد و اهل تحقیق با این موارد آشنایی دارند. ولی معاویه با این که شیوه ای متناقض با خلیفه داشت از ارادتمندان او به شمار می آید و خلیفه را از انجام هیچ کاری باز نمی داشت و هیچ گونه حسابرسی در مورد وی انجام نمی داد و چه بسا به او گفته بود: «نه فرمانت می دهم و نه تو را از انجام کاری باز می دارم» خلیفه، انجام کارها را به رأی و نظریه خود معاویه وا نهاده بود. بنابر این ، مراقبت شدید و حسابرسی دقیق خلیفه دوم تنها به برخی از کارگزارانش اختصاص داشت و همه را یکسان شامل نمی شد، زیرا معاویه - فرمانروای خلیفه بر شام - با برخورداری از آزادی عمل کامل طبق دلخواه و تمایلات خود هرگونه می خواست عمل می کرد.

همین آزادی عمل ، معاویه را به طغیان و سرکشی واداشت و او را بر اجرای طرح های «اموی» خود مصمم ساخت و امام حسن و امام حسین(علیهما السلام)در مورد زیرکی و مکر و نیرنگ معاویه در برابر خطری بزرگ قرار داشتند زیرا معاویه با این کار اسلام را به نام اسلام مورد تهدید قرار می داد بر نور حق به نام حق می تاخت. از این رو ، آن دو بزرگوار در جهت دفع این خطر ، در برابر دو راه قرار داشتند که راه سومی برایشان وجود نداشت: پایداری و مقاومت و یا سازش ، لذا هر دو به این نتیجه رسیده بودند که پایداری و مقاومت در دوران امام حسن(علیه السلام)بی تردید صفوف مدافعان از دین و مسلمانان ، که مردم را به سوی خدای عز وجل و راه راست او رهنمون می گردند در کام خود فرو خواهد برد.

به همین دلیل، امام حسن(علیه السلام) به مصلحت دید که معاویه را در سرکشی و طغیانش وانهد و او را به وسیله حکومتی که در آرزویش بود ، بیازماید ولی در قرار داد صلح از او تعهد گرفت که در رفتار خود و هوادارانش به هیچ وجه از قرآن و سنت

پافراتر نهند و هیچ يك از شیعیان را در مورد خطایی که با همگرایی امویان مرتکب شود مورد پیگرد قرار ندهند و مانند دیگر مسلمانان از ارج و عظمت و حقوق خویش بهره مند باشند و... دیگر شروطی که امام حسن(علیه السلام) به خوبی می دانست معاویه به هیچ يك از آن ها عمل نمی کند و در صدد نقض آن ها بر خواهد آمد.

امام(علیه السلام) با این کار خواست نقاب از چهره فریبکار و نیرنگ باز «بنی امیه» بر گرفته و از مظاهر انحرافی معاویه پرده بردارد تا بدین وسیله او و دیگر سران «اموی» همانند دوران جاهلیتشان که لحظه ای اسلام در دلشان راه نیافته بود، ظاهر گردند زیرا اینان شورشیانی بودند که الطاف و موهبت های اسلام، اندکی از کینه توزی بدر واحد و احزاب را از یادشان نبرده بود.

به هر حال، این شیوه، انقلابی توفنده در قالب صلح و آشتی به شمار می آمد که راهی جز آن وجود نداشت و شرایط زمان امام حسن(علیه السلام) چنین چیزی ایجاب می کرد زیرا حق با باطل در آمیخته بود و زمینه تسلط و سرکشی و طغیان در آن به صورت مسلحانه و خطر آفرین فراهم آمد که امام مجتبی(علیه السلام) نه آغازگر آن طرح بود، نه پایان دهنده اش به شمار می آمد بلکه این حق را با ارث به دست آورد و سپس به میراث نهاد، امام حسن(علیه السلام) نیز مانند سایر پیشوایان این خاندان(علیهم السلام) از قیام و یا سکوت خود از رسالت الهی رهنمون می گرفت و با این طرح در آزمون قرار گرفت و با صبر و بردباری و در راه رضای خدا تسلیم آن گشت و پیروزمندان و پیراسته از آن امتحان خارج گردید.

با این صلح برای امام حسن(علیه السلام) زمینه ای فراهم شد تا در مسیر معاویه از وجود خود کمینی قرار دهد و از ناحیه ای که وی گمان نمی برد بر او بشورد و وی را از پا در آورد و توانست پیروزی امویان را با مواد انفجار آمیز خود بنی امیه در هم بشکند و ظفر و پیروزی آنان را جور و جفا و آثارشان را بر باد دهد.

دیری نپایید که نخستین بمب کارگذاری شده در مواد قرارداد صلح با سرمستی معاویه از فتح و پیروزی اش، به انفجار انجامید، آن گاه که لشکریان عراق را به سپاه خود در نُخيله ضمیمه ساخت و در جمع آنان، چنین اظهار داشت: ای مردم عراق! به خدا سوگند! من بدین جهت که شما به نماز رو آورید و روزه بگیرید و زکات بپردازید با شما ن جنگیدم، بلکه به انگیزه دست یافتن به حاکمیت بر شما مبارزه کردم و خداوند این

نعمت را با وجود ناخرسندی شما به من عنایت کرد ، به هوش باشید! هم اکنون هرگونه امتیازی را به حسن بن علی داده ام زیرا می نهم»^(۲۴۴)

از آن پس ، سیاست معاویه همراه با هر عمل خلاف و مخالف قرآن و سنت، نظیر کشتار بی گناهان و هتک نوامیس مردم و چپاول اموال و به بند کشیدن آزاد مردان ، جریان یافت. معاویه اعمال ننگین خویش را با تحمیل فرزند هرزه و گستاخ خویش بر مسلمانان پایان داد تا دین و دنیای مسلمانان را به تباهی بکشاند که حادثه جانسوز کربلا و ماجرای روز حرّه و به سنگ بستن خانه کعبه در مکه با عراده و منجنیق را می توان از جمله کارهای بی شرمانه وی تلقی کرد.

به هر ترتیب، آن چه مهم به نظر میرسد این است که رخداد حوادث ، از طرح و برنامه امام حسن(علیه السلام) پرده برداشت و آن را آشکار ساخت ، مهمترین عملی که امام(علیه السلام) انجام داد بر گرفتن نقاب از چهره این ددصفقان بود تا از اجرای نقشه شوم و مکر و حيله ای که برای نابودی رسالت جدش رسول خدا(صلی الله علیه وآله)کشیده بودند ، جلوگیری نماید و حضرت در این راستا به خواسته خویش دست یافت و پرده ها کنار رفت و چهره بنی امیه برای همگان افشا گردید. والحمد لله رب العالمین.

بدین سان، زمینه قیام برادر بزرگوارش حسین(علیه السلام) فراهم آمد تا قرآن را بدان تفسیر نماید و حضرت را در آن قیام، درس آموز اهل خرد قرار دهد.

امام حسن و امام حسین(علیهما السلام) هر يك دو روی يك رسالت را نشان می دادند و هر کدام ، در آن رسالت از جایگاه خود بر خوردار و در زمان خویش در یکی از مراحل آن قرار داشتند و در اقدام به انجام مسئولیت های این رسالت و جانفشانی در راه آن مساوی بودند. هیچ گاه امام حسن(علیه السلام) از بذل جان عزیز خویش دریغ نکرد و امام حسین(علیه السلام) در ایثار و از خود گذشتگی در راه خدا ، از برادرش سخاوتمندتر نبود ، بلکه با حفظ جان خویش ، آن را برای ورود به عرصه جهاد و مبارزه ای ساکت و آرام ، مهیا ساخت و آن گاه که زمان مناسب فرارسید ، شهادت در کربلا قبل از آن که حسینی باشد شهادتی حسنی تلقی می شد و ماجرای روز سباط برای کاوشگران اهل خرد ، در زمینه جانفشانی و ایثار ، دارای معانی ژرف تر از روز عاشورا بود زیرا دلآوری امام مجتبی(علیه السلام) در ایفای نقش انسانی شکیبا و بردبار در تحمل ناملایمات و دشواری ها و در قالب شخصیت فروتنی که به قیامی دست نزد بود ، تبلور داشت و

شهادت، در صحنه عاشورا نخست حسنی و در مرحله دوم حسینی به شمار می آمد، زیرا نتایج آن قیام توسط امام حسن(علیه السلام) به پختگی و کمال مطلوب خود رسید و مقدماتش توسط آن بزرگوار فراهم آمد.

مردم پس از حادثه سباط و کربلا با دقت در رخدادها، بنی امیه را در آن پایه از عصبیتی جاهلی و پلیدی یافتند که نه تنها تمام عصبیت های خشن و فرومایه و ستم پیشه بدان ها نمی رسند، بلکه خطر آن ها برای اسلام و مسلمانان به مراتب کمتر از خطر بنی امیه به شمار می آمد.^(۲۴۵)

خلاصه بحث

بیان گذرای علل و اسباب صلح

۱. یاران امام(علیه السلام) در اثر دسیسه های معاویه، به ضعف و سستی کشیده شدند و دست از یاری حضرت برداشته و از فرمان آن بزرگوار سرپیچی نمودند. در چنین وضعیتی نه تنها پایداری و مقاومت سودی نمی بخشید بلکه در برابر حمله و نیرنگ معاویه، نابودی و شکست خط مکتب اهل بیت حتمی بود و امام(علیه السلام) می بایست با حفاظت از این خط، آن را در جامعه ای که حيله و نیرنگ معاویه به آن سایه افکنده بود به رشد و کمال سوق دهد.

۲. شکست سپاهیان امام(علیه السلام) شهادت آن بزرگوار و خاندان و یاران با وفای وی را به دنبال داشت و یا به اسارت درآمده و در زندان های معاویه باقی می ماندند و یا با آن که در موضع ضعف قرار داشتند، آنان را آزاد و در قبال آزادی، بر آن ها منت می نهادند که همه این نتایج ناپسند به شمار می آمد.

اگر بر شهادت، اثری شرعی زود یا دیر مترتب نباشد نمی توان برای آن توجیهی یافت به ویژه اگر به از میان بردن خط امام(علیه السلام) و نابودی کامل آن بینجامد.

۳. حفظ و نگاهداری مجموعه معتقد به حقانیت اهل بیت از خطر قلع و قمع گسترده بنی امیه و احراز باقی بودن امویان بر حقد و کینه بنی هاشم و هواداران آنان چنان که رخدادهای خونبار تاریخ اسلام آن را به اثبات رسانده است.

۴. جلوگیری از خونریزی مسلمانان در آن جا که نبرد با گروه سرکشان، سودی نمی بخشید.

۵ . پرده برداشتن از واقعیت طرح و نقشه جاهلی بنی امیه و مصون ساختن مسلمانان بر ضد آنان ، زیرا خلافت ، زمینه تسلط نو جوانان بنی امیه را در به دست گیری زمام امور مسلمانان و به بازی گرفتن سرنوشت نظام اسلامی و مصادره انقلاب مبارك نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) مهیا ساخته بود.

۶ . ضرورت فراهم آوردن شرایط مناسبی که بتوان از موضع قدرت با کفر و نفاق نهان ، به ستیز برخاست.

علل واقعی موجود در فراسوی موضع خداپسندانه ای که امام معصوم(علیه السلام) اتخاذ کرده بود بر بسیاری از مردم معاصر با آن رخداد و بر بعضی از نسل های بعدی سطحی نگر و یا فریب خوردگانی که تحت تأثیر موضوعات غیر واقعی قرار گرفته بودند ، پوشیده ماند بود ، ولی این حوادث پس از صلح و سیاست های خصومت آمیزی که معاویه و سایر حکام اموی دنبال می کردند و زیان های جبران ناپذیری که بر پیکر اسلام و مسلمانان وارد ساخت ، از برخی راز و رمزهای موضع امام مجتبی(علیه السلام) پرده برداشت.

مبحث سوم (پس از صلح تا شهادت)

گردهمایی کوفه

پس از امضای قرارداد صلح بین امام حسن(علیه السلام) و معاویه جهت گردآمدن در يك مكان، با یکدیگر به توافق رسیدند تا این دیدار اجرای عملی صلح به شمار آید و هر يك در مقابل جمعی از مردم با سپردن تعهدات خود به طرف مقابل و لزوم پای بندی و عمل به آن آشنا گردند. برای این کار کوفه را برگزیده و آهنگ آن دیار نمودند و سیلی از مردم که بیشتر حاضران را سربازان طرفین تشکیل می دادند ، با ترك اردوگاه های خود برای حضور در روز تاریخی نحسی که بر تارك کوفه ثبت شد ، با میل یا بی میلی ، گردهم آمدند.

مردم به سمت مسجد جامع شهر فراخوانده شدند ، تا به سخنان دو تن از خطیبان امضاء کننده قرارداد صلح، گوش فرادهند. بدیهی بود که معاویه بر امام حسن(علیه

السلام)پیشی گیرد و بر منبر بالا رود و چنین نیز کرد و بر فراز منبر نشست^(۲۴۶) و در جمع مردم خطابه ای طولانی بیان کرد که منابع تاریخی تنها به ذکر فقرات مهمی از آن پرداخته اند، از جمله: «اما بعد ، مردم! پیروان هر پیامبری که پس از او به اختلاف افتادند، سرانجام، باطل گرایان بر اهل حقشان چیره گشت» راوی می گوید: معاویه پس از این سخن پی برد که به زیان خویش سخن گفته از این رو ، بی درنگ گفت: «مگر این امت که اهل حق آن بر باطل گرایانش پیروز شدند» و نیز افزود:

«مردم کوفه! آیا می پندارید با شما بر سر نماز و زکات و حج می جنگم ، من که به خوبی می دانم شما اهل نماز و زکات و حج هستید؟ ولی برای دست یابی به حاکمیت و تسلط بر شما به جنگتان آمدم و اکنون با این که شما ناخرسندید خداوند این موهبت را به من عطا کرده است! به هوش باشید! هر خونی که در این آشوب و بلوا ریخته شود به هدر رفته است و هرگونه شرطی را به (امام حسن(علیه السلام)) متعهد شده ام زیرا پا می نهم..»^(۲۴۷)

ابوالفرج اصفهانی به اسناد خود از حبیب بن ابی ثابت روایت کرده که گفت: معاویه در این خطابه ، از علی(علیه السلام) به ناسزا یاد کرد و سپس به امام حسن اسائه ادب نمود.^(۲۴۸)

آن گاه امام حسن(علیه السلام) به پاخاست و در این موقعیت حساس ، خطابه ای غرّاً و طولانی ایراد کرد که یکی از پسندیده ترین اسناد و مدارك وضعیت موجود میان مردم و اهل بیت ، پس از وفات رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به شمار می آید. امام(علیه السلام) در این خطابه به پند و اندرز مسلمانان پرداخت و در ابتدای سخنانش آن ها را به دوستی و محبت و کسب رضای خدا و وحدت و یکپارچگی دعوت کرد و در اواسط خطابه به موقعیت خاندان خویش بلکه موقعیت پیامبران خدا را بر ایشان یادآور شد. و در پایان سخنانش بی آن که صریحاً معاویه را ناسزا گوید با شیوه بلاغتش ، بدترین دشنام ها و ناسزاهای را نثار وی ساخت. از آن جمله فرمود:^(۲۴۹)

۲۴۶ . جابر بن سمره می گوید: هیچ گاه ندیدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) غیر ایستاده سخنی بگوید ، هر کس به تو گفت پیامبر نشسته سخن می گفته ، به آن حضرت دروغ بسته است» این روایت را جزایری در آیات الأحکام: ۷۵ نقل کرده است ، ظاهراً معاویه نخستین کسی است که نشسته خطبه خواند.

۲۴۷ . صلح امام حسن ۲۸۵ از مدائنی.

۲۴۸ . شرح نهج البلاغه ۴ / ۱۶ .

۲۴۹ . متن کامل این خطبه را شیخ راضی آل یاسین در کتاب «صلح امام حسن(علیه السلام)» ۲۸۶ - ۲۸۹ آورده است.

«إيهاذاكر علياً! انا الحسن وأبي علي، وأنت معاوية و ابوك صخر ، وأمي فاطمة وأمك هند، وجدتي رسول الله وجدك عتبة بن ربيعة، وجدتي خديجة وجدتك فُتَيْلة ، فلعن الله أحملاً ذكراً والأمناء حسباً وشرنا قديماً وحديثاً ، وأقدمنا كفرةً ونفاقاً»;

ای کسی که پدرم علی را دشنام می دهی! من حسنم و پدرم علی است ، تو معاویه و پدرت صخر است ، مادر من فاطمه و مادر تو هند است ، جد من رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و جد تو عتبه بن ربيعة است. جدّه من خديجه و جدّه تو فُتَيْله است ، لعنت خدا بر آن کس که شهرتش از ما کمتر ، دودمانش از ما پست تر، تبهکاری اش در گذشته و حال افزونتر و کفر و نفاقش ریشه دارتر است.

مخالفان صلح

الف - قيس بن سعد بن عبادة

قيس به دوستی و محبت اهل بيت(عليهم السلام) معروف بود و امير مؤمنان(عليه السلام) در آغاز خلافت خویش وی را به فرمانروایی مصر گمارد. قيس با شنیدن خبر امضای قرارداد بين امام حسن(عليه السلام) و معاويه ، موجی از غم و اندوه دلش را فراگرفت و گردابی از نگرانی و پریشانی او را احاطه کرد ، ولی سرانجام به کوفه بازگشت.

معاويه پس از آن که عبیدالله بن عباس را فریفت ، طی نامه ای به قيس ، او را وعده پست و مقام داد و تهدید نمود. قيس در پاسخ او نوشت: «نه به خدا سوگند! دیدار من و تو تنها با شمشیر و نیزه میسر است..»^(۲۵۰). معاويه از این پاسخ قاطع بر آشفت و در نامه ای دیگر وی را به باد ناسزا گرفته و به مرگ تهدید کرد. در آن نامه آمده بود: «اما بعد ، تو یهود زاده ای که خود را به زحمت می اندازی و در آن چه که به تو سودی ندارد ، خود را به بدبختی می کشانی و به هلاکت می افکنی ، اگر دوستانت در این جنگ به پیروزی دست یابند ، تو را به کناری می نهند و فریب می دهند و واگر دشمنانت پیروز گردند تو را گوشمالی داده و به قتل خواهند رساند ، پدرت نیز با کمانی بدون زه تیراندازی می کرد و تیرش هدفی نداشت. در میان مردم تفرقه انداخت و جدایی هایی پدید آورد ، تا این که قوم و قبیله اش وی را خوار ساختند و سرانجام در ناحیه حوران در غربت و تنهایی جان سپرد، و السلام.»^(۲۵۱)

قيس بدو پاسخ داد: «اما بعد ، تو خودت بتی و فرزند بتی ، با اکراه و ناخرسندی اسلام را پذیرفتی و میان مسلمانان تفرقه و جدایی انداختی و به دلخواهت از دین بیرون

۲۵۰ . حياة الامام الحسن ۲ / ۲۶۷ .

۲۵۱ . همان/ ج ۲ ۲۶۷ - ۲۶۸ .

رفتی و خداوند دینت را پذیرا نشد و از اسلام بهره ای به تو نبخشید. نفاق افکنی تو چیز تازه ای نیست ، تو تا توانستی با خدا و پیامبر جنگیدی و در زمره دارودسته مشرکان درآمدی و با خدا و پیامبر و مؤمنان همواره به مبارزه برخوانستی از پدرم به بدی یاد کردی ، به جان خودم سوگند! او نیز از کمان زه دارش به سوی دشمنان دین تیر پرتاب می کرد و کسانی به مبارزه اش برخاستند که جایگاهش را نمی شناختند و به پایه اش نمی رسیدند. تو من را یهودی زاده خواندی ، ولی خودت خوب می دانی و همه مردم می دانند که من و پدرم دشمن دینی بودیم که تو آن را درك کردی و از یاران دینی بودیم که تو از آن بیرون رفتی - یعنی شرك - و به آن گراییدی ، والسلام. (۲۰۲)

وقتی معاویه شنید قیس به کوفه بازگشته او را برای بیعت با خود به حضور طلبید ، ولی قیس پذیرا نشد زیرا او با خدای خویش پیمان بسته بود که دیدار او با معاویه جز با شمشیر و نیزه میسر نخواهد بود ، به همین دلیل معاویه دستور داد شمشیر و نیزه ای بیاورند تا میان خود و قیس بنهد و قیس سوگند خود را بی آن که کفاره دهد بشکند ، که قیس در آن اجتماع حضور یافت و با معاویه بیعت کرد. (۲۰۳)

ب - حجر بن عدی

وی از یاران بزرگ رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و امیرمؤمنان(علیه السلام) و از نیک مردان برجسته زمان خود به شمار می آمد و به گفته ابن اثیر جزری در «أسد الغابة» و نیز دیگران ، حجر بن عدی در تقرب به پیشگاه خدا به پایه ای رسید که دعایش مستجاب می شد و سرانجام در منطقه «مرج عذراء» یکی از روستاهای شام به دستور معاویه توسط جلادانش به شهادت رسید و شهادتش موجی از اعتراضات مردم را نسبت به سیاست های غلط معاویه به دنبال داشت ، به گونه ای که عایشه و دیگران نیز این جنایت را محکوم کردند. (۲۰۴)

با وجود عشق و محبتی که «حُجر» نسبت به امام حسن(علیه السلام) و پدر بزرگوارش می‌ورزید ، ولی زمانی که قرارداد صلح انجام پذیرفت ، تأثرات و نگرانی ها وی را به تاریکی یأس و نومیدی کشاند. به همین سبب، در برابر معاویه ، امام(علیه السلام) را

۲۰۲ . حياة الامام الحسن ۲۶۸ .

۲۰۳ . برای شرح بیشتر به مقاتل الطالبیین و حياة الامام الحسن مراجعه شود.

۲۰۴ . اسد الغابة ۱ / ۳۸۶ .

مخاطب قرارداد و گفت: «به خدا سوگند! آرزو می‌کردم در آن روز از دنیا بروی و ما نیز با تو بمیریم و چنین روزی را شاهد نباشیم، زیرا ما شکست خورده و حسرت زده به شهر خود باز می‌گردیم و دشمنان ما با شادمانی و پیروزی بازمی‌گردند».

به گفته مدائنی، سخنان «حجر» دل امام(علیه السلام) را پر از رنج و اندوه ساخت و به پناخواست و پس از خلوت شدن مسجد علت و سبب صلح خود را برای «حجر» تشریح کرد و فرمود:

ای حجر! سخنت را در مجلس معاویه شنیدم، هر انسانی آن چه را تو دوست داری دوست ندارد و دیدگاهش چون دیدگاه تو نیست آن چه را من انجام دادم تنها برای حفظ جان شما بود و خدای متعال هر روز در شأن و کاری است.^(۲۰۵)

ج. عدی بن حاتم

عدی از دلاور مردان مسلمان و ارادتمندان به اهل بیت(علیهم السلام) به شمار می‌آمد. نقل شده وی در پی ماجرای صلح که حزن و اندوه قلبش را می‌فشرد به امام(علیه السلام) عرضه داشت:

«ای فرزند رسول خدا! کاش قبل از آن که شاهد آن ماجرا باشم، مرده بودم. تو ما را از عدل و داد خارج و به جور و ستم وارد ساختی. از حقی که بر آن بودیم دست کشیدیم و در باطلی که از آن می‌گریختیم وارد گشتیم. تن به پستی و ذلت دادیم و خواری و ذلتی را که در شأن ما نبود پذیرا شدیم» امام(علیه السلام) به او پاسخ داد:

ای عدی! من از آن جا که دیدم بیشتر مردم تمایل به صلح دارند و از جنگ گریزانند، نخواستم آنان را به کاری که از آن ناخرسندند وادارم. از این رو، به مصلحت دیدم این جنگ ها در وقت مناسبی انجام پذیرد، زیرا خداوند هر روز در شأن و کاری است.^(۲۰۶)

د - مُسَیَّب بن نَجَبَة و سلیمان بن صُرَد

این دو بزرگوار به دوستی و محبت و ارادت به اهل بیت(علیهم السلام) معروف بودند و از انجام صلح رنجیده شده و با حزن و اندوه خدمت امام(علیه السلام) رسیدند و عرضه داشتند: «شگفتی ما از کاری که شما انجام دادی پایان ندارد! با این که چهل هزار جنگجو تنها از کوفه، غیر از مردم بصره و حجاز در رکاب تو حاضر بودند، با

۲۰۵ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۶ / ۱۵ .

۲۰۶ . حیاة الامام الحسن ۲ / ۲۷۴ .

معاویه از در صلح و آشتی در آمدی» امام(علیه السلام) به مسیب فرمود: «ماتری؛ نظرت چیست؟»

مسیب عرض کرد: نظر من این است که شما به حالت قبل از جنگ بازگردی، زیرا معاویه پیمان شکنی کرده است.
امام(علیه السلام) در پاسخ وی فرمود:

بر حيله و نیرنگ خیری مترتب نیست، اگر خواسته بودم این کار را انجام می دادم^(۲۰۷)...
در روایت دیگری آمده است که امام(علیه السلام) در پاسخ وی فرمود: مسیب! اگر من با کاری که انجام دادم در پی دنیا بودم، هرگز معاویه در جنگ و نبرد، از من پایدارتر و شکیاتر نبود، ولی من صلاح شما را در نظر گرفتم، تا به جان یکدیگر نیفتید.^(۲۰۸)

به سوی مدینه

امام حسن(علیه السلام) پس از چند روز اقامت در کوفه تصمیم گرفت عراق را به قصد مدینه جدش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ترک گوید و یارانش را از تصمیم و قصد خود آگاه ساخت. وقتی این خبر همه جا پیچید، مسیب بن نجبه فزاری و ظبیان بن عماره تمیمی برای خدا حافظی حضور آن بزرگوار شرفیاب شدند. امام رو به آنان کرد و فرمود:

سپاس خدایی را که فرمانش چیره است، اگر همه مردم بخواهند قضای او را دگرگون سازند، بر این کار قادر نخواهند بود... به خدا سوگند! با تمام توان می کوشند تا دوستی ما را به خود جلب کنند.

مسیب و ظبیان از امام(علیه السلام) درخواست کردند در کوفه بماند، حضرت درخواست آنان را پذیرا نشده و فرمود: راهی برای این کار وجود ندارد.^(۲۰۹)

آن گاه که امام(علیه السلام) به اتفاق خانواده اش رهسپار مدینه جدش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بود، کلیه اقشار مردم، گروهی گریه کنان و دسته ای با تأسف، در مراسم تودیع و خدا حافظی آن بزرگوار حضور یافتند.^(۲۱۰)

کاروان امام(علیه السلام) به حرکت درآمد ولی هنوز از کوفه فاصله نگرفته بود که فرستاده معاویه به آن حضرت رسید تا او را به کوفه بازگرداند و با گروهی از خوارج

۲۰۷ . مناقب ابن شهر آشوب ۴ / ۳۵ چاپ قم.

۲۰۸ . حیاة الامام الحسن ۲ / ۲۷۷.

۲۰۹ . حیاة الامام الحسن ۲۰ / ۲۸۵ - ۲۸۶.

۲۱۰ . تحفة الأنام فاخوری ۶۷.

که بر او شوریده بودند بجنگند ، امام(علیه السلام) از بازگشت امتناع ورزید و به معاویه نوشت: اگر ترجیح می‌دادم با مسلمانی بستیزم ، از تو شروع می‌کردم این که می‌بینی دست از تو برداشته ام به جهت مصلحت مسلمانان و جلوگیری از ریختن خون آنان است»^(۲۶۱)

کاروان امام(علیه السلام) به مدینه رسید ، وقتی مردم از تشریف فرمایی امام(علیه السلام) آگاه شدند ، همه به استقبال آن حضرت شتافتند و بدین وسیله خیر و برکت به آنان رو آورد ، دیارشان را سعادت و رحمت فرار گرفت و خیر و برکاتی که از هنگام شهادت جانشوز امیرمؤمنان(علیه السلام) از آنان قطع شده بود ، يك بار دیگر به آنان بازگشت .
امام حسن(علیه السلام) همراه با برادران و خانواده خویش وارد مدینه شد و ده سال در آن سامان اقامت گزید و جای جای آن دیار را از الطاف و مراحم و مهر و محبت و بردباری سرشار ساخت که به برخی از آن امور نگاهی گذرا خواهیم داشت:

مرجعیت علمی و دینی

مرجعیت علمی و دینی امام مجتبی(علیه السلام) در تربیت جمع زیادی از دانشوران تجسم یافت و با انحرافات دینی که دین و آیین الهی را دستخوش تغییر و دگرگونی ساخته بود ، به مخالفت برخاست و از توطئه دگرگون ساختن سنت شریف نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) که معاویه از طریق فعال نمودن گردونه جعل روایات و جلوگیری از تدوین احادیث رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برای آن طرح و برنامه ریخته بود ، جلوگیری به عمل آورد.

مکتب امام و فعالیت علمی

امام حسن(علیه السلام) در مدینه دست به ایجاد مکتب بزرگ خویش زد و در نشر فرهنگ معارف اسلام در جامعه اسلامی، فوق العاده به تلاش پرداخت. بسیاری از دانشمندان بزرگ و محدثان و راویان برجسته ، به این مکتب گرایش یافتند و امام(علیه السلام) آنان را برای انجام رسالت اصلاح گرانه جاوید خود که عقل و خرد جامعه را تبلور می‌بخشید و از غفلت و بی‌روحي بیدار می‌ساخت ، بهترین یارو یاور به شمار آورد که مورخان نام برخی از شاگردان و راویان حدیث آن بزرگوار را یاد آورده اند
از جمله:

فرزندش حسن مثنی ، مسیب بن نجبة ، سوید بن غفلة ، علا بن عبد الرحمن ، شعبی ، مبیره بن برکم ، اصبع بن نباتة ، جابر بن خالد ، ابو الجوزا ، عیسی بن مأمون بن زرارة ، نفالة بن مأموم ، ابو یحیی عمیر بن سعید نخعی ، ابومریم قیس ثقفی ، طحرب عجلی ، اسحاق بن یسار پدر محمد بن اسحاق ، عبد الرحمان بن عوف ، سفین بن لیل و عمرو بن قیس را که همه کوفی بودند می توان نام برد.^(۲۶۲) شهر مدینه ، به فروغ وجود این اختران علم و دانش و راویان می درخشید و در علم و دانش و ادب و فرهنگ و معارف ، بارورترین شهرهای اسلام به شمار می آمد.

امام حسن(علیه السلام) همان گونه که مسئولیت نشر علم و دانش را در مدینه به عهده داشت ، مردم را به فضایل اخلاقی و انجام کارهای نیک و آراسته شدن به سنت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) فرا می خواند. این امام همأ مشعل فروزان اخلاق پسندیده ای که جد بزرگوارش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) برای اصلاح و تهذیب جامعه به ارمغان آورده بود ، پر فروغ نگاه داشت. فضایل بلند اخلاقی امام مجتبی به گونه ای بود که حتی نسبت به دشمنان و مخالفان خویش نیز ، نیکی و احسان روا می داشت. وقتی اطلاع یافت ولید بن عقبه مبتلا به بیماری شده با این که ولید به کینه توزی و بغض اهل بیت معروف بود ، امام(علیه السلام) به عیادت وی رفت. وقتی امام در جای خود قرار گرفت ولید در مقابل او به پا خاست و گفت: «من از اموری که بین خود و تمام مردم وجود داشته به پیشگاه خدا توبه می کنم جز آن چه بین من و پدرت بوده که از آن توبه نخواهم کرد.»^(۲۶۳)

امام(علیه السلام) از وی رو گرداند و با وی مقابله به مثل نکرد ، بلکه هدایایی نیز برایش فرستاد.^(۲۶۴)

مرجعیت اجتماعی

مرجعیت اجتماعی امام مجتبی(علیه السلام) در مهربانی و احسان و نیکی به مستمندان و پناه دادن به پناه جویان ، برای رهایی از چنگال ظلم و ستم و آزار و اذیت امویان ، تجلی یافت.

۲۶۲ . تاریخ ابن عساکر ج ۱۲ ، نسخه کپی در کتابخانه امام امیر المؤمنین.

۲۶۳ . شرح ابن ابی الحدید ۱ / ۳۶۴ .

۲۶۴ . حیاة الامام الحسن ۲ / ۲۸۸ - ۲۸۹ .

الف - مهربانی با مستمندان

امام حسن(علیه السلام) نسبت به فقرا و تهیدستان فوق العاده نیکی و احسان می نمود آن چه را داشت به آنان می بخشید و با نیکی و احسان خویش دلشان را سرشار از سرور و شادی می کرد ، در مورد کرم و بخشش امام حسن(علیه السلام) آمده است که:
نیازمندی بدو مراجعه کرد حضرت به او فرمود: نیاز خود را در نامه ای بنویس و به ما بده. آن شخص چنین کرد و حضرت دستور داد دو برابر آن چه را خواسته بود به او بدهند ، یکی از حاضران عرضه داشت:
ای پسر پیامبر! این نامه برای این فرد چه برکاتی به دنبال داشت ؟ حضرت به او پاسخ داد:

برکت این نامه برای ما بیشتر است ، چرا که او ما را شایسته انجام کار نیک دانست. آیا نمی دانی کار نیک باید پیش از درخواست شخص انجام پذیرد. زیرا اگر پس از اعلان نیاز ، بدو احسان نمایی ، در حقیقت به بهای آبرویش تمام شده و شاید این فرد نیازمند شب را میان امیدواری و نومیی با اضطراب به سربرده و نداند چگونه نیازش برآورده می شود ، با دل شکستگی به خواسته اش می رسد یا با شادی و سرور و کامیابی؟ . آن گاه که نزد تو می آید ، اندامش می لرزد ، دلش ترسان است ، اگر نیازش را در قبال آبرویش بر آورده ساختی ، این آبروریزی از احسانی که دریافت کرده است ، برایش گرانتر تمام می شود.

امام مجتبی(علیه السلام) حامی مستمندان و محرومان ، پناه زنان بی سرپرست و یتیمان بود. پیش از این نمونه ای از آثار کرم و بخشش و احسان آن بزرگوار که در بخشش و سخاوت ضرب المثل شده ، از نظرتان گذشت.

ب - پناهجویی به امام

امام حسن(علیه السلام) در مدینه مرکز رسالت جدش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ، برای پناه جویان به آن حضرت، دژی استوار و پناهگاهی شکست ناپذیر تلقی می شد. اوقات شریف خود را به برآوردن نیاز مردم و برداشتن ستم و ظلم و بیداد از آنان مصروف می داشت.

سعید بن ابی سرح که از ناحیه زیاد ، مورد ستم و بیداد قرار گرفته بود ، به حضرت پناه آورد ، امام او را پناه داد. به گفته راویان: سعید به دوستی و محبت اهل بیت(علیهم السلام) معروف بود ، به همین دلیل زیاد او را تحت پیگرد قرار داد و جهت پناه جستن به امام حسن(علیه السلام) به مدینه گریخت ، زیاد با اطلاع یافتن از ماجرا ، به سراغ

برادر و فرزندان و همسر سعید رفت و آن‌ها را زندانی و خانه‌یشان را ویران و اموالش را مصادره کرد، وقتی امام حسن(علیه السلام) از قضیه آگاه شد، این کار فوق العاده بر او گران آمد و طی نامه‌ای به زیاد به او دستور داد، سعید را امان دهد و زن و فرزندانش را آزاد و خانه‌اش را بنا کند و اموالش را به وی بازگرداند.^(۲۶۵)

مرجعیت سیاسی

امام حسن(علیه السلام) از موضع قدرت با معاویه از در صلح درآمد چنان که در متن قرارداد صلح به صراحت آمده که خلافت پس از معاویه به امام حسن(علیه السلام) می‌رسد و نباید در باره امام حادثه ناگواری به بار آورد و مکر و حيله‌ای به کار ببرد.

بنابر این، طبیعی بود که امام(علیه السلام) محور مخالفت و قدرتی به شمار آید که حکومت بنی امیه و معاویه را در کامشان تلخ و زندگی آن‌ها را تیره و تار سازد. به همین دلیل در دعاها و دیدارهای امام(علیه السلام) با حکام و اطرافیان آن‌ها و در نامه‌ها و خطابه‌های آن حضرت تلاش سیاسی روشنی می‌بینیم که در امور ذیل متبلور است.

الف - حضرت بر اوضاع و رخدادها مراقبت و آن‌ها را پی می‌گرفت و رفتار حکام و کارگزاران آنان را زیر نظر داشت، آن‌ها را امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود، چنان که در نامه‌اش به زیاد از او خواست، دست از تعقیب سعید بن ابی سرح بردارد و هنگام طواف، حبیب بن مسلمه را در مورد فرمانبرداری‌اش از معاویه مورد نکوهش قرارداد.^(۲۶۶)

ب - امام مجتبی(علیه السلام) از فعالیت‌های سیاسی منظمی برخوردار بود که در استقبال از هیئت‌های نمایندگی مخالفان و توجیه و راهنمایی آنان و دعوت آن‌ها به صبر و بردباری و تصمیم‌گیری و انتظار صدور فرمان امام در وقت مناسب، تجسم می‌یافت. چنان که همواره بر نقش رهبری اهل بیت و شایستگی خلافت و پیشوایی آنان نیز تأکید داشت.

دکتر طه حسین بر این باور است که امام حسن(علیه السلام) در مدت اقامت خویش در مدینه دست به تشکیل حزب سیاسی زده و شخصاً ریاست آن را بر عهده داشته و به تناسب شرایط آن زمان، آن را جهت داده است.

۲۶۵ . حياة الامام الحسن ۲ / ۲۸۹ - ۲۹۰ .

۲۶۶ . حياة الامام الحسن ۲۹۳ .

ج - با این که نظام حاکم، سعی در جلب رضایت امام و یا سرپوش نهادن بر فعالیت های وی و یا محکوم ساختن آن ها داشت ، حضرت هیچ گاه به ارکان آن نظام تمایل نشان نداد.

این بخش از موضع گیری امام(علیه السلام) زمانی تبلور یافت که حضرت به خویشاوندی سببی امویان تن در نداد و طرح و نقشه های آن ها را فاش ساخت و واقعیت انحرافی آنان ، و بی لیاقتی معاویه را به خلافت ، آشکارا بیان داشت و این حقیقت به روشنی در مناظرات حضرت با معاویه و اطرافیان در مدینه و دمشق به طور یکسان جلوه گر شد که در بیان مواضع آن بزرگوار ، به اشاره ای بسنده می کنیم.

ردّ خویشاوندی سببی امویان

معاویه خواست با برقراری خویشاوندی سببی با بنی هاشم ، به عزت و سربلندی دست یابد. از این رو ، به مروان حکم فرمانروایش بر مدینه نوشت که زینب دختر عبد الله بن جعفر را با هر مهریه ای که پدرش تعیین نماید و پرداختن بدهی وی به هر اندازه ای که باشد و ایجاد صلح و آشتی میان بنی هاشم و بنی امیه ، برای یزید خواستگاری کند. مروان شخصی را در پی عبدالله فرستاد ، وقتی عبدالله نزد مروان آمد ، وی در مورد خواستگاری دخترش با او به گفت و گو پرداخت. عبدالله در پاسخ وی گفت: امور مربوط به زنان ما در دست حسن بن علی(علیه السلام) است ، از او خواستگاری نما. مروان نزد امام شرفیاب و دختر عبدالله بن جعفر را از او خواستگاری کرد. حضرت فرمود: برای این کار هر کس را دوست داری جمع کن . مروان بیرون شتافت و بنی هاشم و بنی امیه را به يك اندازه گرد آورد و در جمع آنان سخن گفت و موضوعی را که معاویه مطرح کرده بود برای حضرت تبیین کرد.

امام(علیه السلام) بعد از حمد و ثنای الهی بدو چنین پاسخ داد:

آن چه را در مورد تعیین مهریه دختر عبدالله توسط پدرش عنوان کردی ، (این را بدان) که ما از سنت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) در مورد مهریه خانواده و دخترانش^(۲۶۷) رو گردان نیستیم. در مورد پرداخت بدهی پدرش ، سخن گفتی بگو ببینم از کی تا کنون زنان ما بدهی پدرانمان را پرداخته اند و نسبت به صلح و

آشتی میان دو گروه ، (باید بدانی که) ما به خاطر خدا و در راه رضای او با شما دشمنی داریم و برای دنیا هیچ گاه با شما از در صلح و آشتی در نخواهیم آمد...

امام(علیه السلام) در پایان سخنانش فرمود:

نظر ما بر این قرار گرفت که زینب را به ازدواج پسر عمویش قاسم فرزند محمد بن جعفر درآوریم و من او را به عقد وی در آورده و مزرعه ای را که در مدینه دارم و معاویه حاضر شد در قبال آن ده هزار دینار بپردازد ، مهریه وی قرار دادم.

مروان طی نامه ای به معاویه وی را از جریان با اطلاع ساخت ، وقتی نامه به معاویه رسید گفت: «ما از آنان خواستگاری کردیم ، دست رد بر سینه ما نهادند ولی آن ها اگر از ما خواستگاری کرده بودند ، آن ها را پذیرا می شدیم.»^(۲۶۸)

موضع امام در قبال معاویه و طرفدارانش

الف - با معاویه در مدینه

به نقل خوارزمی ، معاویه در مدینه با مشاهده ارج و احترام و پذیرایی مردم از امام حسن(علیه السلام) نگران شده و این موضوع برایش ناخوشایند آمد. از این رو ، ابوالأسود دؤلی و ضحاک بن قیس فهری را خواست و با آنان در مورد چگونگی عیب جویی از امام حسن(علیه السلام) به مشورت پرداخت ، تا بدین وسیله به مقام و جایگاه حضرت اهانت رواداشته و در برابر دیدگان انبوه مردم از ارزش و اهمیت منزلت آن بزرگوار بکاهد ، که ابوالأسود وی را از انجام این کار بر حذر داشت و بدو گفت: «البتة تصمیم امیر المؤمنین برتر است ، ولی من چنین کاری را به صلاح شما نمی دانم ، زیرا امیر المؤمنین در باره او هر چه بگویند مردم آن را به حساب حسادت شما می گذارند و برای او احترام و عظمتی بیشتر قائل می شوند.

ای امیر المؤمنین! (امام) حسن جوانی راستگو و حاضر جواب است و پاسخ گفتارت را به استواری می دهد و استخوان پایت را در هم می کوبد و ناروایی هایت را آشکار می سازد ، در این صورت سخنان تو به سود او تمام می شود و برایت زیان فراوانی همراه خواهد داشت، مگر اینکه در ادب او عیبی بیابی و یا در نژادش انحرافی پیدا کنی ، اما او از چنین نقص هایی مُبرّاست و به درست اندیشی و صراحت و رسایی سخن، میان عرب مشهور است ، دارای تباری بزرگ و والاست و از عنصری پاك بر خواردارست. بنابراین، بهتر است امیر المؤمنین دست به چنین کاری نزنند».

ابوالأسود به درستی سخن گفت و معاویه را پند و اندرز داد ، زیرا کدام عیب و نقص در امام وجود داشت که معاویه بخواد وی را با آن مورد عیجویی قرار دهد؟ امام(علیه السلام) به گفته قرآن حکیم از هرگونه پلیدی و عیب منزّه بود. ولی ضحاک بن قیس نظریه ای بر عکس ابو الأسود به معاویه ارائه داد و او را در ناسزاگویی به امام و فخر فروشی بر او ، تحریک کرد و به او گفت:

«ای امیر المؤمنین! با امام حسن همان گونه که تصمیم گرفته ای عمل کن و حمله ات را از او باز مدار ، زیرا اگر او را آماج تیرهای گفته ات قرار دهی و به استواری بدو پاسخ گویی ، چونان شتر پیر و فرتوت خوار گشته و تسلیم تو خواهد شد». معاویه نظر ضحاک را پسندید ، با فرا رسیدن روز جمعه بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیامبرش ، امیر المؤمنین پیشوای مسلمانان علی بن ابی طالب(علیه السلام) را به ناسزا یاد کرد و به عیجویی او پرداخت و سپس گفت:

«مردم! گروهی از قریش کودکانه می اندیشند ، نابخرد و نادانند، زندگانی تیره و تاری دارند و تنگنای روزگار آزارشان می دهد ، شیطان بر سرهایشان نشسته و زبان هایشان را به کار گرفته است.

شیطان در سینه هایشان لانه کرده و تخم گذارده است و گلوگاهشان را گرفته ، آن ها را به خطا کاری واداشته است و کارهای زشت را در برابرشان زینت داده و در مسیر هدایت، کورشان ساخته است و به تجاوز و گناه و دشمنی و دروغ و بهتان راهنمایی کرده است. آن ها با شیطان شریک و رفیق اند (و کسی که با شیطان همراه باشد ، رفیق پلیدی برای خود برگزیده است) شیطان برای تربیت آن ها بس است و خداوند بهترین یار و کمک کار است».

امام حسن(علیه السلام) با شنیدن این سخنان بسان سیلی خروشان جهید و به افتراها و یاهو گویی های معاویه پاسخ داد و فرمود:

«ایها الناس! من عرفني فقد عرفني ، ومن لم يعرفني فأنا الحسن بن علي بن أبي طالب ، أنا ابن نبي الله ، أنا ابن من جعلت له الأرض مسجداً وطهوراً ، أنا ابن السراج المنير ، أنا ابن البشير النذير ، أنا ابن خاتم النبيين وسيد المرسلين ، وامام المتقين ، ورسول رب العالمين ، أنا ابن من بعث الى الجن والانس ، أنا ابن من بعث رحمة للعالمين» ;

مردم! آن کس که مرا می شناسد ، به خوبی می داند من کیستم و آن که نشناخته خود را به او معرفی می کنم. من حسن بن علی بن ابی طالب، فرزند پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)هستم ، فرزند کسی که

زمین برایش سجده گاه و پاکیزه قرار داده شد. من فرزند مشعل فروزان الهی ام ، من فرزند پیامبر مژده دهنده و بیم رسانم ، من فرزند خاتم پیامبران، سرور مسلمانان و پیشوای پروا پیشگان و فرستاده پروردگار جهانیانم ، من فرزند پیامبری هستم که به سوی جنیان و انسان ها برانگیخته شد ، من فرزند کسی ام که رحمت ، برای جهانیان است.

سخنان امام مجتبی بر معاویه دشوار آمد و در صدد قطع سخن امام(علیه السلام)برآمد و گفت: «حسن! در باره خرما نیز سخن بگو».

امام(علیه السلام) در حین ایراد سخن فرمود:

معاویه! به کوری چشمت ، باد، خرما را بارور می سازد ، به وسیله حرارت خورشید می پزد و آن را شب تازه و خوشبو می کند .

آن گاه سخنانش را در معرفی خود پی گرفت و فرمود:

«أنا ابن مستجاب الدعوة ، أنا ابن الشفيع المطاع ، أنا ابن أول من ينفذ رأسه من التراب ويقرع باب الجنة وأنا ابن من قاتلت الملائكة معه ولم تقا تل مع نبي قبله ، أنا ابن من نصر على الأحزاب ، أنا ابن من ذلت له قریش رغماً»;

من فرزند کسی ام که دعایش به درگاه خدا پذیرفته است ، من فرزند کسی ام که شفاعتش پذیرفته شده است ، من فرزند نخستین کسی هستم که در قیامت سراز قبر برون می آورد و در بهشت را می کوبد. من فرزند کسی هستم که فرشتگان در رکابش جنگیدند و همراه هیچ پیامبری پیش از او نجنگیده بودند. من فرزند کسی ام که بر تمام گروه های مخالف و دشمن پیروز گشت. من فرزند کسی هستم که قریش ، ناگزیر به آئینش تن در داد.

معاویه از سخنان امام(علیه السلام) به خشم آمد و برجست و فریاد زد: «تو خود را برای دست یابی به خلافت می ستایی».

امام(علیه السلام) با بیان ویژگی کسی که شایستگی خلافت دارد بدو پاسخ داد:

خلافت، شایسته کسی است که به کتاب خدا و روش پیامبر رفتار کند ، نه آن کس که به مخالفت با کتاب خدا برخیزد و سنت پیامبر را به تعطیلی بکشاند ، زیرا چنین فردی به کسی می ماند که به زور ملکی را به چنگ آورد و از آن بهره بگیرد و سپس از دستش برود و سنگینی جرمش به دوش وی باقی بماند.

(در این جا) غرور معاویه در هم شکست و با توسل به فریبکاری گفت: «حتی يك تن میان قریش نیست که از نعمت ها و بخشندگی ما بهره مند نباشد».

امام(علیه السلام) به او پاسخ داد و فرمود:

آری ، کسی که پس از خواری به وسیله او عزت یافتی و ناچیز بودن را به فراونی رساندی.

معاویه پرسید: حسن! منظورت از افرادی که می گویی کیانند؟

حضرت فرمود: کسانی که نمی خواهی آن ها را بشناسی.

آن گاه امام در معرفی خود به جامعه ، سخنانش را ادامه داد و فرمود:

«أنا ابن مَن ساد قريشاً شاباً وكهلاً ، أنا ابن مَن ساد الوری كرمًا ونبلاً ، أنا ابن مَن ساد أهل الدنيا بالوجود الصادق ، والفرع الباسق ، والفضل السابق ، أنا ابن مَن رضاه رضى الله وسخطه سخطه ، فهل لك أن تساميه يا معاوية؟» ;

من فرزند کسی ام که بر پیر و جوان قریش پیشوا بود و در کرامت بر همه مردم برتری داشت ، آن کس که در راستی و بخشندگی سرآمد مردم جهان بود ، شاخه ای بارور به شمار می آمد و در برتری ها بر دیگران پیشی داشت. من پسر آن کسی هستم که خشنودی اش ، خشنودی خدا و خشمش ، خشم خداست. ای معاویه! آیا تو خود را برتر از او می دانی؟

معاویه گفت: سخنت درست است ، خیر ، من به این پایه نمی رسم.

امام حسن(علیه السلام) فرمود:

حق روشن است و باطل تاریک ، آن کس که به حق گرایید پشیمان نگشت و باطل گرا به زیان افتاد و حقیقت را درست اندیشان می شناسند.

معاویه طبق عادت حيله گری اش گفت: روز خوش نبیند آن کس که به تو ناسزا گوید. (۲۶۹)

ب - در دمشق

تاریخ نگاران در بیان این که امام حسن(علیه السلام) در دمشق بر معاویه وارد شده، همداستانند، ولی اختلافشان در این است که آیا حضور امام(علیه السلام) در آن سامان ، يك بار اتفاق افتاده یا بیشتر. البته بر بحث و بررسی این مسأله سودی مترتب نیست آن چه مهم به نظر می رسد بررسی راز و رمز سفر آن حضرت به آن دیار است. از چشم انداز ما ، هدف امام(علیه السلام) از این سفر جز نشر مکتب اهل بیت(علیهم السلام) و پرده برداشتن از واقعیت امر امویان در برابر جامعه ای که معاویه آن را به گمراهی کشانده و از راه صحیح بیرون برده بود ، چیز دیگری نمی توانست باشد. دلیل بر این معنا از موضع گیری های امام(علیه السلام) و مناظراتی که با معاویه داشته ، پیداست زیرا حضرت بدین وسیله وی را رسوا ساخت.

ولی دسته ای که بر این باورند سفر امام(علیه السلام) برای گرفتن هدایای معاویه انجام شده از دیدگاه ما ، به یکی از روایات جعلی استناد جسته اند که به هیچ وجه نمی توان به آن استناد کرد ، زیرا امام(علیه السلام) به عزت نفس و جوانمردی و عظمت معروف بود و از سویی ، آن بزرگوار با دارا بودن زمین های حاصلخیزی در مدینه که درآمد کلانی برای حضرت داشت ، افزون بر آن ، حقوقی که از ناحیه مسلمانان شایسته و نکوکار به آن حضرت می رسید ، وی را از هدایای معاویه بی نیاز می ساخت.

به فرض اگر اموالی از طرف معاویه به آن حضرت می رسید ، امام (علیه السلام) آن را برای خود و خانواده اش هزینه نمی کرد. در روایت آمده که آن حضرت از آن اموال حتی به مقدار ارزش علفی که چهارپایان به دهان می گیرند، بر نمی داشت.(۲۷۰)

امام موسی بن جعفر(علیه السلام) می فرماید: امام حسن و امام حسین(علیهم السلام) هیچ گاه جایزه های اهدایی معاویه پسر ابو سفیان را نمی پذیرفتند.(۲۷۱)

معاویه که در مدت اقامت امام حسن(علیه السلام) در دمشق، شاهد رو آوردن مردم به آن حضرت و پذیرایی از آن بزرگوار بود ، دست به تشکیل مجالس مملو از عناصر مخالف و دشمنان اهل بیت(علیهم السلام) نظیر: عمرو عاص ، مغیره بن شعبه ، مروان حکم ، ولید بن عقبه ، زیاد بن ابیه و عبدالله بن زبیر ، زد و آنان را به ناسزاگویی و اهانت به گل خوشبوی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) تحریک کرد تا او را از چشم مردم بیندازد و دردی را که از فرزند فاتح و قهرمان درهم شکننده بت های قریش به دل داشت ، بدین وسیله تسکین دهد. این اراذل و اوباش فرومایه ، با سخنان تلخ و ناروا به ساحت مقدس امام مجتبی(علیه السلام) اهانت روا می داشتند. ولی امام(علیه السلام) با منطقی کوبنده و بیانی رسا به آنان پاسخ دندان شکن داده و آن ها را به سکوت وا می داشت . امام(علیه السلام) در همه مناظراتش پیروز می گشت و دشمنان عاجز و ناتوانش ، با خواری و شکست مواجه می شدند.

نخستین مناظره

روزی معاویه رو به امام کرد و گفت: «حسن من از تو بهترم!» امام حسن(علیه السلام) فرمود: پسر هند، تو به چه دلیل از من بهتری؟ معاویه گفت: چون مردم اطراف من گردآمده اند و اطراف تو کسی نیست.

۲۷۰ . جامع الأسرار ، نسخه خطی در کتابخانه عمومی کاشف الغطاء.

۲۷۱ . حياة الامام الحسن ۲ / ۳۰۳ - ۳۰۴ .

امام(علیه السلام) به او فرمود:

هیئات! ای پسر هند جگر خوار ، از راه بسیار ناپسندی برای خود امتیاز تراشیدی. کسانی که اطراف تو گردآمده اند یا با علاقه به سویت آمده اند یا با بی میلی. آنان که مطیع تواند ، نافرمان خدا هستند و کسانی که مجبورند، به دستور کتاب خدا معذورند. من هرگز نمی گویم من از تو بهترم ، زیرا در تو اصلاً خیری نیست که من از تو فراتر باشم ، زیرا خداوند همان گونه که مرا از پلیدی ها پیراسته ساخته ، تو را نیز از فضیلت ها محروم ساخته است.(۲۷۲)

مناظره دوم

در محفلی دیگر میان امام و معاویه مناظره ای صورت گرفت و شاید از هیجان انگیزترین گردهمائی های امام(علیه السلام) به شمار آید که تاریخ به بیان آن پرداخته است. در این مجلس چهار تن از ارکان نظام معاویه و ترویجگران جاهلیت وی نظیر: عمرو عاص ، ولید بن عقبه بن ابی معیط ، عتبه بن ابی سفیان ، مغیره بن شعبه ، گرد آمده و از معاویه خواستند امام حسن(علیه السلام) را احضار کند تا وی را ناسزا گفته و او را مورد اهانت قرار دهند ، زیرا گردآمدن مردم پیرامون امام(علیه السلام) و بهره گیری علم و دانش و احکام دین از آن حضرت ، برای آنان ناخوشایند بود.

گفته می شود: معاویه حاضر نشد کسی را در پی امام(علیه السلام) بفرستد و به دوستانش گفت: «دست به این کار نزنید ، به خدا سوگند! هرگاه نزد من آمد ، از مقام و جایگاه او ، و از رسوایی ام به دست وی بیمناک شده ام ، و افزود: (امام) حسن ، از همه بنی هاشم زبان آورتر است» ولی سرانجام او را واداشتند تا در پی امام بفرستد.

معاویه گفت: اگر در پی او بفرستم ، در باره او و شما به انصاف رفتار خواهم کرد.

عمرو عاص گفت: آیا بیم داری باطل او بر حق ما چیره شود؟

معاویه گفت: من در پی او فرستادم تا به او بگویم همه سخنانش را ابراز بدارد ، ولی بدانید آنان اهل بیت رسول خداوند و کسی نمی تواند از آنان عیب جویی کند و ننگ و عار به آنان نمی چسبد.

ولی او را با سخن خودش مورد هجوم قرار دهید و به وی بگویید: پدرت عثمان را کشت و از خلافت خلفای پیش از خود ، خرسند نبود.

آن گاه معاویه کسی را نزد امام(علیه السلام) فرستاد و او را نزد خود فراخواند ، وقتی امام(علیه السلام) حضور یافت معاویه وی را ارج و احترام نهاد و بدو عرضه داشت: من نمی خواستم تو را به این مجلس فراخوانم ولی این جمع حاضر مرا بدین کار واداشتند و اکنون من میان تو و آن ها به انصاف رفتار خواهم کرد. ما تو را به این مجلس فراخواندیم تا ثابت نماییم که عثمان مظلومانه کشته شده و قاتل او پدر توست ، بدانان پاسخ بده. از این که در این محل تنها هستی نگران مباش ، می توانی همه سخنان را ابراز نمایی.

در آغاز عمرو عاص شروع به سخن کرد و امیرمؤمنان(علیه السلام) را شدیداً به باد دشنام و ناسزاگرفت و سپس به ناسزاگویی امام حسن(علیه السلام) پرداخت و تا می توانست به وی اهانت رواداشت ، از جمله گفت:

«حسن! تو می پنداری خلافت به تو می رسد ، تو که از عقل و اندیشه برخوردار نیستی ، ما تو را به این جا فرا خواندیم تا تو و پدرت را به باد فحش و ناسزا بگیریم...»
سپس ولید بن عقبه به زشتی سخن گفت و از ریشه و تبار خود پرده برداشت و بنی هاشم را به ناسزا گرفت.

آن گاه عبته بن ابی سفیان به سخن درآمد و حقد و کینه توزی و فرو مایگی اش را آشکار ساخت و گفت: «حسن! پدرت در قریش ، بدترین مردم بود ، خونشان را به زمین ریخت، رشته خویشاوندی آن ها را بُرید ، شمشیر و زبانش بلند بود ، زندگان را می کشت و از مردگان نیز دست بر نمی داشت. اما در مورد خلافتی که به آن دل بسته ای ، نه حق انتقاد از آن را داری و نه در میراث بردن از آن بر دیگران برتری داری».

پس از او مغیره بن شعبه سخن گفت و علی(علیه السلام) را دشنام داد و گفت: «به خدا سوگند! من علی را نه در برابر خیانتی عیبجویی می کنم و نه در داوری از کسی طرفداری کرده است، ولی او عثمان را کشته است» آن گاه سکوت کردند و امام(علیه السلام) لب به سخن گشود و فرمود:

معاویه! اینان مرا دشنام ندادند ، بلکه این تویی که مرا به باد ناسزاگرفتی ، زیرا به فحش خوگرفته ای و بداندیش بوده ای و هم چنان بر اخلاق ناپسندت باقی هستی. ظلم و ستمی که بر ما روا می داری به جهت دشمنی است که با رسول خدا و خاندانش داری. معاویه! اکنون پا سخت را بشنو و اطرافیان نیز بشنوند. البته بدانید ، من کمتر از آن چه در حق شما باید بگویم ، سخن خواهم گفت.

امام حسن(علیه السلام) آن گاه به مقایسه جایگاه پدر بزرگوارش و موقعیت معاویه و پدر او پرداخت و فرمود:

ای گروه! شما را به خدا سوگند می دهم! آیا پدرم (که امروز او را به ناسزا گرفته اید) نخستین کسی نبود که ایمان آورد؟ و تو ای معاویه! و پدرت از کسانی بودید که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) به خاطر تألیف قلوب رهایتان ساخت، در دل، کفر خود را نهان می داشتید و به اسلام تظاهر می کردید و مجذوب مال و منال بودید.

آیا پدرم نبود که در جنگ بدر پرچم رسول خدا را بر دوش داشت و پرچم کفر در آن روز به دست معاویه و پدرش بود و آن گاه که پدرم در جنگ احد و احزاب با شما پنجه درافکند، پرچم پیامبر خدا را با خود داشت و پرچم شرك و کفر در دست تو و پدرت بود. خداوند در همه این نبردها پدرم را بر خصم زبون پیروز ساخت و حجتش را آشکار نمود و دین و آئینش را یاری داد و سخن او را به تصدیق آورد، و در همه این عرصه ها از علی راضی و خرسند، و از تو و پدرت خشمگین بود.»

امام مجتبی(علیه السلام) فضایل برجسته پدرش را برشمرد و به بیان احادیثی که از زبان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در باره او وارد شده بود پرداخت و از عرصه های کارزاری که پدر ارجمندش دین را در آن ها یاری و دشمنان را به خاک ذلت نشانند، یاد کرد و سپس فرمود:

معاویه! به یاد داری روزی که پدرت در جنگ احزاب بر شتر سرخ مویی سوار بود و مردم را بر ضد پیامبر تحریک می کرد و تو آن شتر را می راندی و برادرت عتبه که در این جا حاضر است مهار آن را می کشید و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با مشاهده شما فرمود: «خدایا! شخص سواره و سوق دهنده و مهار گیرنده را مورد لعنت خود قرار ده!»

معاویه! به یاد داری زمانی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) تصمیم گرفت نامه ای به بنی خزیمه بفرستد، در پی تو فرستاد و تو نیامدی و رسول خدا(صلی الله علیه وآله) نفرینت نمود تا قیامت گرسنه بمانی و عرضه داشت: «خدایا! هیچ گاه شکم او را سیر نگردان.

امام حسن(علیه السلام) پس از آن به بیان برخی رفتار ابو سفیان با پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) و موارد هفتگانه ای که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) ابو سفیان را لعنت کرده بود، پرداخت و پس از پایان سخنانش در مورد معاویه، رو به عمرو عاص کرد و بدو فرمود:

اما تو ای پسر نابغه^(۲۷۳)، نَسَب تو بین پنج تن مشترک است و همه آن ها ادعای پدری تو را داشته اند و سرانجام عاص ، پست ترین و فرومایه ترین فردشان به پدری تو برگزیده شد و همین پدر تو بود که گفت: من دشمن محمد بی دودمانم و خداوند این آیه را در باره اش نازل کرد: (اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ) فرزند عاص! تو در همه معرکه ها با جدّم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) جنگیدی و او را در مکه به تمسخر و استهزاء گرفتی و مورد اذیت و آزار قراردادی و در حقش حيله و نیرنگ نمودی و از همه مردم بیشتر به تکذیبش پرداختی و با او دشمنی ورزیدی.

سپس به قصد دیدار با نجاشی به حبشه رفتی ، تا جعفر بن ابی طالب و یارانش را از او باز ستانده و به مشرکان مکه تحویل دهی ، ولی در این سفر که تیرت به سنگ خورد و خداوند تو را مأیوسانه باز گرداند و دروغت را آشکار کرد و حدّی را که قرار بود بر تو جاری شود به گردن رفیقت عماره بن ولید انداختی و از او نزد نجاشی بدگویی کردی ولی خداوند تو و رفیقت را رسوا کرد. تو از همان دوران جاهلیت و نیز ظهور اسلام با بنی هاشم دشمنی می‌ورزی.

تو در عیب جویی از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هفتاد بیت شعر اهانت آمیز گفتی و رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: خدایا! من شعر نمی دانم و پیشه شاعری، شایسته من نیست. خدایا! در برابر هر حرفی از اشعارش ، هزار بار او را لعنت کن.

ولی آن چه در باره عثمان گفتی (بدان)! این تو بودی که در همه جا آتش فتنه را بر ضد او برافروختی ، آن گاه به فلسطین گریختی و چون خبر مرگش به تو رسید گفتی من ابو عبدالله هستم و هر جراحتی را با سرانگشتم می شکافم و سپس خود را به دامان معاویه افکندی و دین خود را به دنیای او فروختی ، ما نه تو را درباره دشمنی ات نکوهش و نه در مورد دوستی ات مؤاخذه می کنیم. به خدا سوگند! تو نه عثمان را در زنده بودنش یاری کردی و نه از مرگش خشمگین شدی...

آن گاه رو به ولید کرد و فرمود:

به خدا سوگند! تو را به دشمنی با علی سرزنش نمی کنم ، زیرا او پدرت را در برابر دیدگان رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به هلاکت رساند و تو را به جرم شرابخوری ات که در حالت مستی با مردم نمازگزاری ، هشتاد تازیانه زد. تو کسی هستی که خداوند در قرآن فاسقت نامید. و علی را مؤمن به شمار آورد. آن گاه بر علی فخر فروختی...

سپس امام متوجه عتبه پسر ابو سفیان شد و بدو فرمود:

و تو ای عتبه! به خدا سوگند! نه خردی داری که به تو پاسخ گویم و نه فهمی داری که با تو گفت و گو نمایم ، نه خیری در توست که به آن امیدی باشد و نه شری داری که از آن باید پرهیز کرد. عقل

تو و عقل کنیزت به يك اندازه است. اگر علی را در برابر همگان دشنام دهی زیانی به او نمی رسد و این که مرا تهدید به قتل کردی اگر از چنین قدرتی برخورداری ، چرا آن مرد لحيانی را که در بستر همسرت خوابیده بود ، نکشتی؟ .. چگونه تو را به دشمنی و کینه توزی با علی ، نکوهش کنم؟ که دایی ات ولید را در جنگ بدر به هلاکت رساند و در کشتن جدّت عتبه با حمزه همکاری کرد و تو را از برادرت حنظله جدا ساخت و آن ها را يك جا از پای درآورد.

آن گاه رو به مُغیره بن شعبه کرد و با وی چنین سخن گفت:

ولی تو ای مغیره! شایستگی حضور و سخن گفتن در این جا و نظیر آن را نداری.. به خدا سوگند!.. ناسزاگویی ات برای ما ارزشی ندارد ، زیرا حد زنا کاری هنوز بر تو باقی است و عمر بر تو اجرای حدّ نکرد و خداوند او را بازخواست خواهد نمود. این تو بودی که از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) پرسیدی آیا مرد به زنی که می خواهد با او ازدواج کند می تواند نگاه کند؟ حضرت فرمود: اگر قصد زنا نداشته باشد ، مانعی ندارد. بیان این شرط از ناحیه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به این دلیل بود که به خوبی می دانست تو زناکاری.

در این که با افتخار رسیدن به حکومت بر ما فخر می فروشی (توجه داشته باش) که خدای متعال فرمود: (هرگاه بخواهیم مردم سرزمینی را نابود سازیم ، تبهکاران را بر آن می گماریم و آن ها با فسق و فجور خود شایسته عذاب می شوند و آن گاه سرنگونشان می سازیم).

پس از آن امام(علیه السلام) برخاست و عبايش را برگرفت تا از آن جا بیرون رود ، عمرو عاص دامان حضرت را گرفت و به معاویه گفت: ای امیر المؤمنین! تو شاهد بودی که حسن چه نسبتی به من داد ، از تو می خواهم بر او حد قذف جاری کنی. معاویه بدو گفت: رهایش کن ، خدا جزای خیرت ندهد.. و عمرو دست از امام(علیه السلام) برداشت.

معاویه رو به اطرافیاناش کرد و گفت: به شما نگفتم توان بحث و مناقشه با او را ندارید و شما را از دشنام به او باز داشتم ولی سختم را نپذیرفتید ، به خدا سوگند! خانه ام را بر من تیره و تار نمودید ، از پیشم بروید ، خداوند به سبب بداندیشی شما و پذیرا نشدن نظر خیر اندیشانه من ، رسوایتان ساخت.

گفتوگوی بی نظیر امام مجتبی (علیه السلام) که با وجود سعی مان بر اختصار ، به شکلی طولانی آن را یادآور شدیم به پایان رسید. ما به بیان نکات اساسی که لازم می دانستیم آن ها را در اختیار خوانندگان محترم قرار دهیم ، پرداختیم تا با چهره واقعی دارو دسته سلطه گری که با نادیده گرفتن کلیه ارزش های اخلاقی راه شیطان را در پیش گرفتند ، شناخته شود.

امام(علیه السلام) با این گفت و گو ، با تزریق توان و قدرت جدیدی در نیروهای مخالف حکومت، تأثیر ، بسزایی در آن ها ایجاد نمود و از واقعیت مرارتباری که با تسلط حاکمانی از این قبیل، حکومت اسلامی را فرا گرفته بود ، برای مسلمانان پرده برداشت، حکامی که از ریشه ، دارای انحراف بوده و تحت تأثیر رسومات جاهلی خویش قرار داشتند و اسلام از دیدگاه آنان وسیله تسلط بر مردم و جبران کمبودهای شخصیتی تلقی می شد که بر ایشان مقدر شده بود زیرا بار سنگین ناخوشایند آن بی مانند تلقی می شد.

امام حسن(علیه السلام) با این کار ثابت کرد که همواره بر موضع استوار خویش که مبارزه اش با جاهلیت اموی را از آن جا آغاز کرده بود ، باقی است. هر چند شرایط دشوار و رنج آورش او را واداشت ، شمشیر درنیام کند و مرحله جنگ را پشت سر بنهد ، زیرا امکان نداشت فریاد حق طلبانه ای که گوش باطل گرایان را کرساخته بود ، میان انبوهی از یاوه گویی های انحراف آمیز دشمنان به وادی نابودی سپرد.

بدین ترتیب، امام(علیه السلام) در مسیر پیشبرد آئین الهی - که ادامه حرکت جدش پیامبر عظیم الشان بود - گام برداشت و حفظ و حراست از اصول و مبانی اصیلی که رسالت الهی در خصوص آن آمده بود ، بر عهده آن حضرت قرار داشت تا نام و یاد خدا در سراسر گیتی طنین افکن شود.

مبحث چهارم (سرنوشت مواد پیمان نامه و شهادت امام حسن(علیه السلام))

پیمان شکنی معاویه

همان گونه که گذشت در نخستین بند قرار داد صلح آمده بود که امام(علیه السلام) خلافت را به معاویه واگذارد مشروط به این که طبق کتاب الهی و سنت نبی اکرم و شیوه خلفای شایسته عمل نماید.

امام(علیه السلام) با این که از ناحیه یاران وفاداراش به شدت تحت فشار قرار داشت ، بر سرپیمان خود باقی ماند در صورتی که اگر می خواست در تغییر و تبدیل شروط خود آزاد بود ، زیرا واگذاری خلافت مشروط تلقی می شد و معاویه به هیچ يك از شروطی که متعهد شده بود ، وفا نکرد.

معاویه افزون بر این که به بند نخست قرارداد عمل نکرد در مورد بند دوم آن که قرار بود خلافت پس از امام حسن در اختیار امام حسین قرار گیرد و معاویه حق جانشینی کسی را پس از خود نداشته باشد، همه مورخان اتفاق نظر دارند که معاویه نه

تنها به این شرط وفا نکرد بلکه با جانشین نمودن پسرش یزید بعد از خود ، در مقام نقض آن قرار داد بر آمد. (۲۷۴)

وفای به بند سوم پیمان نامه صلح - که برداشته شدن ناسزاگویی به امام علی(علیه السلام) به طور کلی ، به ویژه در حضور امام حسن(علیه السلام) در آن قید شده بود - بر معاویه دشوار آمد. زیرا ناسزای به علی از نظر معاویه ، رکنی اساسی به شمار می رفت که با تکیه بر آن بتواند مردم را از بنی هاشم دور کند و در سفارشات و بخشنامه های خود به کار گزارانش بر این اصل تأکید کرده بود. (۲۷۵)

در مورد اجرای بند چهارم قرارداد ، گفته شده که: مردم بصره از انتقال خراج ابجر (دار ابگرد) نزد امام حسن(علیه السلام) جلوگیری به عمل آورده و اظهار داشتند:

این غنیمت تعلق به ما دارد (۲۷۶) و این کار به دستور معاویه انجام پذیرفت. (۲۷۷)

در بند پنجم قرارداد صلح ، با قید امنیّت همگانی ، به ویژه امنیّت پیروان علی(علیه السلام) آمده بود که معاویه حق ندارد نسبت به وجود مقدس حسنین و خانواده های آن دو بزرگوار ، آشکار یا نهان، دست به توطئه بزند و غائله ای به وجود آورد.

تاریخ نگاران در باره موضوع این بند قرارداد ، سخنان فراوانی دارند که برخی به شرح حوادث ناگواری که شیعیان در زمان معاویه از حکام اموی دیدند ، پرداخته و بعضی به امور شخصی و به آزار و شکنجه شخصیت های ممتاز ، و یاران امیرمؤمنان ارتباط دارد و برخی بیانگر خیانت های معاویه به ویژه در قبال امام حسن و امام حسین می باشد. (۲۷۸)

تاریخ نگاران همه بر این معنا تأکید دارند که بندهای پنجگانه قرارداد صلح از ناحیه معاویه ، هیچ گاه به گونه ای که متناسب با عهد و پیمان ها و سوگندهایی که وی یاد کرده بود ، رعایت نشد ، ولی مسلمانان را به طور عام و پیروان اهل بیت را به گونه ای خاص ، با بدعت ها و اعمال زشت و ننگینی مورد تعرض قرارداد ، نخستین سر جدا شده در اسلام از شیعیان بود که به دستور معاویه در شهرها گردانده شد. نخستین فردی که در اسلام زنده به گور شد ، از شیعیان بود که به فرمان معاویه صورت گرفت.

۲۷۴ . صلح امام حسن ۱۴۲ .

۲۷۵ . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۳ / ۱۵ .

۲۷۶ . صلح امام حسن ۱۵۴ .

۲۷۷ . کامل ابن اثیر ۳ / ۱۶۲ .

۲۷۸ . به صلح امام حسن ۳۱۷ فصل وفای به شروط و حیاة الامام الحسن ۲ / ۳۵۶ - ۴۲۳ مراجعه شود.

نخستین زنی که در اسلام زندانی شد از شیعیان بود و به دستور معاویه به زندان افکنده شد ، نخستین مجموعه شهدا در اسلام که نخست به بند کشیده شده و سپس کشته شدند ، از شیعیان بودند و به دستور معاویه به شهادت رسیدند. معاویه کلیه بندهای قرارداد را نادیده گرفت و سوگندهای شدید خود را شکست و عهد و پیمان های محکمی که در عدم شکستن آن ها با خدا عهد کرده بود ، نقض نمود. کجای این خلافت را می توان دینی نامید ؟ !

آخرین بند قرار داد که از همه دقیقتر و دارای حساسیت بیشتری بود ، باقی ماند و اگر معاویه نسبت به این بند قرارداد تخطی می کرد صریحاً به مبارزه با قرآن برخاسته و مستقیماً با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) اعلان جنگ می کرد. از این رو ، بر این قضیه هشت سال صبر و تحمل کرد و پس از لبریز شدن جام صبرش ، ماهیت اموی اش که حقیقتاً او را فرزند ابوسفیان قلمداد می کرد، وی را تحریک کرد و دست به جنایتی زد که مردم را در مورد جنایات قبل از آن به فراموشی واداشت. این عمل ننگین نخستین خواری و ذلت وارد بر عرب به شمار آمده، و طبیعتاً دورترین بند قرارداد از خیانتی تلقی می شد خیانتی که شرایط و اوضاع و احوال حاکم بر آن ، این بند را شایسته تر به رعایت می ساخت. این عمل پس از خلع سلاح و ملتزم ساختن دشمن جهت وفای به عهد، شرارت بارترین جنایتی بود که در تاریخ سراسر جرم معاویه ، انجام پذیرفت.

توطئه معاویه بر ضد امام(علیه السلام)

معاویه کوشیده بود خلافت را سلطنتی فسادانگیز قرار داده و میان فرزندانش به میراث نهد. وی تمام تلاش خود را به کار گرفت و اموال هنگفتی را در این راستا هزینه کرد ولی احساس کرد به خواسته اش نخواهد رسید، زیرا حسن بن علی(علیه السلام) در قید حیات بوده و مسلمانان در انتظار حکومت دادگر و الطاف گسترده اویند از این رو، تصمیم به ترور امام مجتبی(علیه السلام) گرفت ، به همان ترتیبی که قبلاً مالک اشتر ، سعد بن ابی وقاص و دیگران را از سر راه برداشته بود.

معاویه در زمان حضور امام(علیه السلام) در دمشق ، چندین بار زهر کشنده ای نزد حضرت فرستاد ولی به خواسته اش نرسید تا این که طی نامه ای به پادشاه روم با اصرار و پافشاری از او زهر کشنده ای درخواست کرد. پادشاه روم از فرستادن چنین زهری خودداری کرد ولی زمانی که معاویه به او فهماند ، قصد دارد فردی را که در سرزمین تهامه برای درهم شکستن ارکان شرک و کفر و جاهلیت ، دست به شورش زده

و پادشاه اهل کتاب را تهدید کرده ، به قتل برساند ، توانست به آن زهر کشنده دست یابد. بدین سان ، جنایتی که پدر به آن دست یا زید ، سبب شد که روح الگوپذیری را در جاه طلبی پسر برانگیزد تا هر دو در اجرای بزرگترین جنایت تاریخ اسلام ، یعنی به شهادت رساندن دو سالار جوانان اهل بهشت ، تشریک مساعی و در قطع «تنها واسطه» نسل رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ، با یکدیگر همکاری داشته باشند. جنایت به این معنا مستقیماً به نابودی کشاندن حیات و زندگی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با امتداد تاریخی اش به شمار می آمد.

آری ؛ هر دو قاتل - با این همه فجایع - به مقام خلافت مسلمانان دست یافتند!!!

وای به اسلام ، اگر خلفای آن از این قماش باشند!!!

زیرکی ادعایی معاویه شیوه ای را در قتل و کشتار برای او پسندیده جلوه داد که پسرش یزید بدان دست نیافت. او «جوانی مغرور» و آن یکی «فردی زیرک و کار آزموده» بود!!! اگر ابوسفیان تا دوران این دو فرزندش زنده مانده بود ، اطمینان می یافت که آن ها نقشی را که وی در آرزوی آن برای بنی امیه بود به خوبی اجرا کرده اند.

کیفیت شهادت امام حسن(علیه السلام)

معاویه از مروان حگم خواست تا جعه دختر اشعث بن قیس کُندی - یکی از همسران امام را در «ماء رومه»^(۲۷۹) به خوراندن زهر آغشته با عسل به امام مجتبی(علیه السلام) وادارد که اگر امام در اثر این زهر از دنیا رفت ، جعه را به ازدواج یزید درآورد و یکصد هزار درهم بدو پیشکش دهد.

جعه از آن جهت که دختر اشعث بن قیس - منافق معروفی که بین دو بار اسلام آوردن خود ، به ارتداد کشیده شد ، از نظر روحی نزدیک ترین فردی بود که پذیرای چنین معامله شومی شد.

امام صادق(علیه السلام) فرمود:

اشعث بن قیس در ریختن خون امیر المؤمنین شرکت داشت و دخترش جعده به امام حسن (علیه السلام) زهر خوراند و پسرش محمد در ریختن خون حسین (علیه السلام) شرکت جست. (۲۸۰)

بدین ترتیب ، معاویه به خواسته اش رسید و امام حسن (علیه السلام) روز پنجشنبه ۲۸ صفر سال ۴۹ یا ۵۰ هجری در مدینه به شهادت رسید.

معاویه با انجام این عمل ننگین ، سرنوشت امتی را تغییر داد و مسلمانان را در گردابی از بلا و مصیبت غرق ساخت و خود و فرزنداناش را در انتقام جویی و جنگ ستیزها و کودتاها غوطهور ساخت و بدین سان ، قرارداد صلح را تا آخرین سطرش زیرپا نهاد.

امام حسن (علیه السلام) در آستانه شهادت فرمود: عسلی که معاویه به من خوراند ، کارگر افتاد و او به آرزوی رسید. به خدا سوگند! نه به وعده هایش عمل کرد ، و نه در گفتارش صادق بود. (۲۸۱)

بیک مروان به معاویه رسید و اجرای طرح مسمومیت امام را به وی اطلاع داد. معاویه از شنیدن خبر شهادت امام حسن (علیه السلام) نتوانست از ابراز شادی خودداری کند وی در کاخ سبزش به سر می برد با شنیدن این خبر تکبیر گفت و کاخ نشینان نیز همراه با وی تکبیر سردادند و مردمی که در مسجد حضور داشتند ، نیز با شنیدن صدای تکبیر کاخ نشینان تکبیر گفتند ، در همین اثناء فاخته دختر قرظه بن عمرو بن نوفل بن عبد مناف (همسر معاویه) از پنجره اتاقش به درون کاخ نگریست و به معاویه گفت: امیر المؤمنین! خدا تو را شاد گرداند چه شده که از خوشحالی در پوست خود نمی گنجی ، معاویه گفت: خبر کشته شدن حسن بن علی را شنیده ام. فاخته با شنیدن این سخن، کلمه استرجاع (اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ) را بر زبان آورد و سپس به گریه افتاد و گفت: سالار مسلمانان و فرزند دخت گرامی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به شهادت رسید. (۲۸۲)

در مورد سوء قصد معاویه به وجود مقدس امام حسن (علیه السلام) به وسیله زهر به عنوان یکی از روشن ترین رخدادهای تاریخی ، مطالب فراوانی وجود دارد. (۲۸۳)

۲۸۰ . صلح امام حسن ۳۶۵.

۲۸۱ . مسعودی بهامش ابن اثیر ۶ / ۵۵.

۲۸۲ . صلح امام حسن / ۳۶۵ - ۳۶۶.

۲۸۳ . «در این خصوص به طبقات ابن سعد ، مقاتل الطالبيين ، مستدرک حاکم ، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴ / ۱۷ ، تذکرة الخواص ۲۲۲ ، استیعاب ۴۱ / ۳۷ که همه منابع غیر شیعی اند، مراجعه شود.

آخرین سفارشات

الف - سفارش به جنادة

صحابی جلیل القدر جنادة بن ابو امیه برای عیادت امام حسن(علیه السلام) نزد حضرت شرف حضور یافت و متوجه امام شد و عرضه داشت: فرزند رسول خدا! به من پندی بده:

امام حسن(علیه السلام) با این که از درد و ناراحتی مسمومیت به شدت رنج می برد ، سخنانی گهربار و گرانبها و ارزشمندتر از گوهر به جناده هدیه کرد و در حقیقت از راز و رمز امامت خویش پرده برداشت و فرمود:

«یا جنادة! استعد لسفرک ، وحصل زادک قبل حلول أجلك ، واعلم أنك تطلب الدنيا والموت يطلبک.

ولا تحمل همّ يومک الذي لم یأت علی يومک الذي أنت فيه .
واعلم أنك لا تکسب من المال شیئاً فوق قوتک الا کنت فيه خازناً لغيرک ، واعلم انّ الدنيا في حلالها حساب وفي حرامها عقاب ، وفي الشبهات عتاب .
فأنزل الدنيا بمنزلة الميتة ، خذ منها ما یکفیک ، فإن کان حلالاً کنت قد زهدت فيه ، وان کان حراماً لم یکن فيه وزر فأخذت منه كما أخذت من الميتة ، وإن کان العقاب فالعقاب یسير .

واعمل لدنیاک کأنک تعيش أبداً ، واعمل لآخرتک کأنک تموت غداً .
وإذا أردت عزّاً بلا عشيرة وهیبة بلا سلطان فاخرج من ذلّ معصية الله الی عزّ طاعة الله عزّ وجلّ ، وإذا نازعتک الی صحبة الرجال حاجة فاصحب من اذا صحبته زانک ، وإذا أخذت منه صانک ، وإذا أردت منه معونة أعانک وإن قلت صدق قولک ، وإن صلت شدّ صولتک وإن مددت یدک بفضل مدّها ، وإن بدت منک ثلثة سدّها ، وإن رأى منک حسنة عدّها ، وإن سألت أعطاک ، وإن سکت عنه ابتدأک ، وإن نزلت بک إحدى الملمات واساک من لا تأتيک منه البوائق ولا تختلف علیک منه الطرائق ، ولا یخذک عند الحقائق ، وان تنازعتما منقسماً آثرک» (۲۸۴) .

جناده! آماده سفر آخرت باش و قبل از مرگ توشه این راه را مهیا کن و بدان که تو در پی دنیا هستی و مرگ در جستجوی توست.

دغدغه فردایی را که هنوز نیامده بر روزی که در آن به سر می بری به خود راه مده.
و بدان هر چه بیشتر از بهره خود گردآوری ، برای دیگران فراهم می آوری.
و بدان که در حلال دنیا حساب و در حرامش کیفر است. و در گردآوری های شبهه ناک آن
بازخواست وجود خواهد داشت.
دارایی دنیا را به لاشه گندیده مرداری بدان و به اندازه نیازت از آن بهره بگیر ، که اگر حلال باشد
به میزان ضرورت از آن برداشته ای و قناعت کرده ای و اگر حرام باشد سنگینی گناهت کمتر
خواهد بود.

برای گذراندن دنیایت چنان بکوش که گویی همیشه زنده خواهی ماند و برای آخرت چنان دقیق باش
که گویی فردا خواهی مُرد.

اگر می خواهی بدون کمک بستگان به عزت برسی و بدون قدرت حکومت یابی ، از خواری و ذلت
نافرمانی خدا به عزت فرمانبرداری اش رو آور.

اگر قصد انتخاب همنشینی داری ، با کسی دوستی نما که دمسازی وی برایت افتخار باشد و همواره
از تو نگاهبانی کند و اگر از او کمک خواستی یاری ات دهد ، سختی را تصدیق کند و بر شکوه و
جلالت بیفزاید و آن چه را بخواهی به تو عطا کند و اگر خاموش بمانی با تو آغاز سخن کند و در
گرفتاری ها یارو یاورت باشد و رنجی از او به تو نرسد و از راه های گوناگون بر تو نتازد و تو را
به خواری و ذلت نکشاند و در بهره مندی ها بر خود مقدم بدارد.

(پس از این سخنان) بیماری حضرت شدت یافت و درد بر او غلبه کرد و ناله امام
بلند شد، یکی از عیادت کنندگان رو به حضرت کرد و عرضه داشت: ای فرزند رسول
خدا! مگر جد بزرگوار شما رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و پدر ارجمندتان علی(علیه السلام) و
مادر گرامی شما فاطمه(علیها السلام) نیست و خود سالار جوانان اهل بهشت نیستی؟ بنابراین
این ناله‌وفغانتان برای چیست؟

حضرت با صدایی آرام به او پاسخ داد:

برای دو چیز گریه می کنم: وحشت از لحظه ورود بر خدای خود و دیگری جدایی از عزیزان.^(۲۸۵)

ب - وصیت به امام حسین(علیه السلام)

با افزایش درد ناشی از مسمومیت و وخیم شدن حال امام(علیه السلام) آن حضرت برادرش حسین را خواست و بدو وصیت کرد و ودایع امامت را بدو سپرد ، متن وصیت امام مجتبی(علیه السلام) بدین شرح است:

«هذا ما أوصى به الحسن بن عليّ إلى أخيه الحسين ، أوصى أنّه يشهد أن لا إله إلاّ الله ، وحده لا شريك له ، وأنّه يعبدّه حقّ عبادته ، لا شريك له في الملك ، ولا وليّ له من الدنّ وإنّه خلق كل شيء فقدره تقديراً وإنّه أولى من عبده وأحقّ من حمد ، من أطاعه رشد ، ومن عصاه غوى ، ومن تاب إليه اهتدى.

فإني أوصيك يا حسين بمن خلفت من اهلي وولدي أهل بيتك ، ان تصفح عن مسيئهم ، وتقبل من محسنهم ، وتكون لهم خلفاً ووالداً .

وان تدفني مع رسول الله(صلى الله عليه وآله) فإني أحقّ به وببيته ، فان أبوا عليك فأشذك الله وبالقرابة التي قرّب الله منك والرحم الماسّة من رسول الله(صلى الله عليه وآله) ان لا يهراق من أمري محجمة من دم حتى تلقي رسول الله(صلى الله عليه وآله)فتخصمهم وتخبره بما كان من أمر الناس الينا»^(۲۸۶)

این وصیت حسن بن علی به برادرش حسین است ، که می گوید: گواهی می دهد معبودی جز خدای یگانه و بی همتا نیست و او را آن گونه که باید پرستیده و همتایی ندارد و به خاطر ضعف و ذلت از حامی و سرپرستی بر خوردار نیست. او همه چیز را به توانایی اش آفریده و برای همه چیز اندازه قرار داده است. خداوند از هر کس به عبادت سزاوارتر و به پرستش شایسته تر است. هر کس از او فرمان برد ، هدایت یافت و آن کس که نافرمانی اش کرد به گمراهی دچار گردید و هر کس توبه به پیشگاهش ببرد ، به سعادت راه یافته است.

حسین! من تو را به مراقبت از بازماندگان سفارش می کنم و خاندان و فرزندان خود و شما را ، به تو می سپارم ، اگر از آن ها خطایی سرزد ، آن ها را ببخش و نیکی هایشان را بپذیر و برای آنان بازمانده و پدری مهربان باش.

مرا در کنار جدم رسول خدا(صلى الله عليه وآله)به خاک بسپار ، که از هر کس دیگر به رسول خدا نزدیکتر و برای دفن در خانه اش به وی سزاوارترم ، اگر دشمنان از این کار جلوگیری کردند ، تو را به خدا و به مقامی که در نزد او داری و به خویشاوندی نزدیکت به رسول خدا(صلى الله عليه وآله)

سوگند می‌دهم اجازه ندهی قطره خونی در این راه ریخته شود ، تا خود به دیدار پیامبر بروی و از آنان شکایت کنی و او را از آن چه مردم با ما انجام دادند ، آگاه سازی.

ج - وصیت امام (علیه السلام) به محمد حنفیه

امام حسن (علیه السلام) به قنبر (غلام خود) فرمان داد برادرش محمد حنفیه را به حضورش فرا خواند، قنبر به سرعت خود را به وی رساند. محمد با مشاهده قنبر وحشت زده شد و اظهار داشت: خیر باشد.

قنبر به آرامی به او گفت: «ابو محمد! (امام حسن) را دریاب.»

محمد سراسیمه و وحشت زده دوان دوان حرکت کرد به گونه ای که از شدت نگرانی بند کفشش را نیسته بود، هنگامی که بر برادرش وارد شد ، رنگ از چهره مبارکش پریده و رخسارش به زردی گراییده بود و اعضای بدنش به لرزه افتاد. امام حسن نگاهی به محمد انداخت و فرمود:

محمد! بنشین! تو نباید اکنون غایب باشی ، زیرا سخنی باید بشنوی که مردگان از آن زنده شوند و زندگان جان دهند ، علم و دانش را در نهاد خویش قرار دهید و برای شب های تار و ظلمانی مشعل هایی روشنی بخش باشید، زیرا روشنایی پرتو برخی از روزها ، درخشنده تر از برخی دیگر است. آیا نمی دانی که خدای بزرگ فرزندان ابراهیم را پیشوای مردم قرارداد و برخی را بر بعضی دیگر برتری بخشید و بر داود زبور نازل کرد؟ تو به خوبی آگاهی که خداوند حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) را از میان فرزندان ابراهیم مخصوص رسالت خویش ساخت. ای محمد بن علی! بیم دارم که مبتلا به حسدشوی ، ولی حسد ، صفت کافران است ، خدای متعال فرمود: (کافران پس از آن که حقیقت برایشان روشن شد ، حسادت می‌ورزند) خداوند شیطان را بر تو مسلط نسازد. ای محمد بن علی! آیا دوست داری آن چه را در باره ات از پدر شنیده ام برایت بازگو کنم؟

محمد عرضه داشت: آری .

امام مجتبی(علیه السلام) فرمود:

شنیدم پدر بزرگوارت در جنگ بصره می فرمود: هر کس می خواهد در دنیا و آخرت با من سر دوستی داشته باشد ، محمد را دوست بدارد ، ای محمد! اگر بخواهم می توانم در باره تو آن گاه که در پشت پدر بودی ، خبر دهم.

ای محمد! آیا می دانی که حسین بن علی پس از مرگ من آن گاه که روح از پیکرم جدا می شود ، امام پس از من است؟ حسین این مقام را که به اراده پروردگار و به حکم وراثت پیامبر مقرر شده ، از میراث پدر و مادرش احراز می کند خدا می داند که شما بهترین بندگان او هستید به همین جهت

محمد(صلی الله علیه وآله) را از شما برگزید و محمد(صلی الله علیه وآله) نیز علی را انتخاب کرد و علی مرا به امامت برگزید و اکنون من حسین را برای امامت برمی‌گزینم.
محمد به پاخاست و مراتب اطاعت و فرمانبرداری خود را نسبت به برادر ابراز نمود.^(۲۸۷)

به سوی دوست

حال امام(علیه السلام) به وخامت گرایید و دردش شدت یافت و در آستانه احتضار قرار گرفت و پی برد که دقایقی بیش، از زندگی گرانمایه اش باقی نمانده است، رو به اعضای خانواده اش کرد و فرمود: مرا به حیات خانه ببرید تا ملکوت آسمان ها را بنگرم. او را به حیات خانه بردند چون اندکی آرامش یافت، سربه آسمان برداشت و با تضرع و زاری با خدای خود به راز و نیاز پرداخت و عرضه داشت:
خدایا! جان خود را به پیشگاهت عرضه می‌دارم، جانی که چیزی گرانمایه تر از آن در اختیار ندارم، خدایا! به هنگام مرگ همدمم باش و در تنهایی قبر، تنهاییم مگذار.
سپس فریکاری ها و پیمان شکنی ها و سوء قصدهایی را که معاویه در باره اش داشت در نظر آورد و فرمود:

عسل زهر آلودی که معاویه به من خوراند، کارگر افتاد. به خدا سوگند، به پیمانش وفا نکرد و سخنی به راستی و حقیقت نگفت.^(۲۸۸)

امام(علیه السلام) به تلاوت آیات قرآن حکیم پرداخت و با معبود خویش در نیایش و راز و نیاز بود تا روح پاکش به بهشت جاودان پر کشید. روان مقدسی به رفیق اعلی پیوست که نظیر او در گذشته و آینده، در بردباری و بخشندگی و دانش و دوستی و مهربانی بر افق حیات ندرخشید.

بدین ترتیب، بردبارترین مسلمانان و پیشوای جوانان بهشتی و گل خوشبوی پیامبر و نور دیده رسول خدا(صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت، جهان از فقدانش در تاریکی فرو رفت و آخرت به فروغ مقدمش روشنی یافت.^(۲۸۹)

۲۸۷ . حیاة الامام الحسن ۲ / ۴۸۷ - ۴۸۹ .

۲۸۸ . تذکرة الخواص ۲۳ ، تاریخ ابن عساکر ۴ / ۲۲۶ ، حلیة الأولیاء ۳۸۱۲ ، صفوة الصفوة ۱ / ۳۲۰ .

۲۸۹ . تاریخ نگاران در سال وفات امام حسن(علیه السلام) اختلاف دارند ، به گفته ابن اثیر و ابن حجر در تهذیب التهذیب شهادت آن بزرگوار در سال ۴۹ هـ رخ داده و خطیب بغدادی در تاریخ خود و ابن قتیبہ در الامامة

شیون وزاری و فریاد آه و فغان از خانه های بنی هاشم و مردم مدینه بلند شد. ابو هریره گریان و سراسیمه ، شتابان خود را به مسجد رسول خدا(صلی الله علیه وآله)رساند و با صدای بلند فریاد می زد ، «ای مردم! محبوب دل پیامبر خدا از دنیا رفت ، همه گریان شوید»(۲۹۰).

سخنان وی دل ها را آزرده کرد و غم و اندوه به جان ها راه یافت. ساکنان مدینه ، گروهی خاموش و دسته ای ناله کنان ، سراسیمه و سردرگم وعده ای با شیون و افغان و با دل هایی پر از غم و اندوه برای از دست دادن پیشوای بزرگشان که در سختی ها و دشواری ها و مصیبت ها، ملجأ و پناهشان بود ، شتابان خود را به خانه امام(علیه السلام)رساندند.

تجهیز و تشییع

سید الشهداء(علیه السلام) با همکاری عبدالله بن عباس ، عبدالرحمان بن جعفر ، علی بن عبدالله بن عباس ، و برادرانش محمد حنفیه و ابو الفضل العباس(علیه السلام) به تجهیز پیکر نازنین برادر پرداخت و بدن مبارك او را غسل داد و کفن نمود و حنوط کرد و تا مژگانش یاری می داد ، برغم عزیز از دست داده اش اشك فروبارید ، آن گاه که از تجهیز جسم مبارك و مقدس برادر فراغت یافت ، دستور داد پیکر مقدس امام حسن(علیه السلام) را برای نماز گزاردن به مسجد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) انتقال دهند(۲۹۱).

مراسم تشییع بدن عزیز و مطهر امام حسن(علیه السلام) به اندازه ای با شکوه برگزار گردید که نظیر آن را کسی در مرکز اسلام و مدینه رسول خدا سراغ نداشت. بنی هاشم افرادی را به مناطق عوالی و روستاهای اطراف مدینه اعزام کردند تا مردم را از شهادت امام مجتبی(علیه السلام) آگاه سازند ، همه مردم پس از آگاهی به مدینه رو آوردند تا از فیض حضور در مراسم تشییع پیکر پاک و با عظمت امام(علیه السلام) بهره مند گردند.(۲۹۲)

والسیاسة ، آن را در سال ۵۱ هجری دانسته اند. در ماه شهادت حضرت نیز اختلاف وجود دارد ، برخی آن را ۲۵ ربیع الأول و جمعی ۲۸ صفر و عده ای شهادت حضرت را روز دهم محرم سال ۴۵ هـ می دانند چنان که در «المسامرات» ص ۲۶ آمده است گفته ای دیگر شهادت امام حسن(علیه السلام) را هفتم ماه صفر بیان کرده است.

۲۹۰ . تهذیب التهذیب ۲ / ۳۰۱ ، تاریخ ابن عساکر ۴ / ۲۲۷ .

۲۹۱ . اعیان الشیعة ۴ / ۸۰ .

۲۹۲ . تاریخ ابن عساکر ۸ / ۲۲۸ .

ثعلبة بن مالك در وصف انبوه جمعیت تشییع کننده می گوید:

«روز شهادت امام حسن(علیه السلام) خود شاهد بودم که پیکر مطهرش در بقیع به خاک سپرده شد و اگر سوزنی به زمین افکنده می شد به زمین نمی افتاد.»^(۲۹۳)
از دحام انبوه جمعیت تشییع کننده به اندازه ای بود که بقیع گنجایش آن را نداشت.

مراسم دفن و فتنه انگیزی عایشه

مروان حکم و همدستان بنی امیه وی تردیدی نداشتند که بنی هاشم پیکر پاک امام مجتبی(علیه السلام) را در جوار قبر مطهر رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) به خاک خواهند سپرد. از این رو، گردهم آمده و مسلح شدند. وقتی امام حسین(علیه السلام) جنازه مقدس برادر را به سمت مرقد مقدس رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به حرکت در آورد تا با جد بزرگوارش تجدید عهدی بنماید، افراد مسلح در برابر آنان صف کشیدند و عایشه نیز سوار بر استری به آنان پیوست و همواره می گفت: چرا می خواهید کسی را که من دوست ندارم، وارد خانه ام کنید؟ و مروان اظهار داشت: چه بسا جنگی که بهتر از صلح و آرامش باشد، چرا باید عثمان در دورترین نقطه شهر ولی حسن در جوار پیامبر دفن شود؟! چنین چیزی امکان ندارد و اگر کسی دست به این کار بزند، من دست به شمشیر خواهم برد.

چیزی نمانده بود که میان بنی هاشم و بنی امیه درگیری ایجاد شود که ابن عباس با پیشدستی خود را به مروان رساند و گفت: مروان! از همان راهی که آمده ای بازگرد، ما قصد نداریم پیشوا و سالارمان را در جوار مرقد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دفن کنیم، بلکه می خواهیم برای تجدید پیمان، جنازه اش را بر قبر مطهر طواف داده و سپس طبق وصیت آن حضرت به بقیع بازگردانده و در جوار جده اش فاطمه بنت اسد به خاک بسپاریم و اگر امام مجتبی(علیه السلام) وصیت کرده بود در جوار مرقد مطهر پیامبر مدفون گردد، امروز به خوبی می دانستی که ناتوان تر از آن هستی که ما را از این کار بازداری، ولی آن بزرگوار نسبت به خدا و رسول و حرمت مرقد مطهرش از همه آگاهتر بوده که نسبت به آنان بی حرمتی صورت نگیرد، چنان که دیگران دست به

بی حرمتی زده و بدون اجازه وارد خانه اش شدند (کنایه از دفن خلیفه اول و دوم در خانه پیامبر).

ابن عباس سپس رو به عایشه کرد و بد و گفت: وه ، چه شرم آور! يك روز بر استر و روزی بر شتر سوار می شوی و تصمیم داری نور خدا را خاموش سازی و با اولیاء خدا در آویزی ، به خانه ات برگرد ، از آن چه بیمناك بودی ، راحت و آسوده شدی و به آرزویت رسیدی ، خداوند اهل بیت را به پیروزی خواهد رساند ، هر چند به طول انجامد و امام حسین(علیه السلام) فرمود:

به خدا سوگند! اگر عهد و پیمان حسن در جلوگیری از خونریزی نبود و اگر وصیت نکرده بود قطره خونی در این رابطه ریخته نشود ، می دانستید که شما را از دم تیغ می گذرانند ، شما عهد و پیمانی را که میان ما و شما بود، نادیده گرفتید و بر شروطی که متعهد به عمل به آن ها شده بودید ، خط بطلان کشیدید.

بدین ترتیب ، جنازه مطهر امام حسن(علیه السلام) را به بقیع انتقال داده و در جوار جده اش فاطمه(علیها السلام) بنت اسد بن بنی هاشم بن عبد مناف ، به خاک سپردند. (۲۹۴)

امام حسین(علیه السلام) کنار قبر برادر ایستاد و در سوگ آن عزیز زهرا چنین گفت:

«رحمك الله يا أبا محمد ، ان كنت لتباصر الحقّ مظانّه وتؤثر الله عند التداحض في مواطن التقية بحسن الروية ، وتستشف جليل معاصم الدنيا بعين لها حاقرة ، وتفيض عليها يداً طاهرة الأطراف ، نقيه الأسرة ، وتردع بادرة غرب أعدائك بأيسر المؤونة عليك ، ولا غرو فأنت ابن سلاله النبوة و رضيع لبان الحكمة ، فالي رَوْح وريحان ، وجنة ونعيم ، أعظم الله لنا ولكم الأجر عليه ، ووهب لنا ولكم حسن الأسي عنه»؛ (۲۹۵)

رحمت و درود خدا بر تو ای ابو محمد! این تو بودی که حقیقت را دیدی و شناختی و در برابر باطل گرایان با روشی نکو و مبارزه ای پنهانی ، راه خدا را برگزیدی. دنیا و زیبایی ها و ناگواری هایش را به دیده تحقیر نگرستی و با دستی پاک و خاندانی پیراسته ، در دنیا زیستی و از آن گذشتی و فریب کاری و خیانت دشمنانت را به آسانی رد کردی و پاسخ گفتی و این مایه شگفتی نیست؛ زیرا تو از دودمان رسالتی و از پستان حکمت شیر نوشیده ای و اکنون به سوی روح و ریحان و بهشت پر از نعمت پرکشیدی خدای متعال پاداش تو و ما را در این سوگ و مصیبت ، بزرگ دارد و به ما صبر و بردباری عنایت فرماید.

۲۹۴ . حياة الامام الحسن ۲ / ۴۹۹ به نقل از كفاية الطالب ۲۶۸ .

۲۹۵ . حياة الامام الحسن ۲ / ۵۰۰ .

بخش سوم

میراث علمی امام مجتبی (علیه السلام)

۱. میراث امام (علیه السلام) در چشم اندازی کلی

امام مجتبی (علیه السلام) نیز مانند پدر ارجمند و جد بزرگوارش رهبری الهی به شمار می آمد که مسئولیت های رهبری وی را می توان در جمله ای کوتاه و پر معنا و دارای ابعاد گوناگون «ارشاد و هدایت به فرمان خدای متعال» که برخاسته از این فرموده اوست ، عنوان کرد.

(وجعلناهم أئمة يهدون بأمرنا وأوحينا اليهم فعل الخيرات واقام الصلاة وايتاء الزكاة

وكانوا لنا عابدين)؛

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می کردند و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آن ها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می کردند.

هدایتی که به فرمان خدای سبحان انجام می پذیرد در تبیین دین الهی و عرضه کردن جزئیات احکام کلی و یا مطلق آن که در قرآن و بیان رسول معظم اسلام بدان تصریح شده و نیز در تفسیر قرآن کریم و تشریح اهداف رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)، جلوه گر است.

هدایت در اجرا و عملی ساختن احکام خدای متعال میان مسلمانان و حفظ و حراست دین و احکام الهی از هرگونه تحریف و تغییر و تبدیلی که گمراهان انحراف گر ، در صدد به وجود آوردن آن هستند ، متجلی است.

انقلابی که اسلام بزرگ به وجود آورد پیش از آن که انقلابی اجتماعی یا اقتصادی باشد ، انقلابی فرهنگی تلقی می شد. بنابر این ، اگر ملاحظه می کنید اهل بیت (علیهم السلام) خود را وقف تربیت و تهذیب مسلمانان بر اساس معارف و ارزش های رسالت الهی قرار می دهند ، جای شگفتی نیست. این بزرگواران با عنایت به بیان صریح قرآن در تشریح اهداف رسالت و پیامبری که امام (علیه السلام) خود را ادامه دهنده راه او و حامی

و سرپرست «رسالت» «امت» و «دولتی» می داند که نتایج تلاش ها و زحمات آن پیامبر گرامی است، نخستین وظیفه و مسئولیت خویش را تربیت و تهذیب مسلمانان می داند ، خدای متعال با بیان اهداف رسالت و مسئولیت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) می فرماید:

(یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الكتاب والحكمة)^(۲۹۶)

اگر امام مجتبی(علیه السلام) به علل و اسبابی دینی و مکتبی چشم از خلافت پوشید، اما صحنه را تهی نگذاشت و به جاهلیت گرایان اجازه به یغما بردن میراث رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) را نداد ، بلکه ملاحظه خواهید کرد که آن بزرگوار به تربیت پایگاهی همت گمارد که زیربنای دولت به شمار آمده و احکام دین بر مبنای آن به اجرا و عمل در می آمد.

امام حسن مجتبی(علیه السلام) طی سخنان گهربار خود برای مسلمانان در قالب خطابه ، سفارش ، مناظره ، نامه و یا روایاتی که در بخش های گوناگون معارف به دست ما رسیده ، میراث فکری و علمی پر باری را به یادگار نهاده است.

این سخنان حاکی از توجهات همه جانبه امام(علیه السلام) و گسترده‌گی دامنه علم و دانش و احاطه و آگاهی آن بزرگوار به نیازهای مسلمانان در دوران پر آشوب و فتنه ای است که حضرت در آن می زیست و مسلمانان با آن دست به گریبان بودند و اندک افرادی که مورد توجه و حمایت الهی قرار داشتند ، کسی از حقیقت این مرحله و نیازمندیهای آن آگاهی نداشت.

اکنون ضمن ارائه‌ی نماینده‌ی از توجهات علمی امام مجتبی(علیه السلام) ، گلچینی از مفاهیم و ارزش های والایی را که بر زبان آن بزرگوار جاری شده و با سخنان بلیغ خویش بدان اشاره فرموده است و یا در تهذیب و تربیت شاگردان و یارانش تبلور یافته ، بر می گیریم.

۲ . دانش و خرد

الف) امام(علیه السلام) در تشویق به کسب علم و دانش و چگونگی آن و شیوه بالنده ساختنش فرمود:

۱ . «تعلّموا العلم فإنکم صغار فی القوم وکبارهم غداً ومن لم یحفظ منکم فلیکتب»^(۲۹۷)؛

۲۹۶ . جمعه ، آیه ۲ .
۲۹۷ . الفصول المهمة ابن صباغ مالکی ۱۴۲ .

در پی کسب دانش برآیید که شما امروز در جمع مردم ، کودک هستید ولی فردا از بزرگان آنان به شمار خواهید آمد. هر يك از شما قادر نیستید مطلبی را حفظ کنید ، آن را یادداشت نمایید.

۲ . «حَسَنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ»^(۲۹۸);

پرسش مناسب ، نیمی از دانش است.

۳ . «عَلِمَ النَّاسُ وَتَعَلَّمَ عِلْمٌ غَيْرُكَ فَتَكُونُ قَدْ أَتَقَتَّ عِلْمَكَ وَعِلْمَتَ مَالِمٍ تَعَلَّمَ»^(۲۹۹);

به مردم دانش بیاموز و از دانش دیگران بهره بگیر ، با این کار پایه های دانش خود را تحکیم نموده و آن

چه را نیز نمی دانی فراگرفته ای.

۴ . «قَطَعَ الْعِلْمَ عِذْرُ الْمُتَعَلِّمِينَ» ،

دانش ، عذر دانش پژوهان را از میان برداشته است.

۵ . «الْيَقِينُ مَعَاذُ السَّلَامَةِ» ; یقین ، پناه سلامت است.

۶ . «أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَادَامَةِ التَّفَكُّرِ ، فَإِنَّ التَّفَكُّرَ أَبُو كُلِّ خَيْرٍ وَأُمُّهُ»^(۳۰۰);

شما را به پیروی از خدا و اندیشه مستمر سفارش می کنم ، زیرا اندیشه ، ریشه هر کار نیک و پسندیده به

شمار می آید.

ب) عقل و خرد پایه و اساس علم و دانش است ، از همین رهگذر امام(علیه السلام) با بیان لوازم و آثار علمی آن و درجه اهمّیت و نقش خرد در کمال آدمی ، آن را به تصویر کشیده و چنین می فرماید:

۱ . «العقل حفظ القلب كلّ ما استرعيته»^(۳۰۱); عقل و خرد نگاهبان رازهای دل است.

۲ . «لا أدب لمن لا عقل له، ولا مودة لمن لا همة له، ولا حياء لمن لا دين له ، ورأس

العقل معاشرّة الناس بالجميل، وبالعقل تدرك سعادة الدارين، ومن حرم العقل حرمهما جميعاً»;

آن کس که از عقل و خرد برخوردار نیست فاقد ادب و فرهنگ است و کسی که همت و اراده ندارد از

ارزش دوستی و محبت برخوردار نیست ، کسی که شرم و حیا ندارد ، دین ندارد. برترین درجه خردمندی

رفتار نیک با مردم است ، به وسیله عقل و خرد ، خوشبختی دنیا و آخرت به دست می آید ، آن کس که از خرد

محروم باشد ، از خوشبختی دنیا و آخرت نیز محروم خواهد بود.

۳ . «لا يعيش العقل من استنصحه» ; هر کس از عقل و خرد پندگیرد ، فریب نمی خورد.

۳ . قرآن کریم

۲۹۸ . نور الأبصار ۱۱۰ .

۲۹۹ . الأئمة الاثني عشر ۳۷ .

۳۰۰ . حياة الامام الحسن ۱ / ۳۴۳ - ۳۴۶ .

۳۰۱ . همان ۱ / ۳۵۷ .

الف) امام مجتبی(علیه السلام) در بیان حقیقت قرآن و رسالت و اهداف و فضیلت آن و نحوه سیراب شدن از سرچشمه زلال بیکرانیش می فرماید:

۱. «ان هذا القرآن فيه مصابيح النور وشفاء الصدور ، فليُجل جال بضوئه وليُلمج الصفة قلبه ، فان التفكير حياة قلب البصير ، كما يمشي المستنير في الظلمات بالنور»؛^(۳۰۲)

در این قرآن چراغ های هدایت می درخشد و دل ها به راهنمایی اش بهبود می یابد. بنابراین این ، باید دل را به فروغ تابناکش روشن و به دستوراتش استوار کرد. دل ها به وسیله اندیشه صحیح، روشن می ماند و راه می یابد هم چنان که رهروان، در پرتو نور از تاریکی ها می گذرند.

۲. «مابقی من هذه الدنيا بقية غير هذا القرآن فاتخذوه اماماً، وإن أحق الناس بالقرآن من عمل به وإن لم يحفظه، وأبعدهم عنه من لم يعمل به وإن كان يقرأه»؛^(۳۰۳)

از این دنیا اثری غیر از قرآن باقی نمانده ، آن را پیشوای خودگردانید. سزاوارترین مردم به قرآن کسی است که بدان عمل کند هر چند حافظ آن نباشد و آن که از همه دورتر از قرآن است کسی است که به قرآن عمل نکند هر چند آن را قرائت نماید.

۳. «..واعلموا علماً يقيناً أنكم لن تعرفوا التقى حتى تعرفوا صفة الهدى ، ولن تمسكوا بميثاق الكتاب حتى تعرفوا الذي نبذه ، ولن تتلوا الكتاب حق تلاوته حتى تعرفوا الذي حرّفه ، فإذا عرفتم ذلك ، عرفتم البدع والتكلف ورأيتم الفرية على الله ورأيتم كيف يهوى من يهوى ، ولا يجهلنكم الذين لا يعلمون ، والتمسوا ذلك عند أهلهم خاصة نور يستضاء بهم وأئمة يقتدى بهم ، بهم عيش العلم وموت الجهل»؛^(۳۰۴)

به یقین بدانید که شما تا وصف هدایت را نفهمید ، تقوا را نخواهید شناخت و تا قرآنی را که کنار نهاده اید نشناسید ، هر گز به پیمان قرآن تمسک نخواهید جست و تا کسانی که قرآن را تحریف کردند برایتان شناخته شده نباشند ، آن را آن گونه که باید تلاوت نخواهید کرد ، هرگاه به همه امور یاد شده آگاه شدید ، بدعت و زورگویی را شناخته اید و به دروغ بستن بر خدا و تحریف، پی برده اید و می دانید آن کس که به ورطه سقوط افتاده چگونه سقوط کرده است ، افراد نادان ، شما را به جهل و نادانی نکشانند ، آن را نزد اهلس جستجو کنید آنها کسانی هستند که مخصوصان به نور افشانی اند ، و از آنان کسب نور می شود ، پیشوایانی اند که باید از آن ها پیروی کرد. به واسطه وجود آن ها دانش جاودان و جهل به نابودی کشیده می شود.

۴. «...كتاب الله فيه تفصيل كل شيء ، لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه ، والمعول عليه في كل شيء ، لا يُخطئنا تأويله ، بل نتيقن حقائقه ، فأطيعونا فإطاعتنا مفروضة إذا كانت بطاعة الله والرسول وأولى الأمر مقرونة..» ;

۳۰۲ . حياة الامام الحسن دراسة تحليلية ١ / ٣٤٦ - ٣٤٧ به نقل از كشف الغمة و ارشاد القلوب.

۳۰۳ . حياة الامام الحسن ١ / ٣٤٦ - ٣٤٧.

۳۰۴ . حياة الامام الحسن ١ / ٣٦٠ به نقل از تحف العقول.

در کتاب الهی (قرآن) شرح و تفصیل هر چیزی آمده است و در آن هیچ گونه باطلی راه ندارد ، هر چیزی استناد به قرآن دارد ما در تأویلش دچار اشتباه نمی شویم و به حقایق آن یقین داریم. بنابر این ، از ما اطاعت کنید زیرا اطاعت ما چون به اطاعت خدا و رسول و اولی الامر مقرون است ، بر همگان واجب است.

ب) تاریخ نگاران نمونه هایی از تفسیر قرآن امام مجتبی(علیه السلام) را یادآور شده اند که فرازهایی از آن از نظرتان می گذرد:

«مردی وارد مسجد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شد تا تفسیر آیه شریف (وشاهد ومشهود) را از کسی بپرسد ، آن جا سه تن را مشاهده کرد که پیرامون هر يك گروهی از مردم حلقه زده اند و درباره شنیده هایش از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) با آنان سخن می گوید. معنای شاهد و مشهود را از يك تن آن ها پرسید ، پاسخ داد: شاهد ، یعنی روز جمعه و مشهود ، یعنی روز عرفه.

همین معنا را از دیگری پرسید ، به وی پاسخ داد: شاهد ، یعنی روز جمعه و مشهود یعنی روز عید قربان.

از نفر سوم پرسید: وی در پاسخ گفت: شاهد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و مشهود روز قیامت است به دلیل این فرموده خدا(یا ایها النبی إنا أرسلناک شاهداً ومبشراً ونذیراً) و در مورد قیامت فرمود: (ذلک یوم مشهود).

مرد پرسید: این سه تن کیانند ؟

به او گفته شد: نفر اول: عبدالله بن عباس ، دوم: عبدالله بن عمر و سوم: حسن بن علی بن ابی طالب است(۳۰۵).

کسانی که به دقت خطابه ها و پند و اندرزهای امام مجتبی(علیه السلام) را مورد بررسی قرار دهد ، استدلال و استناد دقیق امام(علیه السلام) به آیات قرآن حکیم ، به خوبی برای وی ملموس و حاکی از احاطه و آگاهی آن بزرگوار به مراد و منظور و راز و رمز این آیات است که نمونه هایی از آن ها را در بیان بخش های بعدی سخنان حضرت ملاحظه خواهید کرد.

۴ . حدیث و سیره

امام حسن مجتبی(علیه السلام) به گسترش احادیث و سیره و فضایل اخلاقی رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) عنایت ویژه ای داشت ، اکنون گزیده ای از احادیثی را که آن امام والامقام از جد بزرگوارش رسول خدا(صلی الله علیه وآله) روایت کرده ، یادآور می شویم:

۱ . از جمله اموری که سبب بخشش گناهان می شود ، وارد کردن سرور شادمانی در دل برادر مسلمان توست.

۲ . مسلمان! سه چیز را برایم تضمین کن ، بهشت را برایت ضمانت خواهم کرد: اگر به دستوراتی که در قرآن بر تو واجب شده عمل نمایی ، پرستشکاری انسان به شمار رفته ای و اگر به آن چه خداوند به تو روزی داده ، قناعت کنی ، بی نیازترین فرد هستی و اگر از محرّمات الهی دوری کنی ، پروا بیشه ترین شخص تلقی خواهی شد...

۳ . آن کس که پس از ادای نماز صبح تا طلوع آفتاب بر سجاده خود بنشیند ، خداوند بدنش را از آتش دوزخ نگاه می دارد.

۴ . هر کجا حضور دارید بر من درود بفرستید که درودتان به من می رسد.

۵ . زنی به اتفاق دو کودکش خدمت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) رسید و از حضرت درخواست کمک کرد رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ۳ دانه خرما به او داد ، آن زن هر يك از دانه های خرما را به یکی از فرزندان داد. کودکان پس از خوردن خرما به دست مادر نگاه کردند ، مادرشان دانه باقیمانده خرما را نیز دو نیمه ساخت و نصف آن را به هر يك داد ، پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) فرمود: با ترحمی که این زن نسبت به فرزندان خویش انجام داد خداوند وی را مورد رحمت خویش قرار داد.

۶ . این دعا از آن حضرت نقل شده: «اللهم اقلني عثرتي ، وأمن روعتي ، واكفني من بغي عليّ ، وانصرني على من ظلمني وأرني ثأري منه...» ؛

خدایا! از لغزش هایم در گذر و ترس و وحشتم را به امنیت تبدیل گردان. آنان را که با من به ستیز برخاستند به کیفر برسان و بر کسانی که به من ستم روا داشتند پیروزم گردان و انتقام مرا از آنان بگیر...

امام مجتبی(علیه السلام) در نشر و گسترش سیره و رفتار و فضایل اخلاقی نبی اکرم(صلی الله علیه وآله)توجه فراوان مبذول می داشت و گاهی این فضایل را به نقل از دایی اش هند بن ابی هاله تمیمی پسرخوانده رسول خدا و برادر ناتنی حضرت زهرا(علیها السلام) که صفات پسندیده و فضایل اخلاقی پیامبر را دقیقاً به وصف می کشید ، بیان می داشت. از جمله مواردی که هند ، شخصیت نبی اکرم(صلی الله علیه وآله)را به توصیف آورده از نظر تان می گذرد:

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله)همواره اندوهناک به نظر می رسید و پیوسته در اندیشه بود. هیچ گونه راحتی نداشت ، جز در موارد لازم سخن نمی گفت ، سکوتی طولانی داشت ، هرگاه لب به سخن

می گشود به آرامی سخن می گفت. سخنانش کوتاه و پر معنا بود به گونه ای که مقصود را بیان کرده و سخن زائد در آن وجود نداشت. از اخلاقی نکو و پسندیده بر خوردار بود و خشونت و درشتی نداشت. از نعمت های الهی هر چند اندک به عظمت یاد می کرد و آن ها را ناچیز نمی شمرد ، هیچ کس را سرزنش یا نکوهش نمی نمود. دنیا و امور مربوط به آن ، وی را خشمگین نمی ساخت. دریاری حق از هیچ چیز پروا نداشت هر گاه با دستش اشاره می کرد با تمام کف دست اشاره می نمود و هر زمان شگفت زده می شد ، دست ها را پشت و رو می کرد و هرگاه سخن می گفت آن ها را به هم متصل می کرد و انگشت ابهام دست چپ را به کف دست راست می زد و هنگامی که خشم می گرفت رو بر می گرداند و زمانی که شادمان می گشت ، چشمانش را بر هم می نهاد. بیشتر خنده اش حالت تبسم و لبخند داشت و دندانهایش نظیر دانه های تگرگ نمایان می شد.

امام حسن(علیه السلام) به این سیره و شیوه مبارک فوق العاده توجه و اهتمام داشت. روزی از پدر ارجمندش علی مرتضی(علیه السلام) دست پرورده و شاگرد و داماد و برادر رسول خدا که در تحمل بار سنگین مسئولیت های رسالت الهی ، همدوش پیامبر اکرم و قبل از بعثت تا زمان رحلت ، یار و همدمش بود ، خواست سیره و رفتار رسول خدا(صلی الله علیه وآله) را برایش توصیف کند ، امیرمؤمنان(علیه السلام)در پاسخ به پرسش فرزندش امام حسن(علیه السلام) الگوی کاملی از راه و روش نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) را برای مسلمانانی که خواهان پیروی از آن بزرگوارند ، ارائه داد و فرمود:

پیامبر گرامی اسلام هر گاه به منزل خود می آمد ، اوقات خویش را به سه بخش تقسیم می کرد ، بخشی برای راز و نیاز با پروردگار جلّ جلاله ، قسمتی برای امور خانواده و بخشی را به خود اختصاص می داد. قسمتی را که مربوط به شخص وی بود برای اداره امور مردم به کار می برد و به خواص یاران دستوراتی برای رسیدگی به کارهای عمومی دیگران می داد و این اوقات را صرف کارهای دیگر نمی نمود. شیوه رسول خدا(صلی الله علیه وآله) این بود در آن جا که به امور امت می پرداخت ، اهل فضل و دانش را برتری می داد و اوقات را به تناسب آگاهی بیشتر آن ها در امور دینی ، تقسیم می کرد. برخی يك نیاز ، بعضی دو خواسته و عدّه ای نیازها و خواسته های متعددی داشتند و به رسیدگی امور آنان مشغول می شد و آن ها را به اصلاح کمبودهای امورشان سرگرم می نمود و آن چه را به مصلحت آنان بود برایشان بیان می کرد و می فرمود: حاضران به غایبان برسانند. نیاز کسانی را که به من دسترسی ندارند به من اطلاع دهید زیرا هر کس نیاز افراد ناتوان را نزد صاحب قدرتی که دسترسی به او ندارد ببرد ، خداوند در روز قیامت او را ثابت قدم نگاه می دارد. در حضور آن بزرگوار غیر از این گونه سخنان چیزی ابراز نمی شد. و از کسی غیر او پذیرفته نمی شد ، کسانی که برای کسب علم و فضیلت حضور وی تشرّف می یافتند جز با چشیدن

حلاوت و شیرینی بیان آن حضرت ، از آن جا بیرون نمی رفتند و خود ، دیگران را رهنمون می گشتند.

امام حسن(علیه السلام) فرمود: از پدر بزرگوارم پرسیدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله)در سخن گفتن چگونه بود ؟.

پدرم فرمود:

رسول خدا(صلی الله علیه وآله)زبان خود را از سخن بیهوده و غیر ضروری باز می داشت ، با مردم الفت و مهربانی داشت و آن ها را از خود دور نمی ساخت به بزرگ هر فامیلی احترام قائل می شد و او را بر فامیلش حاکم می گرداند ، همواره مردم را بر حذر می داشت و بی آن که نسبت به آن ها ترشویی و بد خُلقی انجام دهد ، مراقب خویشتن بود ، از یاران خود دیدار می کرد و از وضعیّت مردم و آن چه بر آن ها می گذشت ، پرسش می کرد ، کار پسندیده را تحسین و تقویت می کرد و کار ناپسند را نکوهش کرده و بی اعتبار می دانست. در کارها معتدل و میانه رو بود ، از احوال مردم غافل نمی شد مبادا که آن ها غفلت کنند و یا به سوی باطل کشیده شوند. در ابراز حق کوتاهی نمی کرد و از آن تجاوز نیز نمی نمود ، خیر خواه ترین مردم را به کارها می گمارد ، بزرگترین آن ها از دیدگاه رسول خدا کسانی بودند که بیش از دیگران موعظه پذیرفته و برجسته ترین آنان افرادی به شمار می آمدند که در مورد دیگران خیرخواهی و حمایت بیشتری می داشتند...

امام مجتبی(علیه السلام) فرمود: از پدرم پرسیدم پیامبر اکرم در نشستن چگونه بود ؟
فرمود:

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)در هر مجلسی با یاد و نام خدا نشست و برخاست داشت و در مجالس ، برای خویش جای ویژه ای در نظر نمی گرفت و دیگران را نیز از چنین کاری نهی می فرمود ، هرگاه وارد مجلس جمعی می شد در آخر مجلس که جای خالی بود می نشست و به دیگران نیز دستور می داد چنین رفتار کنند ، به تمام اهل مجلس احترام و توجه می نمود به گونه ای که هر يك از حاضران با خود می پنداشتند گرامی ترین فرد نزد آن حضرت هستند ، هر کس از او خواسته ای داشت با حاجت روا شده از نزدش خارج می گشت و یا به بیان خوش و شیرین آن حضرت راضی می شد. اخلاق نکویش به اندازه ای ملایم بود که همگان او را چونان پدري مهربان می دانستند ، از نظر حق همه در نزدش مساوی بودند.

مجلس او مجلس حلم و بردباری و حیا و صداقت و امانت بود ، در حضور وی صداها بلند نمی شد و از کسی هتک حرمتی به عمل نمی آمد و اگر از کسی خطا و لغزشی سر می زد ، در جای دیگری بازگو نمی شد و اهل مجلس در مقام عدالت با یکدیگر به عدالت و انصاف و احسان رفتار کرده و به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کردند ، نسبت به یکدیگر تواضع و فروتنی داشتند و پیران سالخورده

را احترام و با کوچکترها مهربانی می نمودند ، نیازمندان را بر خود مقدم شمرده و غریبان را نگهداری می کردند.

امام مجتبی(علیه السلام) عرضه داشت : (از پدر ارجمند پرسیدم) رفتار پیامبر با مجلسیانش چگونه بود؟

وی فرمود:

رسول خدا(صلی الله علیه وآله)گشاده رو و از اخلاقی خوش برخوردار و از درشتخویی و داد و فریاد بر کنار بود. دیگران را زیاد مدح و ستایش نمی کرد و اگر چیزی مطابق میل آن بزرگوار نبود ، از آن تغافل می نمود به گونه ای که مردم از او مأیوس و نومید می شدند. از سه چیز دوری می کرد: مجادله ، پرگویی و سخنان بی فایده و در باره مردم از سه چیز پرهیز می کرد: هیچ گاه کسی را مورد مذمت و سرزنش قرار نمی داد ، از لغزش و خطای کسی جستجو نمی کرد و عیب کسی را ابراز و آشکار نمی نمود ، جز درجایی که امید ثواب می رفت سخن نمی گفت و هرگاه لب به سخن می گشود ، حاضران سر به زیر افکنده و به سخنش گوش فرا می دادند آن چنان ساکت بودند گویی پرنده بر سرشان نشسته بود و هرگاه حضرت ساکت می شد ، دیگران آغاز سخن می کردند ، در حضورش بر سر هر موضوعی بحث و جدل نمی کردند ، اگر فردی از اهل مجلس سخن می گفت همه سکوت می کردند تا سخن او به پایان می رسید و هر کس سخنی داشت به نوبت سخن می گفت ، اگر مطالبی سبب خنده اهل مجلس می شد او نیز می خندید و اگر از چیزی شگفت زده می شدند ، او نیز شگفت زده شده و تعجب می کرد و بر گفتار اشخاص غریب تازه واردی که بی ادبانه با آن حضرت سخن می گفتند، صبر و بردباری نشان می داد تا جایی که پاراننش آنان را جذب می کردند. رسول خدا(صلی الله علیه وآله) هرگز ثنا و ستایش کسی را در حق خود پذیرا نبود مگر این که ثنای او به عنوان تشکر از آن حضرت تلقی می شد و سخن کسی را قطع نمی کرد مگر این که از حدّ معمول تجاوز می نمود که در این صورت یا با نهدی کردن و یا برخاستن از مجلس ، سخنش را قطع می کرد.

امام مجتبی(علیه السلام) فرمود: به پدر بزرگوارم عرض کردم: سکوت حضرت چگونه بود؟

سکوت پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)در چهار وجه متبلور بود: بر حلم و بردباری ، بر حذر ، بر تقدیر ، بر تفکر و اندیشه. سکوت در تقدیر به گونه ای بود که همه مردم را به يك چشم می نگریست و به گفتار همه به يك نحو گوش می داد و سکوتش در تفکر چنان بود که در باره چیزهایی باقی ماندنی و امور فناپذیر ، می اندیشید. و سکوت حضرت در حذر به چهار گونه صورت می پذیرفت:

کار نیک را انجام دهد تا دیگران از او پیروی کنند. امور زشت و ناپسند را ترك کند تا مردم نیز از انجام آن خودداری نمایند. در اموری که مصلحت مسلمانان در آن بود تلاش کند. به کارهایی اقدام نماید که خیر دنیا و آخرت مردم را در پی داشته باشد. (۳۰۶)

۵. اعتقادات

۱. توحید

امام علی(علیه السلام) به فرزندش امام مجتبی(علیه السلام) دستور داد در مسجد کوفه برای مردم سخن بگوید ، امام حسن(علیه السلام) بر فراز منبر رفت و فرمود:

«الحمد لله الواحد بغير تشبيه ، والدائم بغير تكوين ، القائم بغير كلفة ، الخالق بغير منصبه ، والموصوف بغير غاية ، المعروف بغير محدود ، العزيز ، لم يزل قديماً في القدم ، ردت القلوب لهيبته ، وذهلت العقول لعزته ، وخضعت الرقاب لقدرته ، فليس يخطر على قلب بشر مبلغ جبروته ، ولا يبلغ الناس كنه جلاله ، ولا يفصح الواصفون منهم لئنه عظمته ، ولا تبلغه العلماء بألبابها ولا أهل التفكر بتدابير امورها ، أعلم خلقه به الذي بالحد لا يصفه ، يدرك الأبصار وهو اللطيف الخبير...» (۳۰۷)

ستایش خدای یکتایی را که شبیهی ندارد ، خدای ابدی بدون خلقت و آفریده شدن ، آن که بدون تکلف و رنجی موجود است ، آفریدگاری که آفریده هایش را بی هیچ رنجی آفریده و موصوف بی نهایت ، آن که حدّ و مرزی برای نیکی هایش نمی توان تصور کرد ، توانا و ابدی ، آن که دل ها از بیم و هراسش لرزان است و خردها در برابر عزّتش واله و حیران اند ، همه در برابر قدرتش خاضع گشته ، حدّ و اندازه قدرت و توانش بر قلب هیچ بشری خطور نمی کند ، هیچ انسانی به حقیقت جلالتش نمی رسد ، توصیفگران ، ژرفای عظمتش را نمی توانند به وصف کشند و دانشمندان با عقل و خرد خود بدو نرسند و اندیشمندان با تدبیر کارهایشان ، بدو راه نیابند. آگاهترین آفریده اش کسی است که خدا را به حد و مرزی توصیف نکند ، او همه چشم ها را می بیند و مهربان و آگاه است».

مردی حضور امام مجتبی(علیه السلام) شرفیاب شد و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) ، خداوند را به گونه ای برایم وصف نما که گویی او را می بینم ،

۳۰۶ . به الموفقیات ۳۵۴ - ۳۵۹ ، أنساب الاشراف ۱ / ۳۹۰ ، المختصر في الشمائل المحمدية ترمذی ۲۹ مراجعه شود.

۳۰۷ . بحار الأنوار ۴۳ / ۱۰۳۵۱.

امام حسن(علیه السلام) لحظاتی سر مبارک خود را به زیر افکند و سپس آن را بالا گرفت و بدو پاسخ داد:

«الحمد لله الذي لم يكن له اول معلوم ولا آخر متناه ، ولا قبل مدرك ولا بعد محدود ولا امر بحثى ، ولا شخص فيتجزأ ، ولا اختلاف صفة فيتناهى ، فلا تدرك العقول واوهامها ، ولا الفكر وخطراتها ، ولا الالباب وأذهانها ، صفته فيقول: متى ، ولا بدئ ممّا ، ولا ظاهر على ما ، ولا باطن فيما ، ولا تارك فهلاً ، خلق الخلق فكان بديناً بديعاً ، ابتداء ما ابتدع ، وابتدع ما ابتداء ، وفعل ما أراد ، وأراد ما استزاد ، ذلك الله رب العالمين»؛^(۳۰۸)

ستایش خدایی را می سزد که آغاز و پایانی ندارد و برای آن نمی توان قبل و بعدی تصور نمود و حدودی را معین کرد ، تشخصی ندارد تا تجزیه پذیر باشد ، از اختلاف صفاتی برخوردار نیست که حدود هر يك دیگری را محدود و متناهی کند. بنابر این ، خردها و تخیلات آن ها و اندیشه ها و تراوش های فکری و نیز عقل های نورانی و تصورات آن ها از درك صفات خداوندی عاجزند. نمی توان گفت در چه زمانی و از چه چیز آغاز گردید و بر چه چیزی ظهور و بروز پیدا کرد و در چه چیزی نمایان گردید ، (باطن چیزی قرار نگرفته است) او هرگز وانهاده نشده تا از وجودش پرسش شود ، وی آفریده ها و پدیده های تازه و اشیاء نو پیدا و موجوداتی را که نبوده اند، به وجود آورد ، آن چه را خود اراده کرده بود ، انجام داد و آنچه را خواست فزونی بخشید ، اوست خداوندی که آفریدگار من و آفریدگار جهانیان است.

۲ . ابطال جبر

گروهی از مردم بصره طی نامه ای از امام مجتبی(علیه السلام) درخواست کردند نظر مبارک خویش را در مورد جبر اعلان نماید ، امام(علیه السلام) در پاسخ آن ها چنین مرقوم فرمود:

کسی که به خدا و قضا و قدرش ایمان نیاورد ، کافر است و آن کس که گناه خود را بر عهده خدا بداند ، فاجر است. هیچ کس خدا را از سر جبر اطاعت نمی کند و کسی به قهر و غلبه ، خدا را نافرمانی نمی نماید ، زیرا خداوند مالک همه چیزهایی است که به مردم داده و به نیروهایی که بدان ها بخشیده تواناست. بنابراین، اگر از او فرمان بردند ، مانع آن ها نیست و اگر از فرمانش

سربپچند ، آن ها را مجبور نمی سازد ، چرا که اگر خداوند مردم را به اطاعت خود مجبور نماید ، از پاداش بر خوردار نیستند و اگر به گناه مجبورشان کند نباید آن ها را عذاب نماید و اگر آنان را به حال خود وانهد قدرتتش به ناتوانی می گراید ، بلکه در باره بندگان خود مشیّتی نهان دارد. از این رو ، اگر از او اطاعت کردند ، بر آن ها منت دارد و اگر نافرمانی اش نمودند ، حجت خدا بر آن ها تمام است.^(۳۰۹)

۳ . تشریح صفات خدا

شخصی از امام مجتبی(علیه السلام) پرسید معنای جواد چیست ؟ حضرت پاسخ داد: اگر منظورت آفریدگار جهان است ، خدا جواد و بخشنده است چه به بندگانش عطا فرماید چه از آن ها دریغ کند ، زیرا اگر به بنده ای چیزی عطا کند آن چیز از آن بنده نبوده و اگر منع فرماید چیزی را که از آن بنده نیست ، از او دریغ کرده است.^(۳۱۰)

۶ . ولایت اهل بیت(علیهم السلام)

۱ . امام حسن مجتبی(علیه السلام) در تشریح حقیقت تقلین و موقعیت هر يك نسبت به دیگری فرمود:

«.. واعلموا علماً یقیناً أنّکم لن تعرفوا التقی حتی تعرفوا صفة الهدی ، ولن تمسکوا بميثاق الكتاب حتى تعرفوا الذي نبذہ ، ولن تتلوا الكتاب حق تلاوته حتى تعرفوا الذي حرّفه ، فاذا عرفتم ذلك ، عرفتم البدع والتكلف ، ورأيتم الفرية على الله ، ورأيتم كيف يهوي من يهوي ، ولا يجهلنكم الذين لا يعلمون والتمسوا ذلك عند اهله فإنهم خاصة نور يستضاء بهم وأئمة يقتدى بهم عيش العلم وموت الجهل ، وهم الذين أخبركم حلمهم عن علمهم ، وحكم منطقهم عن صمتهم ، وظاهرهم عن باطنهم ، لا يخالفون الحق ولا يختلفون فيه ، وقد خلت لهم من الله لسابقة ، ومضى فيهم من الله حكم: (إنّ في ذلك لذكرى للذاكرين)^(۳۱۱)»

به یقین بدانید که شما تا وصف هدایت را نفهمید ، تقوا را نخواهید شناخت و تا قرآنی را که کنار نهاده اید نشناسید ، هرگز به پیمان قرآن تمسک نخواهید جست و تا کسانی که قرآن را تحریف کرده اند برایتان شناخته شده نباشند ، آن گونه که باید ، آن را

۳۰۹ . رسائل جمهرة العرب ۲ / ۲۵ .

۳۱۰ . مجمع البحرين «ماده جود»

۳۱۱ . حياة الامام الحسن ۱ / ۳۶۰ به نقل از تحف العقول.

تلاوت نخواهید کرد ، هرگاه به همه موارد یاد شده آگاه گشتید ، بدعت و زورگویی را شناخته اید و به دروغ بستن بر خدا و تحریف قرآن پی برده اید و می دانید آن کس که به ورطه سقوط افتاده چگونه سقوط کرده است ، افراد نادان ، شما را به جهل و نادانی نکشانند. آن را نزد اهلش جستجو کنید ، آنان کسانی هستند که مخصوصان به نور افشانی اند و از آنان کسب نور می شود ، پیشوایانی اند که باید از آن ها پیروی کرد ، جاودان ماندن علم و دانش و نابودی جهل به واسطه وجود آن هاست ، حلمشان شما را به پایه علم و دانش آنان آگاه می سازد و خموشی آن ها دلیل گرفتارشان است و ظاهرشان از باطنشان سخن می گوید ، با حق مخالف نیستند و در آن اختلاف ندارند و از خداوند در باره آن ها روشی مقرر شده است و حکم الهی در باره آنان امضاء گردیده است. (به راستی این مطلب برای یاد آوران ، یادآوری خواهد بود).

۲. علم و موفقیت را از پروردگار خود بیاموزید خدای عز و جل آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید ، برخی ، از دودمان یکدیگرند. بنابراین ، ما دودمان آدم ، خاندان نوح و برگزیدگان ابراهیم و سلاله پاک اسماعیل و خاندان محمدیم و میان شما بسان آسمان بر افراشته و زمین گسترده و خورشید تابان و نور افشان می مانیم. نظیر درخت زیتون نه شرقی و نه غربی که روغنش برکت یافت. پیامبر ، اصل آن درخت و علی(علیه السلام)شاخه آن و به خدا سوگند! ما میوه آن درختیم ، هر کس به شاخه ای از آن چنگ زند ، رهایی یافته و آن کس که نافرمانی کند ، به آتش دوزخ سقوط کرده است.^(۳۱۲)

۳. امام مجتبی(علیه السلام) با ایراد خطابه ای پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

به راستی خدای سبحان هر پیامبری را مبعوث نمود برایش خلیفه و جانشین و یاوران و خاندانی برگزید ، سوگند به آن کس که محمد را به پیامبری برگزید! هر کس در حق ما اهل بیت کوتاهی کند خداوند به همان مقدار ، اعمالش را ناقص خواهد گذاشت و هر چند دولتی بر ضد ما حاکمیت یابد ولی فرجام اش از آن ما خواهد بود (و دیری نپاید که خبر آن را قطعاً دریافت کنید).^(۳۱۳)

۴. و نیز فرمود:

«نحن حزب الله المفلحون ، وعتره رسول الله الأقربون ، وأهل بيته الطاهرون الطيبون وأحد الثقلين الذين خلفهما رسول الله والثاني كتاب الله... فأطيعونا فإطاعتنا مفروضة ، إذ كانت بطاعة الله والرسول وأولي الأمر مقرونة...»^(۳۱۴);

ما حزب رستگار خدا ، عترت و نزدیکان نبی اکرم(صلی الله علیه وآله) و اهل بیت پاک و پیراسته او و یکی از دو امانت گران سنگی هستیم که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آن ها را به ودیعه نهاد و همتای قرآنیم.. بنابر این ، از ما فرمان ببرید؛ زیرا اطاعت ما چون به اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر ، مقرون می باشد ، بر همگان واجب است.

۳۱۲ . جلاء العیون ۱ / ۳۲۸ .

۳۱۳ . مروج الذهب ۲ / ۳۰۶ .

۳۱۴ . حیاة الامام الحسن ۱ / ۳۶۳ .

۵ . امام حسن(علیه السلام) طی خطابه ای به بیان فلسفه تشریح احکام و ارتباط آن به ولایت اهل بیت(علیهم السلام) پرداخت و فرمود:

اگر پیامبر اکرم حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) و جانشینان وی نبودند ، شما حیران و سرگردان بوده به هیچ يك از واجبات الهی آگاهی نداشتید ، آیا می توانید به خانه ای غیر از آن وارد شوید ؟ امام(علیه السلام) پس از استدلال بر کمال دین و تمام نعمت الهی و اشاره به حقوق اولیاء خدا و نقش ادای این حقوق در سلامت و رشد زندگی و بیان این که بخیل واقعی کسی است که نسبت به دوستی و محبت پیامبر بخل بورزد.. فرمود:

از جد بزرگواریم رسول خدا(صلی الله علیه وآله) شنیدم می فرمود: من از نور الهی آفریده شدم و اهل بیتم از نور من خلق شدند و دوستانشان از نور آنان به عرصه آفرینش آمدند و سایر مردم از نور آنان آفریده شدند.^(۳۱۵)

۷ . مژده ظهور مهدی منتظر(علیه السلام)

۱ . امام مجتبی(علیه السلام) پس از صلح با معاویه که مردم حضور وی رسیده و زبان به ملامت و نکوهش آن بزرگوار می گشودند ، فرمود:

آیا نمی دانید که هر يك از ما اهل بیت زیر سلطه و حاکمیت ستم پیشگان دوران زندگی می کند ، جز (حضرت) قائم(علیه السلام) که عیسی روح الله پشت سرش نماز می گزارد. خداوند ولادت آن بزرگوار را نهان ساخت و وجود مقدسش را در پرده غیب قرار داد تا به هنگام ظهور ، بیعتی را از کسی برگردن نداشته باشد وی نهمین فرزند برادرم حسین و فرزند برجسته ترین کنیزان است. خدای متعال عمر او را در دوران غیبتش طولانی می گرداند و سپس به قدرت خود وی را در چهره مردی کمتر از چهل سال ظاهر می سازد.^(۳۱۶)

۲ . امام حسن(علیه السلام) با نقل روایتی از پدر بزرگوارش امیر مؤمنان(علیه السلام) از حکمرانی معاویه و بدعت گذاری آنان و ستیز با دشمنانشان خبر داده تا آن جا که فرمود:

تا این که خداوند در آخر الزمان و دوران سخت و دشواری، و در حال بی خیری از مردم ، شخصی را بر می انگیزد و او را با فرشتگانش مورد حمایت قرار می دهد ، یارانش را حافظ است و با معجزات خود وی را پیروز می گرداند و بر ساکنان زمین سیطره می بخشد. ناگزیر همه سر به فرمان او می نهند زمین را پر از عدل و داد و نور و برهان می نماید سراسر گیتی به اطاعت او در می آید ، هر کافری بدو ایمان می آورد و هر انسان تبهکاری درستکار می شود و در سایه حکومتش، درندگان نسبت به یکدیگر آزاری نمی رسانند. زمین گیاهانش را می رویاند و آسمان

۳۱۵ . حیاة الامام الحسن ۱ / ۳۶۵ ، به نقل از ینابیع المودة ۳ / ۱۵۱ .

۳۱۶ . جهت آشنایی به منابع این حدیث به معجم احادیث الامام المهدی ۳ / ۱۶۵ مراجعه شود.

برکاتش را فرو می ریزد گنج های زمین برایش آشکار می گردند ، بر شرق و غرب جهان چهل سال حکمرانی خواهد کرد ، سعادت مند کسی است که دورانش را درك کرده و به سخنانش گوش فرادهد. (۳۱۷)

۸ . اخلاق و تربیت

جابر می گوید: از امام مجتبی(علیه السلام) شنیدم می فرمود:

«مكارم الأخلاق عشرة: صدق اللسان ، وصدق البأس ، واعطاء السائل ، وحسن الخلق ، والمكافأة بالصنائع ، وصلة الرحم ، والتزم على الجار ، ومعرفة الحق للصاب ، وقرى الضيف ، ورأسهن الحياء»؛ (۳۱۸)

فضایل اخلاقی ده گونه است: راستگویی ، درستکاری ، بخشندگی ، نیک خوئی ، پاداش نیک در ازای کار شایسته ، پیوند و ارتباط با خویشاندان ، حمایت از همسایگان ، حق شناسی، مهمان نوازی و سرآمد همه این امور ، شرم و حیاست.

امام حسن مجتبی(علیه السلام) در پاسخ به پرسش های پدر بزرگوارش علی مرتضی(علیه السلام) به بیان مجموعه ای از فضائل اخلاقی پرداخته که گزیده ای از آن را یاد آور می شویم:

- ۱ . سداد چیست ؟ دفع زشتی با نیکویی.
- ۲ . شرافت چیست ؟ خدمت به همسایگان و برداشتن سختی از آنان (۳۱۹).
- ۳ . جوانمرد کیست ؟ آن که دارای عفت و پاکدامنی است ، از اموالش به نحو شایسته استفاده کند (به امور دینی خود رسیدن ، استفاده مناسب از اموال، بلند سلام کردن و دوستی و محبت با مردم). (۳۲۰)
- ۴ . سخاوت چیست ؟ بخشندگی در ناداری و دارایی.
- ۵ . برادری چیست ؟ همراهی در سختی و خوشی.
- ۶ . غنیمت چیست ؟ توجه به تقوا و پارسایی در دنیا.
- ۷ . شکیبایی چیست ؟ فروبردن خشم و زمام نفس را در دست داشتن.
- ۸ . بی نیازی چیست ؟ خشنود بودن به آن چه خدا می خواهد هر چند اندك ، زیرا بی نیازی ، غنای نفس است.
- ۹ . نیرومندی چیست ؟ سختکوشی و مبارزه با نیرومندان.

۳۱۷ . معجم أحاديث الإمام المهدي ۳ / ۱۶۷ .

۳۱۸ . تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۰۶ .

۳۱۹ . حياة الإمام الحسن ۱ / ۳۴۳ .

۳۲۰ . تاریخ یعقوبی ۲۰۲ .

- ۱۰ . سکوت چیست ؟ پوشاندن عیب دیگران و زیبا جلوه دادن آن ها ، انسان ساکت همواره آسوده و همدمش در آرامش است^(۳۲۱).
- ۱۱ . بزرگواری در چیست ؟ در غرامت ، عطاکنی و از جرم درگذری.
- ۱۲ . عقل و خرد چیست ؟ نگاهداری رازهای دل ، یا نگاهداری نهران های آن.^(۳۲۲)
- ۱۳ . ستایش چیست ؟ ترك زشتی ها و انجام کار نیک.
- ۱۴ . استواری چیست ؟ آرامش همیشگی و نرمخویی با بزرگان و برکناری از بدگمانی مردم.
- ۱۵ . گرم چیست ؟ بخشش قبل از خواهش ، داوطلب بودن در انجام کارهای نیک و اطعام در قحطی.^(۳۲۳)
- ۱۶ . همراهی چیست ؟ حمایت از همسایه و همکاری در پیشامدها و شکیبایی در سختی ها.^(۳۲۴)
- امام مجتبی(علیه السلام) در کمال روانی و بدون زحمت به مجموعه دیگری از پرسش های پدر ارجمندش در مورد رذائل اخلاقی پاسخ داد که گزیده ای از آن را ملاحظه خواهید کرد:
- ۱ . پستی و فرومایگی چیست ؟ اندک بخشیدن و گفتار ناهنجار.
- ۲ . نا کسی چیست ؟ آن که شکر نعمت نکنی.
- ۳ . بخل چیست ؟ آن چه در کف داری شرف بدانی و آن چه انفاق کنی تلف شماری.
- ۴ . ترس چیست ؟ دلیری بر دوست و گریز از دشمن.
- ۵ . فقر چیست ؟ آزمندی بر هر چیز.
- ۶ . دلیری چیست ؟ هموردی با نیرومندان.
- ۷ . دشواری در چیست ؟ در سخنی که به تو مربوط نمی شود.
- ۸ . کج خویی چیست ؟ در افتادن با رهبر و در برابرش بلند سخن گفتن.
- ۹ . نادانی چیست ؟ پیروی از پست فطرتان و همنشینی با گمراهان.
- ۱۰ . غفلت چیست ؟ به مسجد نرفتن و پیروی از تبهکاران.
- ۱۱ . بی بهره گی چیست ؟ از کف دادن بهره ای که به تو می دهند.^(۳۲۵)
- ۱۲ . بدترین مردم کیست ؟ آن کس که دیگران در خوشی هایش شریک نیستند.^(۳۲۶)
- امام(علیه السلام) با بیان اصل و ریشه کارهای خلاف اخلاق و اعمال ناپسند ، می فرماید:

۳۲۱ . امام مجتبی (حسن مصطفوی) ۲۴۵ به نقل از مطالب السؤل.

۳۲۲ . حیاة الامام الحسن ۱ / ۳۴۳.

۳۲۳ . همان ۳۴۴ - ۳۴۵.

۳۲۴ . حیاة الامام الحسن ۱ / ۳۴۱.

۳۲۵ . حیاة الامام الحسن ۱ / ۳۴۱ - ۳۴۴ به نقل از تاریخ ابن کثیر ۸ / ۳۹.

۳۲۶ . تاریخ الیعقوبی ۲ / ۲۰۲.

هلاکت مردم در سه چیز است: تکبر ، حرص ، حسد .
تکبر: موجب تباهی دین است و شیطان به دلیل تکبرش مورد لعن قرار گرفت.
حرص: دشمن جان آدمی است و موجب رانده شدن حضرت آدم از بهشت شد.
حسد: آدمی را به زشتی ها می کشاند و در اثر حسد ، هابیل توسط قابیل کشته شد.^(۳۲۷)

۹. پندهایی حکیمانه

۱. امام حسن مجتبی(علیه السلام) در تعریف تقوا و تشویق مردم به آن فرمود:

خداوند شما را بیهوده نیافریده و به بازیچه نگرفته است ، لحظات مرگ شما را در کتاب مشیت خود نگاشت و روزی شما را تقسیم کرد تا هر کس مقام و منزلت خویش را بشناسد. آن چه را خداوند تقدیر کرده ، به فرد خواهد رسید و هر چه را از آن بازداشته بدان دست نخواهد یافت. توشه دنیای شما را مهیا ساخته و برای عبادت و پرستش خویش به شما فرصت داده است ، به سپاس خود تشویق و ترغیب و ذکر و یاد خود را بر شما واجب گردانده و به تقوا و پارسایی سفارش فرموده است تقوا را آخرین وسیله خشنودی خویش ساخته و آن را دروازه بازگشت و توبه و سرآمد حکمت و ارزش هر عمل ، قرار داد. پرواپیشگان به وسیله تقوا به سعادت دست می یابند. خداوند در قرآن فرموده است: (سعادت و رهایی از آن پرهیزکاران است) و فرموده: (پرهیزکاران ، به نعمت تقوای خویش رهایی می یابند و هر گز بدی به آن ها نرسیده و اندوهگین نمی شوند) بنابراین ، ای بندگان خدا! از نافرمانی خداوند بپرهیزید و بدانید هر کس تقوا پیشه کند ، خدا او را از فتنه ها رهانیده و در کارهایش مورد حمایت خویش قرار می دهد ، وسیله رشد و کمالش را فراهم می آورد و حجت او را پیروز و چهره اش را درخشان می گرداند و خواسته اش را برآورده می سازد و با پیامبران و راستگویان و شهدا و شایستگیانی که بدان ها نعمت ارزانی داشته و همراهانی نیکو خصال اند ، محشور می گرداند.^(۳۲۸)

۲. ثروتمندی خدمت امام حسن(علیه السلام) شرفیاب شد و عرضه داشت: ای فرزند

رسول خدا(صلی الله علیه وآله)! من از مرگ ، بیم دارم حضرت به او فرمود:

بیم تو از مرگ بدین جهت است که دارایی ات را پشت سر نهاده و از آن بهره نگرفتی ، اگر آن را پیش فرستاده بودی از پیوستن به آن شادمان بودی.^(۳۲۹)

۳۲۷ . حیاة الامام الحسن ۱ / ۳۴۵ به نقل از نور الأبصار .

۳۲۸ . تحف العقول ۵۵ .

۳۲۹ . تاریخ یعقوبی ۲ / ۲۰۲ .

۳. حضرت در زمینه کسب روزی فرمود:

«لا تجاهد الطلب جهاد الغالب ، ولا تشكل على القدر اشكال المستسلم ، فإن ابتغاء الفضل من السنة ، والإجمال في الطلب من العفة ، وليست العفة بدافعة رزقاً ، ولا الحرص بجالب فضلاً ، فإن الرزق مقسوم ، واستعمال الحرص استعمال المأثم»؛^(۳۳۰)

در کسب روزی با چیره دستی مکوش و به اتکای تقدیر تسلیم مشو و از کار باز نایست که جستجوی روزی ، سنت خداست و کم خواهی از پاکدامنی است ، پاکدامنی هرگز روزی انسان را نابود نمی کند و هرگز حرص و طمع بر مقدار روزی تقسیم شده نمی افزاید و آزمندی ، موجب گناهکاری است.

۴. در مورد تشویق مردم در پایبندی رفتن به مساجد ، فرمود:

کسی که همواره به مسجد برود ، به یکی از این هشت امتیاز نائل شود: از آیات محکم پروردگار بهره گیرد ، دوستی بیابد که به او سود رساند ، دانش تازه فراگیرد ، از جانب خدا رحمتی نصیبش گردد ، سخنی هدایت آموز بشنود ، کلامی که او را از هلاکت برهاند ، بیاموزد و از بیم خدا و شرم از مردم مرتکب گناه نشود.^(۳۳۱)

۵. امام مجتبی(علیه السلام) با تعیین دقیق و جامع حد و مرز سیاست می فرماید:

سیاست این است که حقوق خدا و زندگان و مردگان ، در آن رعایت شود. حق خدا آن است: فرائضی که خواسته انجام شود و از گناهانی که نهی کرده دوری شود.

حق مردم در این است که: وظائف خود را نسبت به برادران دینی خود انجام دهی و از خدمت به مردم بازمانی و هم چنان که زمامدار با توبه درستی رفتار می کند تو نیز به درستی و خالصانه برایش عمل کن و هرگاه از راه راست منحرف شد ، در برابر او ایستادگی کن و بر سرش فریاد برآور.

حق مردگان این است که: از خوبی های آنان سخن بگویی و از کارهای بدشان چشم ببوشی ، زیرا آن ها نیز پروردگاری دارند که به حسابشان رسیدگی خواهد فرمود.^(۳۳۲)

سخنان پربار و گرانبها

۱. آن کس که در پی عبادت است برای آن پاك و پیراسته گردد.

۲. مصیبت ها ، کلید پاداش اند.

۳۳۰. تحف العقول ۵۵.

۳۳۱. عیون الأخبار از ابن قتیبة ۳ / ۳.

۳۳۲. حیاة الامام الحسن ۱ / ۳۵۱.

- ۳ . نعمت ، از جهتی گنج و از سوی دیگر بدبختی است . اگر آن را سپاس گفتی گنج است و اگر کفران نعمت کردی بلای جان خواهد بود.
- ۴ . بدخویی ، بدتر از مصیبت است.
- ۵ . آن کس که سفر دور آخرت را به یاد آورد ، خود را آماده می کند.
- ۶ . پذیرش ننگ و عار ، از آتش آسان تر است.
- ۷ . بهترین دارایی آن است که آبروی انسان را حفظ کند.
- ۸ . فرصت ، زود می گذرد و دیر باز می گردد.
- ۹ . انسان تا وعده نداده ، آزاد است و اگر وعده داد درگرو آن است تا بدان وفا کند.
- ۱۰ . مرگ ، دنیا را رسوا کرد ، آن چه را در دنیا در پی اش بودی و به آن دست نیافتی به منزله کاری قرار ده که در ذهنت نگذشته است.
- ۱۱ . نیازمندی بهتر است از این که دست نیاز نزد ناکسان بیری.

۱۰ . فقه و احکام دین

- ۱ . عاصم بن ضمره می گوید: عصر یکی از روزها که روزه دار بودیم با حسن بن علی(علیه السلام) در ساحل فرات قدم می زدیم و آب فرات روی شن های ریز جاری و روان بود ، آب زلال موج می زد و ما نیز تشنه بودیم ، حسن بن علی(علیه السلام)فرمود: اگر لنگی می داشتم آب تنی می کردم .
به او عرض کردم: من لنگم را به شما تقدیم می کنم .
حضرت فرمود:خودت چه می پوشی ؟
عرضه داشتم: عریان آب تنی می کنم .
امام(علیه السلام)فرمود: این همان چیزی است که خوشایند من نیست ، زیرا من از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)شنیدم می فرمود: در آب نیز مانند بناکنندگان خانه ها، سازندگانی از فرشته وجود دارد از آن ها شرم کنید و بدان ها ارج بنهید و احترام قائل شوید و هرگاه خواستید وارد آب شوید ، بدون لنگ وارد نشوید.(۳۳۳)
- ۲ . نیز فرمود:
رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به ما فرمان داده تا در عید فطر و قربان زیباترین لباس را بپوشیم و با بهترین عطر ، خود را خوشبو سازیم و فربه ترین گوسفند را قربانی کنیم به گونه ای که گاو قربانی ، هفت ساله و گوسفند ده ساله باشد و بلند تکبیر بگوییم و با وقار و سکینه باشیم.(۳۳۴)

۳. امام مجتبی(علیه السلام) فرمود:

«علمني رسول الله قنوت الوتر: ربّ اهدني فيمن هديت ، وعافني فيمن عافيت ،
وتولني فيمن توليت ، وبارك لي فيما أعطيت ، وقني شرّ ما قضيت ، إنك تقضي ولا
يُقضى عليك ، إنّه لا يذل من واليت (تباركت) ربّنا وتعاليت؛^(۳۳۵)»

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) به من آموخت که در قنوت نماز وتر این دعا را بخوانم: پروردگارا!
مرا به راه کسانی هدایت کن که خود ، آنان را هدایت فرمودی و آن گونه که به آن ها عافیت دادی
مرا نیز عافیت عنایت فرما و مرا دوست بدار به همان نحو که آن ها را دوست داشتی و در آن چه به
من ارزانی داشتی ، برکت عنایت کن و مرا از شر و آسیب هر آن چه برایم مقدر کرده ای نگاهدار ،
به راستی تو حاکم بر همه اشیاء هستی و هیچ چیز بر تو غالب نخواهد بود ، پروردگارا! کسی که تو
او را دوست بداری ، خوار و ذلیل نمی شود و تو منزّه و بلند مرتبه ای.»

۴. امام حسن(علیه السلام) فرمود: «إذا اضرّت النوافل بالفريضة فاتركوها»;^(۳۳۶) اگر نمازهای

مستحبی به نمازهای واجب لطمه می زنند ، آن ها را ترک کن.

۵. نیز فرمود: «لا طلاق إلا من بعد نکاح»;^(۳۳۷) طلاق ، تنها پس از ازدواج انجام پذیرفتنی است.

۱۱. دعاهای امام مجتبی(علیه السلام)

از امام حسن بن علی(علیهما السلام) دعاهای گوناگون و حالات مختلفی از تضرّع و
زاری به پیشگاه خدا نقل شده که دلالت بر ارتباط قوی آن حضرت به ذات مقدس باری
تعالی دارد که نمونه ای از آن ها یادآوری می شود:

۱. امام مجتبی(علیه السلام) با حالتی از خضوع و خشوع در پیشگاه خداوند در قنوت

نمازش این دعا را می خواند:

«يا من بسلطانہ ينتصر المظلوم ، وبعونہ يعتصم المكلوم ، سبقت مشينتك ، وتمت
كلمتك ، وأنت على كلّ شيء قدير ، وبما تمضيه خبير .

يا حاضر كل غيب وعالم كل سرّ وملجأ كل مضطرّ ، ضلّت فيك الفهوم ، وتقطعت
دونك العلوم .

أنت الله الحيّ القيوم ، الدائم الديوم ، قد ترى ما أنت به عليم ، وفيه حكيم ، وعنه
حليم .

۳۳۴ . مستدرک حاکم ۴ / ۳۳۰ .

۳۳۵ . تهذيب ابن عساکر ۴ / ۱۹۹ .

۳۳۶ . حياة الامام الحسن ۱ / ۳۶۸ .

۳۳۷ . سنن بيهقي ۷ / ۳۲۰ .

وأنت القادر على كشفه ، والعون على كفه غير ضائق.

وإليك مرجع كل أمر ، كما عن مشيبتك مصدره ، وقد ابنت عن عقود كل قوم ، وأخفيت سرائر آخرين ، وأمضيت ما قضيت ، وأخرت ما لا فوت عليك فيه ، وحملت العقول ما تحمّلت في غيبك ، ليهلك من هلك عن بيّنة ويحيى من حيّ عن بيّنة.

وإنك أنت الله السميع العليم ، الأحد البصير ، وأنت المستعان ، وعليك التوكّل.

وأنت وليّ من تولّيت ، لك الأمر كلّ ، تشهد الأنفعال ، وتعلم الاختلال ، وترى تخاذل أهل الخبال ، وجنوحهم الى ما جنحوا اليه من عاجل فان ، وحطام عقباه حميم آن ، وقعود من قعد ، وارتداد من ارتد... وخلوى من النصار وانفرادي عن الظهار ، وبك أعتصم ، وبحبلك استمسك ، وعليك أتوكّل.

اللهمّ فقد تعلم أنّي ما ذخرتُ جهدي ، ولا منعتُ وجدي ، حتى انفلّ حدّي ، وبقيتُ وحدي ، فاتبعت طريق من تقدّمني في كفّ العادية وتسكين الطاغية عن دماء أهل المشايعة ، وحرستُ ما حرسه اوليائي من أمر آخرتي ودنياي ، فكنت ككظمهم أكظم ، وبنظامهم انتظم ، ولطريقتهم أتسّم ، وبميسهم أتسم حتى يأتي نصرك ، وأنت ناصر الحق وعونه ، وإنّ بعد المدى عن المرتاد ، ونأى الوقت عن افناء الأضداد.

اللهمّ صلّ على محمّد وآل محمّد ، وامزجهم مع النصاب في سرمد العذاب ، وأعم عن الرشد أبصارهم ، وسكعهم في غمرات لذاتهم حتى تأخذهم البغته وهم غافلون ، وسحرة وهم نائمون ، بالحق الذي تظهره ، واليد (التي) تبطش بها ، والعلم الذي تبديه ، إنك كريم عليم...»؛^(٣٣٨)

ای خدایی که به سلطنتش ستمدیده به پیروزی می رسد و شخص دردمند به کمک و یاری او چنگ می زند ، اراده و مشیت تو بر همه چیز سبقت دارد و فرمانت تمام گشته است و تو بر انجام هر کاری توانا و به آن چه انجام دهی آگاهی .

ای حاضر هر غیب و دانای هر پوشیده و پناهگاه هر درمانده. فهم و درک ها در شناخت تو حیران است و علم ها در برابرت ناقص و نارساست .

تو آن خدای زنده ای که آغازی ندارد و همیشگی و ازلی هستی ، تو خود آن چه را می دانی به خوبی می دانی و بدان دانا و نسبت به آن ، بردباری.

و بی آن که در تنگنا قرارگیری از توان و قدرت کشف آن و در جهت جلوگیری از آن ، برخورداری.

بازگشت هر چیز به سوی توست ، چنانچه آغازش از مشیت تو سرچشمه گرفته است و تویی که از اهداف قلبی هر گروه و جمعیتی پرده برداشته و راز و رمز دل گروهی دیگر را پنهان داشته ای و هر چه را فرمان داده ای اجرا نموده ای و هر چه را از میان رفتنی نبوده به تأخیر انداخته ای و آن چه را در غیب خویش داشته ای بر خردها بار نموده ای تا نابود شندی ها از روی دلیل نابود گردند و هر که زنده شود ، با دلیل زنده گردد.

به راستی که تو شنوا و دانا و یکتا و بینایی. تویی آن خدایی که همه از تو کمک جویند و بر تو توکل نمایند .

تو سرپرست هر کسی هستی که او را سرپرستی کنی ، همه کارها از توست ، هر انفعالی را تو گواهی و به هر اختلافی آگاهی و یاری ندادن نادان و تمایل آنان را به دنیای زودگذر فانی و نعمت های اندکی که پی آمدش آب جوشان پر حرارت است ، خود شاهی. تو خود ملاحظه می کنی که یاران دست از یاریم برداشته و عده ای از دین بیرون رفتند و بی یار و یاور ماندم و در تنهاییم از پشتیبان و یاور ؛ به تو پناه می جویم و به ریسمان حمایتت چنگ می زنم و بر تو توکل می کنم.

خدایا! تو خود به خوبی آگاهی که من از تلاش و کوشش خود دریغ نورزیده و از آن خودداری نکردم تا این که بی یار و تنها ماندم. از این رو ، در جلوگیری از دشمن و درهم شکستن طغیان این طاعی، از ریختن خون شیعیان، از نیای خود پیروی کردم ، در امور دنیا و آخرت همان گونه که اولیای من حراست کردند ، مراقبت نمودم و همانند فروخوردن خشمشان ، خشم خود را فرو بردم و به نظام آن ها کارهایم را سرو سامان بخشیدم و به راه آنان رفتم ، از رهنمودهای آن ها استفاده کردم تا آن گاه که یاری تو فرارسد که تویی یاور حق و کمک کار آن ، هر چند زمان طول کشد و نابود کردن دشمنان به تأخیر افتد.

خدایا! بر محمد و دودمانش درود فرست و دشمنانم را با ناصبان در عذاب همیشگی قرین و ممزوج گردان چشمانشان را از رشد و هدایت کور نما و در دریاهاى متراکم لذت ها و خوشی ها سرگردانشان کن تا وقتی که ناگهان جانشان را بستانی و خود شان در بی خبر و فریب خورده و در خواب باشند ، به حقی که آن را پیروزگردانی و دست قدرتی که بدان برگیری و دانشی که آشکارش سازی که تو بزرگوار و دانایی.

در آخرین فقرات این دعا ، آثار رنج و گرفتاری که امام(علیه السلام) از حکام بنی امیه دیده به خوبی ملموس است که او از خدا مسئلت نمود بنی امیه را در ازای حرمت شکنی از او و از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) به کیفر عمل خویش برساند.

۲ . امام حسن(علیه السلام) با دعایی که ذیلاً یاد آور می شویم ، ستم پیشگان و تجاوزکاران را نفرین می کرد و از خدا می خواست با به هلاکت رساندن آن ها، خود بر آنان مسلط شود و عرضه می داشت:

«اللهم یامن جعل بین البحرین حاجزاً وبرزخاً ، وحجراً محجوراً .
یا ذا القوّة والسلطان ، یا علیّ المکان ، کیف أخاف وأنت أملی ، وکیف أضام وعلیک
متکلی .

فغطنی من أعدانک بسترک ، وأظهرنی علی أعدائی بأمرک ، وأیّدنی بنصرک إلیک ألجأ
ونحوک المتنجأ .

فاجعل لی من أمری فرجاً ومخرجاً ، یا کافی أهل الحرم من أصحاب الفیل ، والمرسل
علیهم طیراً أبابیل ، ترمیهم بحجارة من سجیل ، إرم من عادائی بالتنکیل.
اللهم إتی أسألك الشفاء من کل داء ، والنصر علی الأعداء ، والتوفیق لما تُحبّ
وترضی .

یا اله السماء والأرض وما بینهما وما تحت الثری ، بک استشفی ، وبک استعفی ،
وعلیک أتوکل فیسکفیکهم الله وهو السمع العلیم»؛^(۳۳۹)

ای خدایی که میان دو دریا حائل و برزخ و مانع غیر قابل نفوذ قرار داری.
ای خدای صاحب قدرت و سلطنت ، ای آن که جایگاهت بس والا و با عظمت است. چگونه بیم داشته باشم که امیدم تویی ؟ چگونه مورد ستم قرار گیرم که تکیه گاهم تو هستی ؟
پس مرا به وسیله پوشش خود از دشمنانت نماند و به فرمانت بر دشمنان پیروزم گردان و به یاری خود مرا کمک نما ، که به تو پناه می جویم و پناهگاه تنها تویی.
درکارم گشایش مقرر فرما ، ای آن که اهل حرم (کعبه) را از حمله اصحاب فیل رهندی و پرندگان ابابیل را با سنگ هایی از سجیل بر سرشان فرو فرستادی. با کیفر خویش ، دشمنانم را هلاک نما.
خدایا! شفای هر دردی را از تو درخواست می کنم و پیروزی بر دشمنان و توفیق انجام آن چه را تو دوست داری و از آن خشنود می شوی ، از تو مسئلت دارم.
آن چه در آسمان و زمین و میان آن ها و زیر زمین است ، معبودش تویی ، به نام و یاد تو و کمک تو شفا می جویم و به یاری ات عافیت می خواهم و بر تو توکل می کنم ، به راستی خداوند ، آنان را کفایت خواهد نمود و او شنوا و داناست.

۱۲. شخصیت ادبی امام مجتبی(علیه السلام)

حسن بصری - یکی از برجسته ترین شخصیت های معاصر امام - طی نامه ای به آن حضرت به معرفی جنبه های ادبی و فرهنگی آن بزرگوار پرداخته و می گوید: «اما بعد؛ به راستی شما بنی هاشم کشتی های نجات امت در دریاها و متلاطم و مشعل های فروزان پرآوازه اید یا به کشتی نوح می مانید که ایمان آورندگان در آن نشستند و مسلمانان در آن نجات یافتند، ای فرزند رسول خدا! اکنون این نامه را بدین جهت حضورتان تقدیم می دارم که در معنا و مفهوم قدر اختلاف داریم و در موضوع استطاعت سرگردانیم، از شما خواستاریم دیدگاه خویش و پدران بزرگوارتان را برای ما بیان فرمایید، زیرا دانش شما از علم الهی گرفته شده و شما حجت مردمید و خداوند حجت بر شماست (ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم)؛ و از دودمانی هستید که از یکدیگرید و خداشوا داناست»^(۳۴۰)

آن روز که معاویه به پیشنهاد عمرو عاص کوشید برای آشکار ساختن عدم توانایی امام مجتبی(علیه السلام) به سخن گفتن، خطابه حضرت را قطع کند تا مردم شیفته بلاغت آن بزرگوار نشوند، توانایی در هنر و بلاغت امام بر همگان متجلی گشت.^(۳۴۱)

چنان که یادآور شدیم امام حسن(علیه السلام) در ساختار خطابه های نظامی دوران پدر ارجمندش و بعد از آن، سهم بسزایی داشت و در سخنان آن حضرت دقت ساختار عبارات و پیوستگی عناصر آهنگ و بیان را به وضوح ملاحظه کردیم.

نامه ها و مکاتبات امام مجتبی(علیه السلام) با عباراتی کوتاه و پر معنا از امتیاز خاصی برخوردار بود که نمونه ای از آن را در دو نامه حضرت، یکی به معاویه و دیگری به زیاد بن ابیه، که هر یک بیش از دو سطر نبودند می توان یافت. امام در پاسخ نخستین فرد - معاویه - که دو تن جاسوس بر حضرت گماشته بود، مرقوم فرمود:

اما بعد؛ (معاویه!) تو دست به اعزام جاسوس زده ای، گویی دوست داری خود را درگیر نبرد سازی، من در این موضوع تردیدی ندارم، به خواست خدا در انتظار آن باش، خبر یافته ام که چون نابخردان به شماستت پرداخته ای.^(۳۴۲)

امام(علیه السلام) طی نامه دیگری به زیاد بن ابیه، که یکی از افراد با ایمان را مورد آزار و اذیت و پیگرد قرار داده بود، از او درخواست نمود دست از او بردارد. زیاد در

۳۴۰. تحف العقول ۲۳۱.

۳۴۱. به حیاة الامام الحسن ۲ / ۳۹۸ - ۳۰۰ مراجعه شود.

۳۴۲. ارشاد شیخ مفید ۱۸۹.

پاسخ نامه امام حسن (علیه السلام) نامه ای به این مضمون به آن حضرت نوشت: «از زیاد بن ابی سفیان به حسن بن فاطمه ، اما بعد ؛ نامه ات بدستم رسید ، در آن نامه قبل از من خود را ستوده بودی ، در صورتی که من حاکم و فرمانروا هستم و تو دست نیاز به سمت من آورده ای»^(۳۴۳)

پر واضح است که مضمون این نامه زیاد ، حاکی از احساس بیمار گونه عقده حقارت و کمبود شخصیت وی بوده است ، او خود را به ابو سفیان و امام حسن (علیه السلام) را به فاطمه زهرا (علیها السلام) نسبت می دهد . ولی امام مجتبی (علیه السلام) در دو سطر به گونه ای به وی پاسخ می دهد که به کلی شخصیت او را متلاشی می کند ، حضرت بدو مرقوم فرمود:

«من الحسن بن فاطمة الی زیاد بن سمیة ، اما بعد ، فإن رسول الله (صلی الله علیه وآله) قال: الولد للفراش وللعاهر الحجر»^(۳۴۴)

از حسن پسر فاطمه به زیاد پسر سمیة ، اما بعد ؛ رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: فرزند ، از آن صاحب پسر (شوهر) است و زناکار باید سنگسار شود.

شعر و ادب

۱. امام حسن مجتبی (علیه السلام) پیرامون یادآوری مرگ ، فرمود: **قل للمقیم بغیر دار**

إقامة * حان الرحیل فودّع الأحبة**

إنّ الذین لقیتهم وصحبتهم * صاروا جميعاً فی القبور تربة**

یعنی: به آنان که در این سرای ناپایدار اقامت گزیده اند بگو: زمان کوچ فرارسیده ، دوستان را وداع نما ، اجساد همه کسانی را که دیدی و همراهشان بودی ، اکنون در دل قبرها به خاک تبدیل شده اند.

۲. در مورد بی رغبتی به دنیا فرمود:

لكسرة من خسیس الخبز تشبعتنی * و شربة من قراح الماء تكفیننی**

وظمرة من رقیق الثوب تسترنی * حیاً وإن متّ تكفیننی لتكفیننی**

یعنی: پاره نان خشك و خشنی مرا سیر می کند و جرعه ای از آب گوا را سیرابم می سازد ، تا زنده ام لباسی ساده و بی پیرایه ، بدنم را می پوشاند و آن گاه که از دنیا رفتم همان لباس برای کفنم کافی است.

۳۴۳ . جمهرة الرسائل ۲ / ۳ .

۳۴۴ . همان ۳۷ .

۳. در مورد سخاوت فرمود:

إِنَّ السَّخَاءَ عَلَى الْعِبَادِ فَرِيضَةٌ *** اللَّهُ يَقْرَأُ فِي كِتَابِ مُحْكَمِ

وَعَدَ الْعِبَادَ الْأَسْخِيَاءَ جَنَانَهُ *** وَأَعَدَّ لِلْبَخْلَاءِ نَارَ جَهَنَّمَ

مَنْ كَانَ لَا تَنْدَى يَدَاهُ بِنَائِلٍ *** لِلرَّاعِبِينَ فَلَيْسَ ذَاكَ بِمُسْلِمٍ^(۳۴۵)

یعنی: بخشندگی بر بندگان فریضه ای الهی است و در قرآن حکیم از آن یاد شده است ، خداوند بندگان بخشنده و سخاوتمندش را وعده بهشت داده و آتش جهنم را برای بخیلان مهیا کرده است. آن کس که دست بخشندگی به سوی نیازمندان دراز نکند ، او را مسلمان نمی توان خواند.

۴. آن گاه که به وی خبر رسید ، عمرو عاص در مجلس معاویه وی را ناسزا گفته

است ، فرمود:

أَتَأْمُرُ يَا مُعَاوِيَةَ عَبْدَ سَهْمٍ *** بِشْتَمِي وَالْمَلَأَ مِنَّا شَهْوَدُ؟

إِذَا أَخَذْتَ مَجَالِسَهَا قَرِيشٍ *** فَقَدْ عَلِمْتَ قَرِيشَ مَا تَرِيدُ

أَأَنْتَ تَظَلُّ تَشْتَمِنِي سَفَاهًا *** لَضَعْنَ مَا يَزُولُ وَمَا يَبِيدُ؟

فَهَلْ لَكَ مِنْ أَبِ كَأْبِي تَسَامِي *** بِهَ مَنْ قَدْ تَسَامَى أَوْ تَكِيدُ؟

وَلَا جَدُّ كَجَدِّي يَابِنَ حَرْبٍ *** رَسُولَ اللَّهِ إِنْ ذَكَرَ الْجَدُودُ

وَلَا أُمَّ كَامِي فِي قَرِيشٍ *** إِذَا مَا حَصَلَ الْحَسَبُ التَّلِيدُ

فَمَا مِثْلِي تَهَكِّمُ يَابِنَ حَرْبٍ *** وَلَا مِثْلِي يَنْهِنُهُ الْوَعِيدُ

فَمَهْلًا لَا تَهَيِّجْ بِنَا أُمُورًا *** يَشِيبُ لَهَوْلَهَا الطِّفْلَ الْوَلِيدَ^(۳۴۶)

یعنی: ای معاویه! آیا عبد سهم را فرمان می دهی که مرا در حضور مردم ناسزا بگوید ؟ هنگامی که قریش مجالس فراهم می آورند و تو می دانی که آن ها چه منظوری دارند ؟ تو از روی نادانی به من ناسزا می گویی ، با کینه ای که همیشه از ما بدل داری. آیا تو مانند من پدری داری که به او افتخار کنی ، یا نیرنگ می بازی؟ ای پسر حرب! اگر اجداد معرفی شوند تو جدی مانند جدّ من نداری که فرستاده خداست و مانند مادر من ، مادری در قریش نیست که فرزندان شرافتمندی از او متولد شود ، ای پسر حرب! نه کسی نظیر من را می توانی سرزنش کنی و نه کسی چون من از تهدید بیم دارد. خاموش باش و دست به کاری مزن که از بیم آن کودکان پیر شوند.

۵. در بی نیازی از مردم فرمود:

۳۴۵ . بحار الأنوار ۱۰ / ۹۵ .

۳۴۶ . حياة الامام الحسن ۲ / ۲۶۰ .

اغْنِ عَنِ الْمَخْلُوقِ بِالْخَالِقِ *** تَغْنِ عَنِ الْكَاذِبِ وَالصَّادِقِ
وَاسْتَرْزِقِ الرَّحْمَنَ مِنْ فَضْلِهِ *** فَلَيْسَ غَيْرَ اللَّهِ بِالرَّازِقِ
مَنْ ظَنَّ أَنَّ النَّاسَ يَغْنُونَهُ *** فَلَيْسَ بِالرَّحْمَنِ بِالْوَالِقِ
مَنْ ظَنَّ أَنَّ الرَّزْقَ مِنْ كَسْبِهِ *** زَلَّتْ بِهِ النُّعْلَانُ مِنْ حَالِقِ^(۳۴۷)

یعنی: با وجود آفریدگار توانا، از آفریده‌ها بی‌نیاز شو، تا از هر دروغگو و راستگویی بی‌نیاز باشی. تنها از فضل و عنایت خدای مهربان درخواست روزی کن که غیر از خدا کسی روزی رسان نیست. آن کس که گمان برد مردم او را بی‌نیاز خواهند ساخت، به خدا بی‌اعتماد است. کسی که تصور کند رزق و روزی را تنها از راه کسب و کار به دست می‌آورد، از اوج بلندی لغزیده است.

فهرست

مقدمه مجمع ... ۷

مقدمه ... ۹

قسمت اول

بخش نخست: امام حسن مجتبی(علیه السلام) در يك نگاه ... ۱۹

بخش دوم: نمایی از شخصیت امام حسن مجتبی(علیه السلام) ... ۲۷

۱. بیان جایگاه امام مجتبی(علیه السلام) در قرآن ... ۲۷

۲. جایگاه امام حسن(علیه السلام) نزد پیامبر(صلی الله علیه وآله) ... ۳۱

۳. جایگاه وی از نگاه معاصران ... ۳۳

۴. جایگاه امام مجتبی(علیه السلام) از نگاه اندیشمندان و تاریخ نگاران ... ۳۷

بخش سوم: فضائل و جلوه هایی از شخصیت امام مجتبی(علیه السلام) ... ۴۱

عبادت ... ۴۱

بردباری و گذشت ... ۴۴

جود و بخشش ... ۴۶

فروتنی و پارسایی ... ۴۹

قسمت دوم

بخش نخست: رشد و بالندگی ... ۵۵

ولادت ... ۵۵

چگونگی ولادت ... ۵۵

آداب و رسوم ولادت ... ۵۶

شیرخوارگی ... ۵۷

کُنیه و لقب ... ۵۸

نقش انگشتر ... ۵۸

شمایل ... ۵۸

بخش دوم: مراحل زندگی امام مجتبی(علیه السلام) ... ۶۱

بخش سوم: امام مجتبی(علیه السلام) زیر سایه جدّ و پدر ... ۶۳

در دوران رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) ... ۶۳

پیام های روز مباحله ... ۶۷

نخست: نمونه های زنده ... ۶۹

- دوم: در خدمت رسالت ۷۰... ۷۰
- سوم: اتخاذ سیاست هایی اجتناب ناپذیر ۷۲... ۷۲
- گواهی حسنین(علیهما السلام) بر عهدنامه ثقیف ۷۶... ۷۶
- حضور حسنین(علیهما السلام) در بیعت رضوان ۷۸... ۷۸
- پیشوایی حسن و حسین(علیهما السلام) ۷۸... ۷۸
- در دوران خلفا ۷۹... ۷۹
- در دوران ابوبکر و عمر ۷۹... ۷۹
۱. حسنین(علیهما السلام) و فدک ۸۰... ۸۰
۲. اعتراض به ابوبکر ۸۱... ۸۱
۳. امام و پرسش مرد صحرائشین ۸۲... ۸۲
۴. امام حسن(علیه السلام) در شورا ۸۴... ۸۴
- در دوران عثمان ۸۴... ۸۴
۱. امام حسن(علیه السلام) در وداع ابودر ۸۴... ۸۴
۲. شرکت امام حسن(علیه السلام) در فتوحات ۸۶... ۸۶
۳. امام حسن(علیه السلام) و محاصره عثمان ۹۳... ۹۳
- نکته ها ۹۵... ۹۵
۴. آیا امام حسن(علیه السلام) زخمی شد؟ ۹۷... ۹۷
۵. آیا امام حسن(علیه السلام) طرفدار عثمان بود؟ ۹۹... ۹۹
- نقش امام حسن(علیه السلام) در حکومت پدر ۱۰۴... ۱۰۴
۱. بیعت با امیرمؤمنان(علیه السلام) ۱۰۴... ۱۰۴
۲. یاری خواهی امام علی(علیه السلام) از کوفیان ۱۱۰... ۱۱۰
۳. اعزام امام مجتبی(علیه السلام) ۱۱۲... ۱۱۲
۴. رویارویی دو سپاه و سخنان امام مجتبی(علیه السلام) ۱۱۷... ۱۱۷
۵. حضور امام علی(علیه السلام) پس از جنگ جمل ۱۱۹... ۱۱۹
۶. سخنرانی امام حسن(علیه السلام) ۱۱۹... ۱۱۹
۷. امام مهبای نبرد با معاویه ۱۲۱... ۱۲۱
۸. نبرد صفین ۱۲۳... ۱۲۳
۹. جلوگیری از نبرد امام حسن(علیه السلام) ۱۲۵... ۱۲۵
۱۰. امام حسن(علیه السلام) و حکمیت ۱۲۵... ۱۲۵
۱۱. وصیت امیرالمؤمنین(علیه السلام) به فرزندش حسن(علیه السلام) ۱۲۸... ۱۲۸
۱۲. جنگ نهروان و نقشه کشتن امیرالمؤمنین(علیه السلام) ۱۴۰... ۱۴۰
۱۳. شب شهادت ۱۴۱... ۱۴۱
۱۴. در کنار پیکر مجروح پدر ۱۴۳... ۱۴۳
۱۵. آخرین وصیت های امیرمؤمنان(علیه السلام) ۱۴۶... ۱۴۶
۱۶. تصریح امیر مؤمنان به خلافت امام حسن(علیه السلام) ۱۵۰... ۱۵۰

۱۷. در جوار معبود ... ۱۵۰

۱۸. تجهیز و مراسم دفن ... ۱۵۱

قسمت سوم

بخش نخست: عصر امام حسن مجتبی(علیه السلام) ... ۱۵۵

بخش دوم: مواضع و دست آوردهای امام(علیه السلام) ... ۱۶۵

مبحث نخست از بیعت تا صلح ... ۱۶۵

۱. سخنان امام مجتبی(علیه السلام) در روز شهادت پدر ... ۱۶۵

۲. بیعت با امام حسن(علیه السلام) ... ۱۶۷

۳. قصاص قاتل امیر المؤمنین(علیه السلام) ... ۱۶۸

۴. مبارزات امام حسن(علیه السلام) ... ۱۶۸

۵. حرکت معاویه به عراق و موضع امام(علیه السلام) ... ۱۷۳

۶. نکوهش موضع عدم همکاری ... ۱۷۶

۷. وجود جریان های فکری مخالف در سپاه امام(علیه السلام) ... ۱۷۸

۸. طلایه داران سپاه امام حسن(علیه السلام) ... ۱۸۰

۹. خیانت فرمانده لشکر ... ۱۸۱

۱۰. خیانت های پیاپی در لشکر امام(علیه السلام) ... ۱۸۴

۱۱. سوء قصد به جان امام حسن(علیه السلام) ... ۱۹۱

۱۲. موضع گیری امام حسن(علیه السلام) ... ۱۹۳

مبحث دوم: علل و نتایج صلح ... ۱۹۴

اتمام حجّت ... ۱۹۴

پذیرش صلح ... ۱۹۶

مواد پیمان نامه ... ۱۹۷

علل و اسباب صلح به روایت تاریخ ... ۱۹۹

دو تحلیل در علل صلح ... ۲۰۵

نخستین تحلیل ... ۲۰۵

تحلیل دوم ... ۲۰۸

خلاصه بحث ... ۲۱۴

بیان گذرای علل و اسباب صلح ... ۲۱۴

مبحث سوم (پس از صلح تا شهادت) ... ۲۱۶

گردهمایی کوفه ... ۲۱۶

مخالفان صلح ... ۲۱۸

الف - قیس بن سعد بن عباده ... ۲۱۸

ب - حجر بن عدی ... ۲۲۰

- ج. عدی بن حاتم ... ۲۲۱
- د - مُسَيَّب بن نَجْبَةَ و سلیمان بن صُرَد ... ۲۲۲
- به سوی مدینه ... ۲۲۳
- مرجعیت علمی و دینی... ۲۲۴
- مکتب امام و فعالیت علمی... ۲۲۴
- مرجعیت اجتماعی... ۲۲۶
- الف - مهربانی با مستمندان ... ۲۲۶
- ب - پناهجویی به امام ... ۲۲۷
- مرجعیت سیاسی ... ۲۲۸
- ردّ خویشاوندی سببی امویان ... ۲۳۰
- موضع امام در قبال معاویه و طرفدارانش... ۲۳۱
- الف - با معاویه در مدینه ... ۲۳۱
- ب - در دمشق... ۲۳۶
- نخستین مناظره ... ۲۳۷
- مناظره دوم ... ۲۳۸
- مبحث چهارم (سرنوشت مواد پیمان نامه و شهادت امام حسن(علیه السلام)) ... ۲۴۵
- پیمان شکنی معاویه ... ۲۴۵
- توطئه معاویه بر ضد امام(علیه السلام) ... ۲۴۸
- کیفیت شهادت امام حسن(علیه السلام) ... ۲۵۰
- آخرین سفارشات ... ۲۵۲
- الف - سفارش به جنادة ... ۲۵۲
- ب - وصیت به امام حسین(علیه السلام) ... ۲۵۴
- ج - وصیت امام(علیه السلام) به محمد حنفیه ... ۲۵۶
- به سوی دوست... ۲۵۷
- تجهیز و تشییع... ۲۵۹
- مراسم دفن و فتنه انگیزی عایشه ... ۲۶۰
- بخش سوم: میراث علمی امام مجتبی(علیه السلام) ... ۲۶۳
۱. میراث امام(علیه السلام) در چشم اندازی کلی ... ۲۶۳
۲. دانش و خرد ... ۲۶۵
۳. قرآن کریم ... ۲۶۷
۴. حدیث و سیره ... ۲۶۹
۵. اعتقادات ... ۲۷۶
۶. ولایت اهل بیت(علیهم السلام) ... ۲۷۹

۷. مژده ظهور مهدی منتظر(علیه السلام)... ۲۸۲
۸. اخلاق و تربیت ... ۲۸۳
۹. پندهایی حکیمانه ... ۲۸۶
- سخنان پربار و گرانبها ... ۲۸۸
۱۰. فقه و احکام دین ... ۲۸۹
۱۱. دعاهای امام مجتبی(علیه السلام) ... ۲۹۰
۱۲. شخصیت ادبی امام مجتبی(علیه السلام) ... ۲۹۵
- شعر و ادب ... ۲۹۷
- فهرست ... ۳۰۱